

مذہب قدیم نورستان

احمد علی معتمدی

۱۳۷۰



مذهب قدیم نورستان

فروشگاه کتاب شاه محمد

چهارراهی حدارت تېلفون 25886
پست بکس 1328 کابل افغانستان

0006951

احمد علي معتمدی

اهدا به پسر م کامران و دختر م رويا

نام کتاب : مذهب قديم نورستان

نويسنده : احمد علي معتمدي

مهتم : بي بي گل معروفی

تیراژ: ۲۰۰۰

سال ۱۳۷۰

نشر کرده اکادمی علوم جمهوری افغانستان

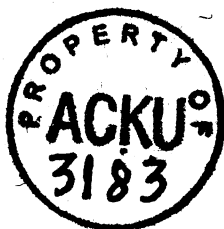
شماره ثبت ریاست نشرات وزارت اطلاعات و کلتور (۴۳۶)





Shtiwe 1964
Mara Clan House
Entrance Door

مدخل خانه مارا



فرهنگ نورستان

جلد اول

مذهب قدیم نورستان

تأليف

محقق احمد علی معتمدی

اکادمی علوم افغانستان

مرکز علوم اجتماعی

انستیتوت تاریخ و مردم شناسی



بنیاد اندیشه
۱۳۹۰

فهرست مندرجات

الف

عرض مرام

ج

تقریظ - کاندید اکادمیسین پوهاند شاه علی اکبر شهرستانی

و

تقریظ کاندید اکادمیسین دکتور سر محقق کبیر رنجبر

فصل اول

صفحه

۱

مدخل

۸

الف : جغرافیای فزیکي منطقه

۱۲

ب : ساختمان اجتماعی و مردم شناسی

۱۷

ج : نگاهی بر تاریخ نورستان

فصل دوم

۲۰

معبودان اساطیری کافران

۲۸

الف : معبودان بزرگ

۴۱

ب : معبودان گروهی

۶۱

ج : معبودان کوچک

فصل سوم

مراسم پرستش

۶۹

الف : رهبران مذهبی

۸۶

ب: عید های مذهبی - رقص - قربانی - معابد

۱۱۳

ج: نیا پرستی

فصل چهارم

۱۲۰

ادبیات شفاهی

عرض درام

ژیورژ دو میزل G.Damezil مولف کتاب ارباب الا نوع هند و اروپایی
(که الفی نوی در تحقیق و شناسایی معبودان هند و اروپایی باز نموده) معتقد است که
برای ادراک حقیقت دینی و مذهبی در هر تمدن بایستی مطالعه و تحقیق را از الهیات
و علم الا ساطیر و ادبیات مقدس و حماسه‌ها و نظام مذهبی و اجتماعی آن آغاز
کرد.

P.Grimal

پی یرگرمال

مؤلف کتاب فرهنگ اساطیر یونان و روم تذکار داده است که برای مطالعه سرگذشت
ملت ها و حیات معنوی اقوام مختلف اشرشیرین تر و سودمند تر از دالستانها و اساطیر
طیری نتوان یافت که از آنان باقی مانده است. مرحوم احمد علی کهزاد به استناد والـه
Alinas دو پوسن در جلد اول تاریخ افغانستان . نیاکان نورستا فیان را الهیاس
خوانده علاوه میبازد که آنان خون و میزهازیایی را بوجه احسن حفظ کرده و مطالعه
حیات، و عرف و عادات و زبان آنان روشنی های بزرگی در تاریخ کشور ما می افکند
و جا دارد که برای معرفی اصلیت و ثقافت مدنیت قدیم شان آثار جادگانه و مستقل
نوشته و نشر شود. آنچه ما از فرهنگ‌آریایی خبر داریم و در جایش در این فصل
خواهیم نگاشت و آثار و شواهد مختلف از آریاییان در این مردم باقی مانده است.

چون نوردستان شناسان، نوردستان را یککسر زمین ایده آل برای مطالعات تمدن آریائی
 ها شناخته اند از جایی درباره نوردستان به زبان دری بجز دو کتاب :- یکی از
 مرحوم جنرال وکیل غریزی بنام (نوردستان) و دیگر کتاب (اقتصاد روستایی نوردستان)
 از نگارنده دیگر کتاب وجود ندارد، و آثار اخیر الذکر مشاهدات همان ساحه از نزدیک
 یعنی Fieldwerk است. لهذا برای شناخت بهتر این منطقه
 باستانی کشور ضرورت دیده شد تا اثری تحت عنوان (مذهب قدیم نوردستان) که در
 حقیقت قدیم ترین بخش مدنیت دوران آریایی را در وطن ما توضیح میدارد تالیف
 گردد. برای اینکه روشنی بیشتری در معرفی فرهنگ نوردستان قدیم انداخته شود به
 مطالعه و تحقیق قبایل (کلاش) که جز کافرستان قدیم پنداشته میشود و هنوز به
 مذهب قدیم خویش معتقد اند نیز پرداختم. و بخش های از آنرا بغرض تکمیل فرهنگ
 نیاکان نوردستانیان در قسمت مربوط درج و توضیح داده ام. جلد دوم فرهنگ نوردستان
 را به نگارش هنر و معماری نوردستان اختصاص داده ام. امید وارم زمینه تحقیق
 و تنبیح برای کلون آن میسر گردد.

احمد علی معتمدی

تقریظ

نورستان یکی از منطقتی زیبا و عاری منظر دل انگیز و دلهایی پر بهج و بزم در وطن ما است. عالیشانند محترم احمد طبرسمی از روزگاری شبیه آن بنا کوهسار شد که هنوز محصل بود. و با سفری جنگگاه ارضانهای گوناگونی از فرهنگ تاریخ و اقتصاد آن مردم با خود آورد. نخستین بار با نشر اقتصاد دوستایی نورستان (شیانگی) گوی خود را به مردم و سر زمین نورستان آشکار ساخت. تشبیهی او در راه تحقیق در امر فرهنگی و تاریخی آن روز افزون بود. آرزو داشت که در امر معرفی غنای فرهنگی آن مردم قلم فرساید و در طریق شناساندن تاریخ شان عرق ریزد و دود چراغ پیوید. با کار و پشتکار معتمدی آشنایی کامل داشتیم. و اثر گراپیاایسی را که وی درباره (مذهب قدیم نورستان) نوشته است نیک مطالعه کردم. و از خواندن هر بخش آن خطی دیگر بر میآشستیم و بیچاره بودیم که درباره مزیت این کار هلهلی ارائه نایم:

۱- محترم معتمدی که آثار متقن و تحقیقی در زبانهای انگلیسی و فرانسوی را بوجه احسن مطالعه کرده و از آنها بهره ور می گردد. با حوصله زیاد و اصرار زیاد الوصف خواننده و مقایسه و تحقیق کرده است و نمره مطالعه و بر داشت خود را از آنها به قید قلم داده است.

۲- تنها به مطالعه یک اثر از یک مولف اکتفا نکرده بلکه مطالب را از نگاه دانشمندان و محققان مختلف مورد بررسی آورده است. و بنابراین از این لحاظ کاملاً معیاری و با اصول و موازین تحقیق استوار است و درخور ستایش.

۳- نه تنها درباره عقاید مردمان پیشین آن دره های محاط به کوه های سر سبز منبک شده است بلکه در مورد افسانه هار سوم و تاریخ و همه گونه پدیده های فرهنگی آنان خوض و غور کرده است.

۴- محترم معتمدی حقایق را درباره اجداد نورستانیان از لا بلای کتب قدیم و جدید و نسخ خطی و اسناد مهم سیاسی و روایات مردم و کهن سالان و آثار باقیمانده از آنان جستجو کرده است.

۵- وی مطالعات و تحقیقات و دیده ها و شنیده های خود را در نورستان با ماحصل مطالعات خود تلفیق کرده و اثری خواندنی پدید آورده است.

۶- شواهدی از اثری مطالعات متمدن خویش در تواریخ باستان هند و افغانستان و دیگر مناطق همجوار یافته است که تحقیقات و مطالعات او را پایدار تر و باوری تر می سازد. این اثر از لحاظ تاریخ، فرهنگ، و ماهیت اقتصادی آن مردم خیلی ارزشمند است، رسوم کهن آن مردم از بسی جهات با رسوم گوشه های دیگر در کشور ما شباهت داشته است و آثار و بقایای آن ما را به واقعیت های تاریخ مشترک این مردمان آشنا می سازد. فروختن آتش در سال نو از فراز آن جستن و گلستن ما را به یاد رسوم کهن مردمان خراسان زمین می افکند که علامه ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه و دکتر معین از بقایای مردمان زردشتی در مزدیسنا و دیگر کتب، ضبط و ثبت کرده اند.

رسم تر کردن سرو بدن حیوانات قربانی که از باستانگاه تا کنون بر جا مانده است نشان میدهد که اختلاف فرهنگ و اشتراک در مبادی زنده گانی فرهنگی مردمان مختلف کشور ما و حتی بیرون مزد کشور ما از امورنا گزیز و پرهیز نا پذیر بوده است.

اثر دانشمند محترم معتمدی بر پهلوی های مختلف فرهنگی و تاریخی مردم نورستان ارتباط شان با دیگر مردمان افغانستان روشنی می افکند.

در تالیف اثر شیوه های بسیار جدید و علمی بکار رفته است: فصل بندی و ترتیب

مطالب بشکل مسلسل و منطقی علاقه خواند را به خواندن اثر جلب می نماید. تازگی موضوعات و توضیح نکات غامض تاریخی و فرهنگی طالب علمی را که آرزومند مطالعه در رشته های تاریخ، بشر شناسی، قبیل شناسی، و فرهنگ و غیره در نورستان باشد، بیش از پیش تشویق می نماید.

طرز نوشتن مطالب در این اثر طوری است که خواننده خود را حین مطالعه اثر در نورستان احساس می کند و می انگارد که ذهن او چشم شده است و همه مناظر و جویانها را می بیند.

مؤلف منشا پیدایش افکار تعلیمی در برابر ائمهرا، گیش، دیزانی، (دیسنی) و غیره را نیک مطالعه و تحقیق کرده است. و بر میتولوژی مردمان قدیم نورستان تا حد زیاد روشنی می افکند. طبع و نشر این اثر تنها معرفی (فرهنگ و تاریخ) نورستان نیست بلکه یکی از گوشه هایی تاریخ کشور ما را توضیح می نماید. بنابراین طبع آن را خیلی لازم و خدمت شایسته می دانم. و این اثر برای ترفیع معتمدی از رتبه علمی (معاون معقق) برتبه علمی (محقق) کاملاً بسنده و کافی است. موفقیت بیشترش را در تالیف همچو آثار مفید و گرانبها آرزو دارم.

پوهاند شاه علی اکبر شېرستاني

تقریفاً بر اثر دانشمند محترم احمد علی
مطهری امر دیپارتمنت «اکثر» وزارت معارف
تاریخ و بطور ششماه مرکز علوم اجتماعی
اکادمی علوم جمهوری افغانستان.

اثر ملاحظه محترم احمد علی مطهری - (مذهب قدیم نورستان) به یکی از موضوعات
دلچسپ زندگی بستانی قباایلی اختصاص داده، که در ده های مرتفع جنوبی منطقه
نحال شرقی سلسله کوه های هندوکش زندگی میکردند.

طبیعت دلسوار، ولسی نهایت زیبا هندوکش نورستان مردان و زنان تندوست، نیرومند و خوش-
شکلی را در حلقه خویشتن پروراند و در ده دیر زمانی برخی از جهات فرهنگ، صنایع
و عقاید مذهبی آریایی ها را در خود حفظ نموده، در ده ها و دامنه های سرسبز و پر
از جنگل این بطن هندوکش قباایلی مختلفی زندگی میکند و با شش زبان چند
کلمه حرف میزنند این زبان ها تنها قباایلی با زبان های قدیم هندی و ایرانی دارد.
محترم احمد علی مطهری در صفحات ۶۱ - ۶۲ که دست نویس اثر خویشتن مینویسد که

G. Morgenstern

به طایفه زبان شناس نروژی وجود مورگن ستیون

قبیله زبان های نورستان زبان های آریایی هاست و یکی از شش زبان آلبا قباایلی
نه هندی و نه ایرانی، بلکه اولین زبان آریایی میباشد.

قبایل نوردستان که باز بلای حاکم مصلحت‌محبت می‌کردند و تا به اوایل قرن ۱۹ به شکل کمون‌های روستایی در دهکده‌های جداگانه بی حیات بسر می‌بردند و موانع فقر دیدند تا به مثابه خلق واحدی تشکیل نمایند به نام واحدی صحنی گردند. و اما بطریق اینک همه این قبایلی تا به لشکر کشی‌های امیر عبدالرحمن خان به سر زمین نوردستان سالهای ۱۸۹۰ - ۱۸۹۶، بت پرست بودند، از جانب همسایه کان مسلمان بنام کاروان و محل زیست آنها بنام کاروانستان نام می‌گرفتند.

ارتباط دهکده‌های کاروانستان میان خودشان و همچنین با جهان خارج توسط راه‌های صعب العبور کوهستانی بی قایم همیشه که بعضاً حتی برای رفت و آمد مویشی دشواری‌هایی خلق می‌نمود. همین مساله عامل اصلی حالت تجویدی دهات کاروان بود. حالت تجویدی این سر زمین بالخصوص در فصل زمستان کامل می‌گردد، زیرا کوه‌ها در اثر برف‌باری زیاد مسدود و روابط اهالی کاروانستان با دنیای خارج بکلی قطع می‌گردد. فقدان مناسبات با مردمان دیگر و خلق‌های متعدد مراحل پیشرفته تر تکامل قرار داشتند و همچنین عدم وجود اراضی وسیع زراعتی در این مناطق، به توبه جوییش باعث کشی سرزمین‌آورد تکامل نیروی حاکم موقه در کاروانستان گردید.

در کاروانستان مدت‌ها قبل تقسیم طبیعی کار به شش‌گوشی جنس و سر صورت گرفت که به مرور زمان با اولین تقسیم بزرگ اجتماعی کار (جنگل شدن ممالک از زراعت) تطابق پیدا نمود. عامل عمده این ویژگی‌ها کس قبایل کاروانستان طبیعت دشوار و عدم ارتباط و مبادلات منظم او با همسایگان قبایل و حتی دهکده‌های مختلف بود. مردمان مشرک و نامداری، تولید فرآورده‌های آن و شکار می‌کردند. زنان به زراعت و تولید محصولات زراعتی پرداختند. اطفال نیز صحنی و تولید می‌کردند. در کشاورزی و تهیه غذا چاق پسته مالکان و خواهران شان کمک می‌نمودند.

تا زمان یورش عساکر امیر عبدالرحمن خان در کاروانستان مالکیت جماعت اولیه روستایی بر زمین حفظ گردید. بر مبنای همین مالکیت جماعت اولیه روستایی، موسسات روبنایی پیشرفته هیئتوی پسر سالاری، پسر ریزش‌خانه بود. محترم احمد علی معتقدی در مورد ایندزما و ایندزکان در قبیل واهه توضیحاتی داده‌اند. ایندزما خانه ایندزا رب انواع گل باغچه‌ها و باغچه‌ها بود. در این خانه مجلسی کعبه‌ای بسیار قیمتی متعلق به همه اهالی دهکده حفظ می‌گرفت. همچنین در واهه باغ ایندزا یا (ایندزکان) وجود داشت، که اهالی سه دهکده در آن بطور ستاره‌ای صحنی می‌نمودند.

قبل از نفوذ دین اسلام هر قبیله از سهمیه خویش در این باغ خمر تولید میکردند. بعد از جنگ و بدست آمدن پیروزی، در بسیاری از قبایل، اموال غنیمت در میدان مرکزی، دهکده بین اهالی تقسیم میشد.

در کافرستان بخاطر اداره امور دهکده ها و یا جماعات اولیه روستایی، سازمان مخصوص بنام شورای اوریر

انتخاب میشد. این شورا تمام امور اقتصادی و اجتماعی را از تقسیم آب و علفچر، تعیین زمان انگور چینی، بردن مواسی به چراگاه و دیگر امور کشاورزی گرفته تا سازمان دادن شکار دسته جمعی اداره مینمود شورای بزرگ قبیله بحث قضات و میانجی در مناقشات و غیره نیز عمل میکرد. علاوه بر آن در بین کافران سنت (شیروار) وجود داشت که یکی از ویژگی های نهایت دلچسپی قبایل بود. بر اساسی (شیر وار) هر خانواده به نوبت شیر تمام گله را میلوخت و از محصول آن مقدار زیاد مسکه، پنیر و دیگر محصولات شیری بدست میآورد. بعضا در کشاورزی نیز سیستم کمک متقابل وجود داشت و همه زنان یک دهکده بر قطعات زمین به نوبت کار میکردند.

همه این فاکت ها و با خصوصی وجود شورای دهکده بیانگر مناسبات جامعه قبیله‌ای پدر سالاری و مالکیت کمون های زراعتی بر وسایل تولید بود.

تا به آغاز قرن ۲۰ تفاوت های اجتماعی و قشر بندی قابل ملاحظه‌ای در میان اهالی کافرستان بوجود آمد. چست ها و نما پنده گان اوریر از ثروتمندان انتخاب میشدند. در عین زمان نظام برده‌گی در بطن جامعه قبیله‌ای، پدر سالاری در حال تکامل بود. قبیله کانی نسبت به قبایلی دیگر کافرستان مالک برده گان بیشتری بود. اعضای این قبیله به تجارت غلامان میپرداختند و حتی از فروش برده ها به مردمان اجنبی و همسایه های مسلمان نیز آبا نمی ورزیدند در دهکده کامدیش، در کنار دریای باشگل بازار فروش برده ها وجود داشت. برده ها عمدتا در خانه های جداگانه در اطراف ده زنده‌گی میکردند.

با اشکال مالکیت خصوصی و رشد مراحل اولی نظام برده‌گی نطفه های دومین تقسیم بزرگ اجتماعی کار (جدا شدن صنعتگری از زراعت) پدید آمد. اما این تقسیم اجتماعی کار نیز در قبایل کافرستان دارای ویژگی‌هایی بود، و در آن جمله قشر صنعتگر که بنام (بری) یاد میشد در میان برده ها تشکیل پذیرفت و افراد آزاد از مبادرت به این شغل اجتناب میورزیدند.

برده ها با دستان توانای شان آثار هنری زیادی را از خود به یادگار گذاشته اند. این آثار هنری بیانگر فرهنگ و سنن مذهبی کافران هندوکش و بخشی از گنجینه کلتوری مردمان قدیم آریایی می باشد. در آثار مذکور مجسمه معبودان و نیاکان که توسط بری ها مطابق به سنن قدیم همیشه از چوب ساخته میشد. مقام نهایت عمده ایرا اشغال میگند. تحقیقات محترم احمد علی معتمدی بر جوانب مختلف مذهب قدیم کافران هندوکش روشنی میاندازد و شناخت ما را از فرهنگ کهن آریایی وسیع تر میسازد. تتبع و نگارش نویسنده این اثر بر منابع معتبر و کتب نورستان شناسان مشهوری استوار است، که عمدتاً به زبان های انگلیسی و فرانسوی آثار دلچسپ در مورد کافران هندوکش به رشته تحریر در آورده اند.

ارزش زیادی را در این اثر آن بخش از موادی دارد، که خود نویسنده آنرا در نتیجه مسافرت ها به نورستان و تماس مستقیم با سر زمین و اهالی این مناطق جمع آوری نموده است.

علیرغم شماری از دشواری ها مواد و فاکت های زیادی که در این اثر جمع آوری شده است، دانش ما را در مورد فرهنگ آریایی ها توسعه میبخشد. در جوامع ابتدائی، مذهب و موسسات مربوط به آن در واقعیت تمام موسسات روبنایی را در خود جمع نموده و یا تحت تاثیر خویش قرار میدهد. به همین مناسبت، مطالعات و تحقیقات محترم احمد علی معتمدی به مورخین و جامعه شناسان کمک مینماید تا با شناخت سنن و موسسات مذهبی در کافرستان، ساختار اقتصادی، اجتماعی قبایل آنرا دقیقاً ارزیابی نمایند.

این اثر از نگاه اهمیت خویش و حجم کاری که بر آن صورت گرفته است بعدی را برای دانشمندان در مورد نورستان فراهم میسازد و ما طبع آنها را مفید ارزیابی

مینمائیم.

کاندید اکادمیسین دکتور علوم کبیر رنجبر



فصل اول

((مبالمغه نیست اگر گفته شود که فرهنگ نورستان بر زنده گی اجتماعی و مذهبی آریایی های قدیم هند و ایران به پیمانه وسیعی روشنی انداخته است.))

ازادراکات یک مورخ فرهنگ شناس

(Heine Geldern)

مدخل :

به تاریخ یازده اپریل (۱۸۸۱) هانری یول (H. Yule)

جغرافیه دان در انجمن شاهی جغرافیایی لندن ضمن خطابه اظهار داشت:

((زمانیکه سر تا سر کافرستان شناخته شود، کار این انجمن نیز به پایان میرسد و باید در این انجمن را بست، زیرا این منطقه یکی از سر زمین های مر موزی است که هنوز ناشناخته باقی مانده است.)) *

از آن تاریخ از یک قرن بیشتر نمیگذرد لیکن متأسفانه نورستان هنوز بدرستی شناخته نشده و فرهنگ غنی و منحصر به خود نورستان از لحاظ مردم شناسی و فرهنگ

شناسی به درستی و مکمل مطالعه نشده است: چنانچه یتمر (Jettmar.K)

فرهنگ شناسی آلمانی در راپور تحقیقات شناسی در دستان (Dardistan)

دوازده سال بعد بار دیگر یاد آور شد که اروپا نیان از کافرستان هیچ نمیدانند،

و شناختن این سر زمین یکی از موفقیت های بزرگ جغرافیه دانان اروپایی در آسیا

خواهد بود.



نگاشته است که ((کافرستان)) یک موردی واقع در تخنیک های قدیمه موسسات اجتماعی آئین و آداب مذهبی و آداب ها بوده یولوژی گردیده است. بعد از آنکه رابرتسن آن منطقه را سیاحت نمود از نگاه علم و رموز و نکات جالب دیگر نیز بانیست در آنجا تحت مطالعه و کاوش می آمد اما فتح آنجا بوسیله امیر عبدالرحمن بر همه آنچه از گذشته به میراث مانده بود پرده افگند باز مانده های گذشته آنان از میان رفت. محققین اروپائی که بعد از آنجا سیر های علمی نمودند به جز مواد محدودی از فرهنگ عنعنوی آنان چیزی بدست نیاوردند.)*

باور دارم که انتشار دین اسلام در کافرستان در حقیقت یک آشوب و بی نظمی را (به عقیده بعضی اروپائیان) نیاورد بلکه رزمین را به یک واحد جغرافیائی به عنوان نورستان مبدل ساخت. زیرا اسلام نه تنها وحدانیت مطلق و اساسات یک دین عالی و مترقی اخلاقی را به کافران آموخت بلکه علاوه بر آن آنان را به تخنیک های مدنیت جدید آشنا ساخت بدون آنکه فرهنگ اصلیشان خصلت اصلی خود را از دست بدهد. جیورج رابرتسن (G. Robertson) موقعیکه در سال ۱۸۸۸ در خدمت کمپنی کولونل دیورند بود. بدره استور کشمیر سفر کرد دور نمای مناظر دلکش هندوکش ویرا مجنوب خویش ساخت در مراجعت به کشور خود قصد کرد از کافرستان دیدن کند. موصوف در مقدمه کتاب خویش چنین مینویسد که در باز گشت هیات فکر خوبی بدماعش خطور کرد یعنی آن سر زمین که انسان میتواند به خواب به بیند باید از آن دیدن کند.

نامبرده هر چند طبیب و جراح بود اما یک اثر جاویدان فرهنگی بنام ((کافران هندوکش The Kafirs of the Hindu-Kush)) را بجا گذاشت. این کتاب در سال ۱۸۹۶ انتشار یافت و توجه حلقه های علمی جهان را به یک فرهنگ نهایت قدیم قبیلولی که در دوران هزار سال در دره های هندوکش محفوظ باقی مانده بود معطوف ساخت. نزد نورستان شناسان این کتاب خیلی معتبر است. لهذا در نگارش مذهب قدیم نورستان حداکثر استفاده از آن به عمل آمده است.

زیرا زمانیکه رابرتسن به آنجا سفر کرد مذهب ابتدائی نورستان هنوز از میان نرفته بود، وی از نزدیک مراسم مذهبی آنان را در معابد شان مشاهده کرده است و درباره ماهیت مذهب آنان از رهبران مذهبی آنان پرسش های نموده بود. اما با وجود آن در شناخت کامل آن مذهب به مشکلات بر میخوریم زیرا در نورستان ادبیات کتبی وجود ندارد. مذهب آنان در ذهن مردم کاملاً شفاهی از نسلی به نسلی انتقال یافته است، و با گذشت زمانه مفهوم و دکتورین مذهبی آن آهسته آهسته نه تنها از عقل و فهم مردم عامه خارج شده بود بلکه در قرن نوزدهمین باز دید رابرتسن از ذهن رهبران متاخر مذهبی آنان نیز فرار کرده بوده اشکال و مناسبات مذهبی شان تا قبل از نفوذ مطلق دین اسلام در اکثر دره های هندوکش با قدرت خود باقی مانده بود و اکثر پیروان این مذهب ابتدائی سخت پا بند عقاید و رسوم و عادات و مذهب نیاکان خویش بودند.

دره های جنوبی هندوکش شرقی و کوتل های آن یکی از صعب العبور ترین ساحه های جهان بشمار میرود. در این سرزمین دهانه دره ها عموماً نسبت به قسمت علیای آن بیشتر تنگ است. بسا اوقات مسافر بدریافت راه مال روکه یگانه راه گشت و گزارد در نورستان است در میماند بدون راهنما به مشکل میتوان راه به منزل مقصود برد.

در تابستان که یخچال های وسیع زیر اشعه خورشید آب میشوند. تنها طغیان این آبهاست که غرش کنان خود را به سنگلاخ های عظیم و پاک زده از دره های ساکت و آرام غوغا کنان بی خیال به آسانی و سرعت و با تمام قدرت خود را از دامان روستاها عبور میکند و بی رحمانه بنیاد پل های مردمان ساده دل را که یگانه وسیله عبور و مرور روستا بیان است گاه گاه متزلزل میسازد.

نورستان آن گذرگاه صعب العبور تاریخ است که در گذشته جز لاینفک هیچ یک از امپراطوری های آسیائی نگردیده است فاتحین بزرگ جهان چون اسکندر مقدونی، امپریومور کورگانی بابر یکی بعد از دیگری در دوره های مستقل و آزاد آن در پای قلل شامخ آن فرو غلطیدند و آرزوی دست یابی و فتح کامل آنرا به خاک سپاه بردند.

ادوار نظام اشتراکیه جامعه نیاکان نورستانیان را به کلی نمیدانیم. تاریخ پیدایش نظام طبقاتی آنها را از نخستین روزگار که عقاید مذهبی آنها ریشه و انبساط میکند باید حدس زد چه مذاهب کافری در تشکیل نظام طبقاتی تاثیر بیشتر داشته است و قدرتهای اقتصادی و رزم ها شکل آنرا قوام بخشیده است.

مطالعات باستان شناسی به غرض احیا کهن سنگ (Paleolithique)

ودوره های میانه سنگ (Mesolithique) و عهد جدید سنگ (Neolithique)

ومدنیّت های قبل از میلاد و به هیچ یک دوره باستانی آن منطقه صورت نگرفته است. ازطرف دیگر نشیب های جنوبی کوه های هندوکش شرقی که دره های به شکل هفت را تشکیل داده است برای حفاظت آثار باستانی شناسی شرایط خوبی را دارا نیست. خانه های چوبی که در نشیب کوه ها آباد شده اند و خصوصیت اکثر دهکده های نورستان است بعد از حریق و متروک شدن، آثار اندکی از خود باقی میگذارد.

هیات علمی دناارکی دره باشگل علیار برای حفاریات امید بخش میدانند یعنی نواحی که از برگمناک به طرف شمال و دره پارون است. به دلیل اینکه این دره یخچالی و نسبتاً فراخ اند و بعضی دهکده ها به سطح زمین بنا یافته اند. بطور مثال در دهکده پرونس (در دره پارون) که منازل بالای یک تپه کوچک مصنوعی بنا یافته است. اشاره مینمایند. این تپه کوچک تدریجاً از خس و خاشاک (نخاله) متراکم شده است. خانه هایی که بالای آن آباد شده اند. آنقدر بلند هستند که طبقه اول و دوم اکثر منازل زیر زمین قرار دارند. لہذا حفاریات باستان شناسی در نواحی فوق الذکر آثار باارزشی را از زیر خاک نمایان و هویدا خواهد ساخت. و مطالعه و تحقیق آن روشنی زیادی به چگونگی زندگی و فرهنگ آن عصر خواهد انداخت.

جیورج رابرتسن معبد کشتکی (۲) رامقدس ترین عباد تگاه تمام کافرستان خوانده است این معبد بین سالهای (۱۹۸۶) (۱۹۰۰) ویران گردید.

حفاریات در خرابه های آن پلان معبد و چگونگی شکل آن را به ما ارائه میدارد و نشان میدهد که چطور آداب مذهبی در آن صورت میگرفت.

مطالعات فرهنگ شناسی که اطلاعات اصلی راجع به جامعه اولیه نورستان را بدست مآید تا مکمل است، بدان نسبت است که فرهنگ شناسی نورستان هنوز بحیث مسئله باقی مانده است.

موضوع اصیلت آنها هنوز تحت بحث است. خلا های زیادی در میتو لوژی آنها باقی مانده است.

زراعت در زندگی اجتماعی شان اهمیت قاطع دارد. زمین متعلق به مردان است. ملکیت اراضی به زن تعلق ندارد و نه آثار به میراث گرفته میتواند ولی همین زنان زحمت کشانند که در تولید زراعتی نقش عمده با طبیعت سر کش و اراضی سنگلاخ دست و پنجه نرم میکنند تا آنها قابل زرع سازند و مسئول تمام امور زراعتی هستند

که چون دهقانان داوطلب از بامداد قبل از آنکه آفتاب به دره بتابد و این که از قله کو، ها پنهان شود در طول روز پا برهنه در مزرعه سخت کار میکنند. *

در دره های هندوکش از عصر ویدائی تاکنون تقسیم کار بر حسب سن و جنس معمول میشود. وظیفه مردان بطور عموم تسمیه حیوانات، شبانی و جنگ در مقابل دشمن دفاع منطقه مربوط خویش و اشتراک در مراسم مذهبی و غیره بود. وظیفه زنان پیشبرد امور زراعتی از قلبه گرفته الی درو حمل و نقل آن به آسیاب و منزل و پختن آن در آتش دان اطاق خانه است.

در دره های هندوکش زنده گی برای جوانان مجرد سخت دشوار است. زیرا بدون زن نمیتوانند زمین خود را کشت کنند. بارها اتفاق افتاده است، که جوانی از روی اجباری بایک زن بیوه و یا یک دختر مسن ازدواج کرده تا از زمینکه به میراث برده است با بازوی تجربه شده همسر خود از آن زمین حاصل بر دارد. ابزار زراعتی تا هنگام بازدید نویسنده از نورستان حالت بسیار ابتدائی داشت. کار کشت به کمک دو شاخه جوبی و یک گاو آهن ابتدائی در دره های که به شکل (یو) است. امکان پذیر بود. نظام طایفه کافران در روابط جنسی متکی به قاعده ازدواج با بیگانه * است که با پرنسب اقتصادی آنان بستگی دارد. به علت ازدواج دو زوجین متعلق بدو طایفه جداگانه میگرددند. ازدواج نه تنها یک امر زیستی و نیاز مندی جنسی است بلکه انکشاف اقتصادی یک مرد باعث بوجود آمدن یک زنده گی چند همسر گزینی * را به میان می آورد. زیرا زن در منزل با کمی تفاوت حیثیت یک کنیز را دارد و در خارج منزل نقش یک کاریگر زراعتی را بازی میکند (۳) لهذا یک مرد به تناسب توسعه زمین های زراعتی باید به تعداد همسران خویش بیفزاید تا در امور زمینداری اوسکتگی پیش نشود. این عنعنه ((ازدواج دور)) با آنکه در ۱۸۹۶ دین اسلام به تمام نواحی کافر ستان بخش گردید هنوز دوام دارد. چند همسر گزینی به دلیل اینکه در اسلام نیز مجاز است معضله را در خانواده نورستانی بوجود نمی آورد، هنوز رواج دارد

* اصول زراعتی در نورستان را که بسیار قدیمی است بطور مشرح در کتاب ((اقتصاد روستائی نورستان)) نگاشته ام.

exogamy

Ploygamy * (در نورستان قدیم داشتن یک زن فقر پنداشته میشد)

در نورستان یک حیات جنگلی وجود داشته که شیوه زنده‌گی شبانی و کشاورزی موازی همدیگر پیش می‌رود. در حقیقت شبانی و زراعت رشته های اصلی اقتصاد نورستان را تشکیل می‌دهد. انکشاف اقتصادی پندسالاری را بوجود آورد، شوهر نه تنها مالک هر چیز بود بلکه از آن بلند تر آرزو و آمانش این بود تا به حیث یک قهرمان در دهکده شناخته شود. بعد از جنگ عمومی دوم دانشمندانی چند درباره معرفی فرهنگ نورستان زحمات زیادی کشیدند.

به اساس تحقیقات جیورج مورگن سیترن (G. Morgenstern)

جیورج بود دوس (G. Buddruss) و ژرارد فوسمن (G. Fussman) شش زبان کافری در نورستان حرف زده میشود که عبارت اند از زبان های کاتی پارونی، اشکونی، وایگلی، تریگالی، ودهمیلی^۱ (Dahmili)

که سومین شاخه زبان اروپائی را تشکیل می‌دهد.

از نگاه انکشاف صوتی (آواشناسی زبان) Phonetic اصلاحات

زبان کافری، شناسان به این نتیجه رسیده‌اند که نیاکان گوینده گان زبان کافری قسمت پیش قراول آریایی باشد که از هندوکش عبور کرده اند. اگر تیوری تشابه زبان کافری با زبان هندیان عصر برهمنی تحقق پیدا کند شاید نورستان میان باز مانده گان آن دسته آریایی ها باشند که هرگز بطرف جنوب و یا شرق بطرف پنجاب عبور نکرده اند. (۴)

جیورج مورگن سیترن (۵) زبان شناس بزرگ و فقیه نارویژی که در تحقیقات زبان کافری پیشقدم گفته میشود در کنفرانس کلتوری هندوکش که در سال ۱۹۷۰ در پو-هتسون موسگار (Moesgard) دایر شد بار دیگر به صراحت اظهار داشت

که زبان های کافرستان زبان آریایی هاست مهاجرین لیتوانیا (Lithonie)

که به آسیای مرکزی رسیدند یک شاخه آن به نورستان استقرار یافت.

موصوف از کشف ششمین زبان کافری یعنی «دهمیلی» که بین دره کتر و وایگل حرف زده میشود اشتراک کننده گان را مطلع ساخت موصوف معتقد است که این زبان نه

ایرانی و نه هندی بلکه اولین زبان قبایل آریائی است. * (۶)

لینات اید لبرگ فقید نهایت شایق سر زمین و فرهنگ نورستان بود او اصلاً یک عالم نباتات بود بدفعات از نورستان دیدن کرد گاهی بحیث عضو هیات علمی دهمارکی و هنگامی بحیث رئیس هیات اذدوبده به جمع آوری نباتات و مطالعه کلتور نورستان پرداخت. خوشنودم که در یکی از سیرهای علمی نورستان با موصوف اشتراک کردم. موصوف نقشه نورستان را طرح کرد و مقالات متعددی به مجلات خاصه مجله (Kuml) دهمارک انتشار داد. در دهه اخیر درست

چند سال قبل از آنکه چشم از جهان پوشد کتاب دلچسپی بنام نورستان به اشتراک سکالر جونز بطور زیبا و مصور در سال ۱۹۷۹ در اتریش انتشار داد. این کتاب از لحاظ فرهنگ شناسی نورستان اهمیت فراوان دارد. و نتیجه (۹) بار سفر محققین و استفاده از (۲۵۰) مآخذ و اندکس Index

مشرح و نقشه منطقه است. متن‌ها حاوی (۱۰۰) فوتو که بهترین عکس‌های مناظر نورستان و زنده‌گی مردم آن را نمایش می‌دهد. یک تعداد این عکس‌ها که در قرن اخیر برداشته شده برای بار اول در این به چاپ رسیده است. مولفین علاقه و محبتی که به مردم آنجا از خود نشان داده اند نیز یاد آوری کرده اند.

بالاخره این کتاب بهترین سهم معتابه‌رادر شناسائی فرهنگ یک منطقه دلچسپ افغانستان دار است.

ماکس میلان کلیمبورگ رئیس اسبق (موسسه جنوب شرق آسیا) که با پوهنتون کابل نیز همکاری داشت از ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۴ به دفعات به نورستان سفر کرده به استثنای منطقه شمال غرب آن از اکثر نقاط نورستان دیدن کرد. مطالعات موصوف بر ماسایل تاریخی

* از روی مودل زبان خانواده هندوایرانی که مورگن ستیرن فقید کشیده، ملاحظه می‌شود که شاخه زبانان کافری قبل از زبان هندی و ایرانی به دنیا آمده است یعنی حتی قبل از زبان ریگ ویدا - Rigveda لهذا زبانهای کافری نهایت قدیم است.

فرهنگی نورستان می‌چرخد و تحقیقاتش بیشتر در قسمت هنر نورستان تمرکز یافته است. اودر جریان سفر های خویش چنین احساس کرد که نه تنها مذهب قدیم نورستانیان مرده است. بلکه جای آنرا یک دین قوی و عالی اشغال کرده است.

نامبرده طی مقاله ای که در ایست اندیویست (۷) East and west

سال ۱۹۷۶ انتشار داده مایوسانه مینگارد که بعضی کهن سالان که باقی مانده اند و درباره دین ابتدائی کافران اندک چیزی میدانند درباره گذشته گان مشرک خویش با آکراه و دلهره سخن میگویند. مواد پراکنده بسان برگهای درختی مرده است که از ته خاک بیرون میشوند و انسان نمیداند که اصلا مربوط به کدام جای است. آثار هنری کافران نیز همین طور است. حکاکی های که بروی دروازه های منزل و ستون پایه ها دیده می‌شود خیلی تماشائی است که دور از محل و بدون قرینه، خارج گذشته نا فرجام نورستان در برابر دینه گان ما جلوه گر است.

موصوف فرهنگ نورستان را به چاوساحه بزرگ تقسیم کرده است:

۱- ساحه گانی در دره باشگل در شرق که نواحی کامدیش و دهکده های همجوار آنرا نیز احتوا میکند که باشندگان آن به لهجه های مختلف متعلق به گاتی شرقی حرف می‌زنند.

۲- ساحه وایگل و اشکون در قسمت جنوبی و جنوب غرب نورستان.

۳- ساحه پارون در مرکز نورستان.

۴- الینگار علیا و کنتوا بندره های شمال غرب که باشندگان آن به یک زبان ویژه دیگر و به اصطلاحات گاتی غربی حرف می‌زنند.

با این تقسیمات موصوف مینگارد که تنوع فرهنگ ها در این سر زمین بعدی است که محقق را گیج میکند. دهکده ها را کوه های بلند منزل میسازد. باشندگان یک دهره

بین یکدیگر فرهنگ مشخص را انکشاف داده اند که خطوط و مشخصات فرهنگی آنان حتی با دره های همسایه فرق قابل ملاحظه دارد. از خلال این فرق ها فرهنگ ها بکلی جداگانه را میتوان احساس کرد تنوع زبان و فرهنگ طوری است که مشکل است از فرهنگ واحد کافر سخن راند.

الف- جغرافیای فیزیکی منطقه:

نورستان در نشیب های جنوبی هندوکش شرقی موقعیت دارد.

ودارای کوه های بلند و دره های عمیق میباشد که در حدود شصت هزار نفر در آن زنده می‌نمایند.

نورستان بین (۳۵ و ۳۶) درجه عرضی، ابلشمالی و بین (۷۰ و ۷۲) درجه طول البلد شرقی واقع است. مساحت مجموعی آن دو حدود (۱۰۰۰) کیلو متر مربع میباشد. ازطرف شمال به بدخشان، ازطرف جنوب به لغمان و کنر سفلی و ازطرف مغرب به نجراب و تکاب و پنجشیر علیا و از جانب شرق به کنر علیا پیوسته است.

آب تمام دریا های نورستان مستقیم و یا غیر مستقیم به دریای کابل میریزد. اکثر دریا های آن نقره فام، خروشان و زیباست!

سه دریای عمده نورستان عبارت است از دریای باشگل در شرق که به کنر میریزد.

دریای پارون (Presungul) در مرکز که در حصه اسد آباد (چغه سرای)

به دریای کنر میریزد بنام پیچ نیز یاد میشود. دریای رامگل (Ramgul)

در غرب بعد از آنکه چندین رود را با خود میگیرد به جریان های دریا ها دره کولم

(kulam) وصل میشود و بالا خره در حصه لغمان به دریای کابل میریزد.

سلسله کوه های مرتفعی که در بین رودخانه های فوق الذکر حایل گردیده نورستان

را به سه حصه طبیعی یعنی نورستان شرقی، نورستان مرکزی و نورستان غربی تقسیم نموده است.

نورستان که از یک سلسله دره های بزرگ غیر منظم تشکیل شده اکثر قسمت

های آن عمیق باریک و پیچا پیچ است که به تعقیب دره های بسیار تنگ را بوجود

آورده است سلسله های کوه که آبهای دره ها را از همدیگر جدا میسازد ارتفاعات

زیاد دارد. در ایام زمستان چون کوتل ها و اکثر قسمت های دره از برف ضخیم پوشیده

شده می باشد. ارتباط دهکده ها از همدیگر قطع میگردد و جمعیت های هر دهکده به

انزوای مطلق به سر می برند.

اقلیم نورستان طبیعا متناسب به ارتفاعات شرق میکند تابستان بسیار گرم دارد و

زمستان آن خاصا در دره های بلند در پارون و احمد دیوانه فوق العاده سرد است. *

* رابرتسن در توفیج اقلیم کافرستان خاطره خویش را یاد آور شده تحریر داشته

که در موقع ترک دادن دره پارون عمده از کافران نزد او آمدند و التجا نمودند که بدر گاه

ایمرا نیایش نماید تا منطقه شانرا کمی گرم سازد! (رک ص ۷۱) .

احتمالا مقدار بارندگی در نوردستان نسبت به چترال بیشتر است اما برای زراعت کافی نیست بدان نسبت آب توسط ناوه های چوبی که از تنه درختان ذریعه ((بلری)) ها (طبقه صنعت گرم) ساخته میشود از جایگاه های دور از منبع آب ذخیره شده ناوه ها را نوک به نوک بهم پیوست می نمایند و قطعات زمین های محدود خویش را آبیاری می نمایند. نوردستان از شمال به جنوب به پنج منطقه جغرافیائی تقسیم شده است که عبارتند از: باشگل، لندی سین، گتر، وایگل، دره پیچ پارون، گانیتوا، الینگار، گلوم و دره نور. (۸) در حدود سی دره کوچک به دره های بزرگ چون باشگل، وایگل، پیچ، الینگارو الیشنگ وصل میگردد.

سلسله کوه های هندوکش شرقی بین پامیر و کوتل خاواک (۳۶۰۰) متر امتداد دارد. به استثنای مناطق شمالی چترال الی هند بالی آن عملا شناخته نشده است. (۹) این کوه ها دارای یک تعداد کوتل های خیلی مرتفع است:

کوتل نوکسان (Nuksan) ۵۰۰۰ متر کوتل کتچین (Katchin) ۶۹۰۰ متر
کوتل سر اشتراک (Sarichtrag) ۵۷۶۰ متر کوتل کنجی (Konjei) ۴۵۴۰ متر *

در طبقات درون هندوکش شرقی اجزای تیلور (Cristallin

و (Cristallophylliens) وجود دارد.

نباتات: یک قسمت زیاد کوه ها الی ارتفاع (۳۲۰۰) متر از جنگل پوشیده شده است و این جنگلات که خیلی انبوه است، جلال و شکوه خاص به دره های زیبای نورستان داده است. وقتی انسان از دشت های شمال جلال آباد عبور کرده و به دامان هندوکش میرسد. دفعا با تضاد طبیعت بر میخورد چه جنگلات کشموند و بعدا نورستان مناظر دلربایی را تشکیل میدهد. منطقه جنگلات بطور عموم نشیب های جنوبی هندوکش را الی ارتفاع (۳۲۰۰) متر پوشانیده است. انواع درختان نیک در نوردستان به نظر میخورد عبارت است از بلوط، کاج، سرو، صنوبر، درخت سرخدار (yew)

* باری نگارنده به این کوتل به مشکلات فوق العاده زیاد بالا رفته، ایدلبرگ رئیس

هیات دندارکی از روی اله ارتفاع سنج ارتفاع این کوتل را چنانکه در فوق نشان داده

شده معلوم کرد.

انجیر، شفتالو، زردالو، سیب، انار، چارمقرعر و غیره از اراضی قابل زرع موازی کمر و دریای پیچ سفلی در قسمت های پائین به منطقه اشجار بلوط میرسیم که به سهولت بهره برداری می شود.

در اینجا به درختان زیتون نیز برمیخوریم که مردان نورستانی دسته های تبر خویش را از آن تهیه میکنند و چوب دست مخصوص نیز از آن میسازند که سمبول حیثیت آنها بشمار میرود.

متأسفانه جنگلات نورستان که از ثروت های بزرگ افغانستان بشمار می آید حفاظت نمی شود. در زمانه های قدیم ساحه جنگلات بیشتر از امروز بوده است. این موضوع را نخستین بار دانشمندانی از قبیل «کرستان» (۱۶۳ : ۱۹۳۷) (Kerstan) و به تعقیب «نوبون» (۴۹۸ : ۱۹۵۴) (Neubauer) و «راتجن» (Rathjens) (۳۰۰ : ۱۹۷۴ ر ۲۶۰ : ۱۹۵۸).

یاد آور شده و هوشدار داده اند ، که درحقیقت به مثابه اخطار یست بریاست جنگلات افغانستان.

زمانیکه قشون اسکندر کبیر از منطقه بین هندوکش و دریای کابل میگذشت جرات نکرده در دره های باریک حالیه نورستان داخل شود و راه سهلتر قابل عبور را اختیار کرد. قشون موصوف به اساس تذکر مورخین چون اریان (Arrian) و روفوس (Rufus) بته عشقه پیچان و تاک انگور، لوریل (lawrel) به درختان زیتون بر خوردند.

چنین به نظر میخورد که دره کمر وساحه صحرا نمای جنوب کشموند در زمانه های قدیم جنگل زار بوده است. انهدام جنگلات شرق افغانستان در جریان یک نسل امروز بخوبی قابل درک است (۱۰) نورستان را چهار دریای بزرگ آبیاری میکنند . آبهای همه این دریاها به دریای کابل میریزد، یا مستقیماً به جنوب مانند النگار و یا اینکه بعد از مخلوط شدن به دریای کمر در قسمت (ارند و چغه سرای) به دریای کابل وصل میشود.

قسمت های شمالی (نورستان علیا) نورستان حقیقی را تشکیل داده از غروب به شرق شامل حوزه های الیشنگ و الینگار پیچ و وایگل و باشگل میشود.

صنعت این ساحه در موقوف بودن آن بود که برای یک دسته از مردم خیلی قدیمی هند

واروپائی محل مناسب شناخته شد. شاید این دسته با مردمان قدیم آنجا مخلوط شده باشد. (۱۱)

ب- ساختمان اجتماعی و مردم شناسی:

قبایل متعدد هندوکش شرقی که از مذهب آنان در این رساله بحث مینمایم خود راکافر نمی گفتند. نیاکان و نوردستانیان برای منطقه ای که در آن امرار حیات می نمودند نیز نام واحدی نداشتند. این ناحیه در حدود قرن یازدهم عیسوی موقع نفوذ دین اسلام در این نواحی از طرف همسایگان به کافرستان موسوم گردید به تصور اینکه باشندگان آن بت پرستانند. ایشان خویش را بنام های قبایلی و محلی یاد میکردند. طور مثال کلاشوم محیط جغرافیائی مردم کلاشه (دره وایگل نوردستان) را گویند پره سونی ها (پارونی ها) آنان را کلاشه نامند. همچنان قسمت جنوب کلاشوم بنام شیپی (Shimi) و قسمت شمالی آن بنام شمی (Shamai) و خود شان بنام سانرو (Sanru) و مردم غیر نوردستانی این قریه را به نام وامه (Wama) یاد میکنند. (۱۲)

مثال دیگر: باشگل یک کلمه چترالی است و چترالی ها نه تنها تمام مردمانیکه به دره باشگل زندگی میکنند باشگلی می نامیدند بلکه تمام باشندگان کافرستان را باشگلی یاد میکردند. امکان دارد کلمه باشگل از ((برگل)) نام یکی از دهات آن دره اخذ شده باشد.

از لحاظ لباس در داخل کافرستان تقسیمات قدیم نیز وجود دارد: قبایل مسلمان همچو کافرستان گروهی از آنان را که از پشم سفید گوسفندان برای خویش البسه می بافتند بنام سفید پوش و گروه دیگر را سیاه پوش می نامیدند * عده از آنان بنام لعل کافر نیز شهرت یافته است. *

* سیاه پوشان شامل پنج دسته کوچکی که بزبان گاتی تکلم میکنند و سفید پوشان شامل پره سونی، وایگلی، وامهئی و اشکون بوده و قدیم تر اند. لکن دلیل علمی و نژاد شناسی وجود ندارد (بوسورت ۱۳۵۵).

* این اصطلاح بیشتر به پناه گزینان کاتی که در موقع حملات امیر عبدالرحمن به چترال مهاجرت کردند صدق میکند. رگاید برک آرت آزاتیایک ص ۲۴۶ سال ۱۹۶۰ ((مجسمه های چوبی که از کافرستان)) آورده شده.

داشتن زبان های متعدد فرق های مذهبی و فیزیکی و عدم وجود یک سیستم سیاسی مشترک وحدت اجتماعی آنان را برهم میزد. «رای یک سیاح شناسانی قبایل ومحلّات بیحد مشکل است. زیرا قبایل همچوار (پشتونها، تاجک ها و یا چترالی ها) هر یک دهکده را به نامها مختلف یاد میکنند. در حالیکه خود شان عین قریه را بنام دیگری هر دهکده بیش از یک نام دارد.

جیوچ را برتسن در مورد نام این منطقه نگاشته است :

((کافران برای سر زمین خویش یک نام واحدی ندارند هر قسمت از یک منطقه بنام قبایلی که در آن بود و باش داشتند یاد میشود. چنین است که قسمت علیای دره باشگل کیترگل (Katirgul)

نامیده میشود و چترالی ها آنرا ((لوت ده)) (Lutdeh) و خود آنان آنرا برگمتال (Bargamatal) پشتون ها آنرا کنتوز (Kantoz) نامند و قسمت وسط آن ((مومن)) (Muman)

چترالی ها آنرا ((مدوگل)) (Madugul) و قسمت سنلای این دره را کامدیش گویند. (۱۳) همین مولف در ص ۷۲ مینگارد: ((کافرستان حالیه به قبایلی تقسیم شده است که از لحاظ زبان، البسه و رسوم وعادات با هم دیگر فرق دارند. واقعا یگانه ارتباط بین آنان اینست که همه آنان مسلمان نیستند. این وحدت روحی که آنان را به هم مشترک ساخته دیری نخواهد پایید. زیرا در مرز های کافرستان دهکده های کافر آئین قدیم خویش را تغیر داده دین اسلام را قبول کرده اند.)) بنویست (Beneveniste E.) نیز تذکر داده است که:

((در این سر زمین که طبیعت به قطعات تقسیم شده و از لحاظ زبان ها و غنمات قبایل بسیار مختلف زنده می میکند، هر طایفه کوچک شایق آزادی خویش است لاینقطع با یکدیگر در مجادله اند. مثلا طایفه کاتی (Kati) باشگل (Basguls) و قبیله پارون (Prasuns)

و غیره با یکدیگر پیوسته در جنگ اند.)) (۱۴)

اکنون نام کافر و یا کافرستان محض یک اصطلاح اکادمیک باقی مانده است کدام ارزش مذهبی و جغرافیائی ندارد. زیرا حالا در نورستان کافر وجود ندارد و تمام اهالی

از مسلمانان متدین اند. امیر عبدالرحمن خان همینکه بر تمام این منطقه تسلط پیدا کرد نام آنرا نورستان گذاشت و مردم آنرا بدین اسلام دعوت کرد. *

پیتر سنوی (P. Snoy) مینگارد: تعریف ساختمان سیاسی کافران قدیم دشوار است. از روی نوشته های مولفان قدیم در می یابیم که این طوایف و قبایل روابط اندکی وجود داشته است سازمان اجتماعی وجود نداشته است. وحدت آنان تنها در مقابل مسلمانان بوده است از این لحاظ همان نام از طرف مسلمانان بر آنان گذاشته شده بود پذیرفته بودند.

در مسکن مشترک در میان دره های وحدت قبیله وجود داشته است. هیچ ارتباطی بین دهکده های دور دست وجود نداشته دهاتی که در یک محل و یک فضای محدود بسر می برند از این امر مستثنی است.

مشکلات اینجا است که هر دهکده وجهه تسمیه مختلف دارد و هر قبیله در زیر نامهای مختلف از نظر اشخاص گوینده شهرت یافته است. مشخصات قدیم برای قبایل امروز راست نمی آید و تسمیه های که از بیرون شده است، به ترتیب نظام داخلی آنان مطابقت نمی نماید مثلاً نام های سیاه پوشی و سفید پوشی.

* باید یاد آور شویم که هندیان نیز نام واحدی برای سر زمین پهناور خویش نداشتند. بار اول یونانیان در قرن پنجم ق م این نیم قاره را «ایندوی» (Indoi) نامیدند که ماخذ از دریای سند یعنی همان دریای سند است که از شمال غرب هند قدیم میگذرد در زبان پشتون نام قدیم این دریای نیز بشکل سین با حذف (د) یعنی دوبار نیز حفظ شده است. بعدها پارسیان نام سند را به هند تعدیل کردند. تبدیل حرف «س» به «ه» در زبان فارسی معمول است. چنانچه ست (Sept) به هفت تعدیل شده است.

* پیتر سنوی محقق آلمانی در سال ۱۹۶۲ اثری را در شتوتگرت بنام «کافران، اشکال اقتصادی و مدنیت های معنوی آنان»

Les Kafir forms de lieconomre et de la eiviliation
intelechuelle. Stuttgart 1962. Peter Snoy,

انتشار داد. همکار سوئیسی اینچانپیری ساتتولیف فشرده آنرا به زبان فرانسه به اختصار نگارنده گذاشت. لهذا روی خلاصه آن ترجمه نظر محقق موصوفی بیان میشود.

یک قبیله مبتنی بر یک عده طوایف است. امور قبیله (مردم کام) از نگاه نظری براساس شورای قدما تنظیم یافته است. مگر در حقیقت متشکل از دسته کوچک پسر مردان است که از قدرت تقریباً مطلقه بر خوردار اند. درباره چسبندگیات تشکیل قبیله معلومات نداریم.

به اساس نظریه هریش (Herrlich) نظام دهگه یگانه قاعده نظام کافری قدیم بوده است.

وضع فردی هر کافر کاملاً تابع قدرت و قوت طایفه و موقف داخلی طایفه می باشد و همچنان قدرت تأثیر بزرگان مربوط به اتکانشی است که آنان در داخل قبیله داشتند. چون رابطه طایفه محلی نیست. تأثیر نماینده گان طایفه بروی دهگه های زیادی پخش شده و به نزدیک شدن قریه های همجوار تأثیر انداخته می تواند. اساس تأثیر طوایف روی برقریه های زیاد دیگر، یک سازمان را بوجود آورده میتواند که نفوذ خود را به کلیه جمعیت قریه ها می افکند. که میتوان این را حیث سازمان قبیلوی مشاهده کرد. بطور مثال به اساس نوشته رابرتسن طوایف بقتدر کامدیش که محل اساسی بود و بانس ((کام ها)) است تأثیر خود را به قریه های دیگر قبیله می اندازد. نماینده یک طایفه نه تنها بر حاکمیت قبیله خود بلکه بر بسیاری از قریه ها تأثیر افکنده می تواند.

محل سکونت در بین مجموع ساکنان عین دهر به ارتباط سازمان سیاسی قبیله خصوصاً در مقابل خارجیان دانسته میشود.

بنیاد نورستانیان از روی روایاتی که ارزش تاریخی معدودی دارد و قبل از سال ۱۸۴۱ ((مورکروفت)) (Moorcroft) آنرا خاطر نشان کرده بود، روایتی که

نشان میدهد کافران از باز مانده گان قبایل عرب قریش اند:

یعنی آن قبیله که حضرت محمد (ص) به آن مربوط است.

این روایت در حافظه مردمان پشه یی، کام، اشکون وجود دارد که اجداد شان از دین اسلام سر باز زده اند و به کوه های هندوکش پناهنده شدند.

این افسانه اساس تاریخ با زبان شناسی شنسی ندارد. احتمالاً ساخته و پرداخته قبایل مسلمان همجوار آنان باشد تا ایشانرا به سهولیت به دین مقدس اسلام دعوت نمایند. در یک سرود قبایل کامدیش داستان مهاجرت آنان از مکه شروع میشود، از سر زمین اصلی به هندوستان میروند و آنجا بطرف کتر رانده شده اند و بعد در

دره بیچ و بالاخره در مسکن حالیه جاگزین شدند.

لوئی دو پره مقدمه که بر طبع جدید کتاب رابرتسن نگاشته نظر دانشمند روسی
جیورج دبیت (G. Debets) را که از لحاظ مردم شناسی فیزیکی از چند
گروه قبایل نورستان حالیه اندازه گیری است، یاد آورده توضیح داده است که موصوف
به این نتیجه رسیده است که این گروه ها نسبت به مردمان اروپای غربی به
مردمان شمال غرب هند ارتباط نزدیک تر دارند و قسماً آنرا به تجرید
آنسان نسبت میدهد هر دلیل که داشته باشد سفید پوست بودن آنان (blondism)
هویدا شده می رود حتی برای یک مشاهدیکه این موضوع را بطور سطحی مطالعه کند.
تحقیقات بیشتر از نگاه جینیٹک (genetics) (مطالعات گروپ های خون و غیره) را ایجاب
میکند.

موصوف در اثر خویش بنام ((انترپولوجی فیزیکی افغانستان)) (۱۵) چنین
تبصره کرده است: ((مواد گرد آورده شده مادر باره نورستانی ها اندک روشنی می-
اندازد. از جمله گروپ های که نزد ماروشتن بوده عبارت از اشکون هاست. یعنی مردمان
وامه - معضله غیر عادی تقسیمات رنگ های گوناگون مردم را در حال حاضر مورد
بحث نمی آریم.

بعضی صفات مشخصه این مردم به مردمانی شبیه است که به زبان ((اندیک))
(Indic) حرف می زنند. داشتن چنین صفات مشخصه و اندک بلندی قسمت

لب بالائی و رنگ جلد و طبقه زیر جلد (dermal) قابل ملاحظه

است. این نشان اختصاصی حتی با مقایسه ضخامت زیاد لب دقیق و مشخص تر میشود.
فهرست بیش از (۱۳۰) نفر از مردمانیکه از گوینده گان شاخه ((ایندیک)) اندو همچنان
تاجک های لغمان که ارتباط کافی پیاپی مردمان دارند، به قدر کافی وضاحت دارد.
بر علاوه اشکون ها ((ماند یبول)) * پایین تر دارند که حد اوسط آن از حداقل قطر روی است.
از اینگونه اختلاط در افغانستان به ملاحظه رسیده است ولی تنها در بین مردمانیکه منبع
((ایندیک)) دارند نه بین همه آن طوریکه درجه خط استقامت و علل تغیر افراد مختلفه

اندازه گیری انسان (anthropometric) و خصوصیت «(ریخت شناسی)» * نشان میدهد، متأسفانه نا شناس باقی می ماند، با آنهم شاید اینطور فرض شود که رنگ روشن جلد (lighter pigmentation) بعضی مردم نورستان خویشاوندی آنان را به مردمان اروپای غربی ثابت میسازد. نظربه اینکه شباهت هندی دارند شکل لب، ارتباط ذات البینی و پهنای قسمت پایین فك پیشانی بعد تر بوجود می آید.

اشکون ها از لحاظ خطوط مشخصه به مردمان شمال غربی هندوستان، نسبت به اروپائیان غربی، نزدیک تر هستند. با احتمال قوی این امر با نظر دوا ویلوف (Vovilov) مطابقت دارد. کمی نفوس آنان از اثر

شرایط انزوا پسندی آنان به میان آمده با نظر داشت ارزش های متذکره مطالعات دسته بندی ساختمان انسان نمیتوان این ادعاه را تأیید کرد که نورستانی ها از بعضی جهات ارتباط زیاد به مردمان اروپای غربی دارند تا بدیگر مردمان هندوکش.))

ج : نگاهی بر تاریخ نورستان:

برای محققین و علاقمندان تاریخ افغانستان واضح است که هنوز هم اسناد و مدارک تاریخ قدیم نورستان ثبت نشده باقی است. گرچه گاه گاهی واقعه نگاران پادشاهان تذکرات مختصری راجع به کافران هندوکش داده اند اما آنچه تلوین تاریخ را به کارآید وجود ندارد. تا جائیکه میدانیم قدیم ترین اسناد ثبت شده بی که بتواند وقایع قبل از اسلام را در نورستان بیان بدارد همانا مکاتب هند برتانوی است که درباره هجوم افغانها مطالبی دارد که آنهم مطالب دست دوم گفته میشود. *

morphology) برای معلومات بیشتر مراجعه شود به:

An Annotated Bibliography of Nuristan (Kafiristan) and the Kalash Katirs, part II Selected Documents from the secret and political Records 1885-1900 Jones S. Copenhagen 1969

روی این اصل است که لونی دوبره در مقدمه چاپ جدید (۱۹۷۴) کتاب جیورج رابرتسن موسوم به ((کافری‌های هندوکشی)) نیز مینگارد که تاریخ نورستان در تاریکی و ابهام باقی مانده است. زیرا این منطقه به نسبت منزوی بودن از نگاه جغرافیائی و شرایط خاص موقعیت در طول هستی خویش عموماً بسیار فراموش شده بوده و به آزادی سیاسی بسر میرده است تنها موقعی که جهان‌نگشایان در آن منطقه پا گذاشته اندوینا آنرا مدتی ضمیمه امپراطوری خویش نموده اند و ثابت آواراق تاریخ نموده‌اند.

مشکل دیگر اینکه منبع آنها هنوز مبهم است. مطالعات عمیق هنوز روی مهاجرت‌ها بدرستی صورت نگرفته است. تحقیقات مردم‌شناسی منطقه نیز مکمل نگردیده است.

از روی اشعار رزمی ریگ‌ویدا (Rigveda) و پورانا (Puranas)

برمی‌آید که اجداد نورستانیان در حدود هزاره سوم و یا دوم ق م میزیسته‌اند. اسکندر کبیر در قرن چهارم ق م در راه حمله به سوات از قبایل کافر خواهش کرد که قشون او را همراهی کنند بنابراین در حدود دوهزار جوان نورستانی در لشکر کشی اسکندر به سوی هند در جنگ با او اشتراک‌معا می کردند. بعد از آنکه اسکندر به سوی بابل حرکت کرد این جنگجویان کافر نیز بغانه های خویش برگشتند و بسا دانش و تربیت های بدنی و اجزای فرهنگی یونانی* (از قبیل سپورت ها و بازی ها، رابا خود آوردند. (۱۶)

بوسورت (Boswort) نیز تذکرات ذیل را راجع به نورستان

داده است :

... نورستان تا سال ۱۸۹۶ بسیار منزوی و به آزادی سیاسی بسر میرد بعضی از نو- یسنده گان قدیم اروپائی اشاره هائی راجع به نورستان کرده ساحه های لغمان چترال، سوات، باجور، گلگت و غیره را به آن شامل میسازند. این ساحه تقریباً برابر بلورقرون وسطی اسلام (سیاحت های سیاح چینی بولو، بلور مارکو پولو) طوری وانمود میشود

* از این لحاظ است که در قرن نوزده بعضی اشخاص به این فکر افتادند که آنان از باز مانده گان قشون اسکندر مقدونی‌اند. اما هیچ کسی این مفکوره را جدی نمیگیرد و تنها این نظریه بحیث مزمن ترین شایعات درباره مردم نورستان باقی مانده است.

که تا ساحه باستان بین سرحدات کشمیر و ثبت انساب داشته است. (۷۱) حدود العالم (انجام قرن چهارم هجری و دهم میلادی) ترجمه مینورسکی (۱۲۱ - ۷۰ - ۳۶۹) بلور
رایک کشور وسیع و بلورین شاه که طفلی از آفتاب بود در آنجا حکومت میکرد.
در دوره ابدالی ها نیز کافرستان به استقلال منطوقی بسر می برد. امیر شیرعلی -
خان درباره اشغال کافرستان سعی کرد. است. لیکن وقایع و چگونگی آن ثبت نشده
است.

در ۱۸۹۰ شخصی بنام ملا خلیل به اتفاق مریدان ملا نجم الدین جمع کشیری از قوم
سالارزی - مهمند و غیره را علیه مردم کافر کافرستان برانگیخت، کافران از امیر عبدالرحمن
خان حمایت خواستند امیر موصوف مهاجمین را مغلوب نمود و چون بالای رعیت
امیر هجوم برده بودند دو هزار افغانی جریمه شدند.

امیر عبدالرحمن خان در تاج التواریخ (ص ۳۹۰) تذکار داده است که به موجب عهد
نامه دیوند مقرر شده بود که کافرستان جز افغانستان باشد. لهذا به دلایل چهار
گانه که خود در تاریخ مذکور تحریر داشته است. با عجله در زمستان ۱۳۱۳ هجری
قمری لشکری به کافرستان فرستاد، سرلشکر مذکور سپاه سالار غلام حیدر چرخ
پسراز مدت چهل روز جنگ با کافران ایشان را رسماً مطیع حکومت مرکزی نمود.
از روی تاج التواریخ و مکاتب محرمانه سیاسی چنین ادراک میشود که قبلا کافران جز
رعیت سرکش امیر بودند و کافرستان یک شکل خود مختار را در گوشه شمال شرق
افغانستان تشکیل میداد. اما این لشکرکشی زنده گی کافران را بکلی دگرگون نمود، معابد
شانرا ویران ساخت مجسمه های نیاکان آنان طعمه حریق گردید و دین اسلام جا گزین
دین بلوی آنان گردید.

امیر عبدالرحمن خان که در آرزوی یک افغانستان قوی و نیرومند بود درباره کافر-
ستان سه هدف عمده داشت :

۱- اینکه آن منطقه منزوی و صعب المرور را عملاً ضمیمه کشور خویش سازد که بعد
موافقت نامه ۱۸۹۳ با عجله این کار را انجام داد.

۲- مانع خارجی در آن ولایت گردد.

۳- اینکه با انتشار دین اسلام وضع دولت خویش را بیشتر مستحکم بخشد و روحیه
مردم و رهبران مذهبی را تقویه بخشد.

چنانچه با این پیروزی لقب فیما الملک و الدین را حاصل کرد. (۱۸)



فصل دوم

معبودان اساطیری کافران

برای اینکه مذهب قدیم نورستان خوبتر فهمیده شود قبل از همه آنچه ((جیورج- رابرتسن)) (G. Robertson) در کتاب خویش راجع به مذهب آنان شرح داده است. بررسی می نمایم زیرا موصوف بیش از یکسال (از دسامبر ۱۸۹۰- اکتوبر ۱۸۹۱) در بین کافران هندوکش زنده می کرده است. وی راجع به عقاید آنان از خود کافران استفسار بعمل آورده است. این مطالعات درست زمانی صورت گرفته است که مذهب قدیم آنان زنده و در تمام فعالیت های اجتماعی - اقتصادی - سیاسی و دیگر فعالیت های حیاتی دخیل و عمل اساسات آن مرعی میشد. مولف کتاب ((کافران هندوکش)) نه تنها مذهب آنها را با توضیح داده است بلکه نوشته های او در حقیقت تاریخ مذهبی نیاکان نورستان را باز گوئی میکند.

دانشمند انیکه بعد از رابرتسن درباره مذهب کافران تحقیقاتی نموده اند و یاجیز- هابی نوشته اند بدو دسته تقسیم میشوند: دسته اول که قطعا از نورستان دیدن نکرده اند. تبصره ها و اظهار نظر آنها درباره مذهب کافران زوی نوشته های رابرتسن استوار است. دسته دیگر عبارت از هیئات های علمی است که به نورستان وقتی سفر کرده اند که کافران بدین اسلام مشرف شده بودند که به دشواری به جمع آوری بعضی سرود ها و داستان های مذهبی آنان موفق شده اند. بعضی از عقاید کافران بوسیله بعضی از مجسمه های چوبی نیاکان آنان که خارج از نورستان انتقال یافته بود نیز به جهان معرفی گردیده است.

رابرتسن مینگارد: «گرفتن اطلاعات درباره مذهب کافران مشکلات عظیم در بر دارد. در (پرسونگل) نخست مردم در مقابل من اعتراض داشتند که چرا از معبودان آنان دیدن میکنم. تنها در وقتیکه همراهان من به آنان حالی ساختند که قبلا من نیز مانند آنان یک کافر بودم بابی میلی قدری وضایت نشان دادند.

کافران با شکل چنین ایرادی نداشتند و اقعا آنان دلچسپی خاصی به نشان دادن معابد كوچك خویش داشتند مرا دعوت میکردند تا در مواقع اجرای مراسم مذهبی آنان حضور داشته باشم. در آن اوقات به اشتیاق به چهره من از نزدیک دقیق نگاه میکردند تا نظر مرا راجع به رسوم خویش معلوم نمایند.

مشکل عمده همراهی آنان این بود که معلوم میشد آنان خود شان درباره مذهب خویش اندك میدانستند. برای گرفتن اطلاعات مردم مرا لاینقطع یکی بدیگری معرفی میکردند. اما چنین معلوم میشد که اطلاع دهنده نسبت به سلف خود کمتر میدانست و معلومات اندك خود را بعد از صرف وقت زیاد و زحمت بیان میکرد. پرسش از یک کافر او را خشمگین میکرد. موقعی که مودماغ نمیشد و یا بخواب نمیرفت. هر گاه سوالات خسته کننده را ملاحظه میکرد دفعتا از آن کنار میرفت. اطلاعات من به طور عمده ناشی از قصه های كوچك معبودان بود که رهبر مذهب بزرگ «اوتاه» (Utah)

به من و دیگران در هنگام شب در اطراف گزارش میداد و یا از گرلاهِ جنابه (Karliah Janah) که از پدر و مادر داستان سرا بدینا آمده بود

اختصاص می یافت اما اخیرا الذکر مضمومان به طور عجیب و غریب از هر چیز مختل کننده بی حوصله میشد و سوالات بعدی را که برای روشن کردن داستان به عمل

می آید خوش نداشت. دن ملك (Dan Malik)

باشنده دهكده گامدیش نسبت به هم به اساسات مذهب خود بهتر از دیگران می فهمید. اما نا ممکن بود اطلاعات بیشتری از او بدست آورد. او همیشه عادت داشت موضوع را بطرف من دور داده مرا سوال پیچ کند. علاوه بر آن او چنین فکر میکرد که دلچسپ ترین موضوعات قابل بحث شاید این باشد که آیا «ایمرا» (IMRA)

نخست «انگلیس ها» را خلق کرده است یا «روس ها» را ؟ کدام کشور اول خلق

شد ؟ بابی آدم چند دختر داشته است ؟ و بسیار اندیشه هایی از ین قبیل که تکرار و تکرار به آن مراجعه می نمود تا جلوگیری از دیگر سوالات مذهبی گردد. باید به یاد آورد که دیگر کافران با شکل یک جمعیت منزوی نیستند و این به مفهوم دقیق کلمه اظهار میشود. آنها همیشه از چترال دیسن و همچنان با دیگر مسلمانان روابط و معامله

دارند. اکثر اقارب آنها به دین اسلام معتقد شده‌اند. بدون اینکه پیوند های خویشاوندی خویش را قطع نمایند. یکی از نتایج این مرادوه آزاد با مسلمانان اینست که کافران ((باشگل)) در حال حاضر قابلیت اختلاط سنت های مذهبی خویش را با همسایگان مسلمان دارند. این مطالب انسان را به مغالطه می‌اندازد و برایم یاس آور است هرگاه سعی و کوشش نمایم تا هر چیز یکه از آن نتایج آخرین بدست آید آنرا بنگارم و یا بطور اوسط چیز یکه درباره مذهب کافرستان قابل فهم باشد. آنچه را که من دیده‌ام و یا شنیده‌ام همین است که بطور آنچه بوده است به نوشتن آن مبادرت گردیده است. شاید دانستن زبان باشگلی در شناسائی به ترو بسا چیز های دیگر را به من کمک می‌کرد که اکنون در تاریکی باقی مانده است و شاید ترجمان های من نیز چنین نتیجه بدست آورده باشند. لکن به من چنین معلوم میشود دلیل عمده که چرا اینقدر اندک چیزی از عقاید کافران کسب کرده‌ام اینست که خود آنان در این موضوع معلومات اندک داشته اند. چنین به نظر میرسد که در کافرستان شکل مذهب باقی مانده است در حالیکه فلسفه آن که اصلا با این اشگل با سمبول مزوج گردیده بود یکجا فراموش گردیده است.

این عمل شاید در منطقه‌یی که هیچ نوع سند تحریری وجود نداشته باشد و هر چیز متکی به سنت شفاهی است. تعجب آور نباشد. کافران باشگل خصوصا قشر جوان این جمعیت ما یلند قسم شکاک باشند. معلومات آنان موهوم پرست اند، اما در مراسم مقدس و قتیکه دو یا سه نفر جوان بذله گوی شوخ با هم جمع میشدند بسیار اوقات حرف های مسخره آمیز می‌زدند. گیش واقعا معبود مشهور جوانان باشگل است. در نیایش آن اخلاص زیاد نشان میدهد روزی جوانی کافر از من سوال کرد که شما انگلیس ها آیا گیش را به ایمر (خالق) ترجیح نمیدید طوری که خودش و بسیاری کافران وقتی دریافتند که فرنگی ها (انگلیسها) چیزی درباره گیش نمیدانند مایوسی خویش را اظهار کردند.

مردمان کهن سال به سهم خویش به تمام معبودان مخلص اند. اما به نظر میرسد که کافران باشگل هروقت باشد بدون تاسف مذهب خود را ترك خواهند گفت زیرا آنان آنرا ترك میدهند و بعد به آن مراجعه میکنند. که علت آن بیشتر جنبه مادی دارد. ندرتاً به نظر میرسد که خود را با اجرای احکام مذهبی زحمت دهند. خالص ترین شکل

مذهب کافران را احتمالا در «پرسونگل» Presungul

میتوان یافت مردم کام بمن گفتند باوچو دیکه کافران باشگل به رفتن شما در دوه

3183

شان اعتراض ندارند مردم پریسونگل هرگز اجازه نخواهند داد که شما به دره شان بروید. در پریسونگل یک فضای مشخص مذهبی وجود دارد. دهکده های شیطان فراوان است. عقیده دارند که نهر های قدیم و ارباب الانواع یا رب النوع بوجود آورده اند. نفوذ معجزه اسای دستان رب النوع در صخره نشان داده میشود. در آنجا یک ستون پایه آهن است که گفته میشود که در جای وضع حالیه آن توسط خود ((ایمرا)) گذاشته شده است و یک سوراخ مقدس در زمین است پائین شدن به آن غار باعث مرگ هرکس میشود. رد های پای زیاد در اراضی زراعتی به ملاحظه میرسد که آن قسمت ها را قلبه نمیکند. زیرا وقف ایمرا شده است.

مهمتر از همه در این دره معبد مشهور ایمرا است که در تمام کافرستان شهرت دارد. ((پره سونی ها)) بدبختانه به زبانی تکلم میکنند که نا ممکن است کسی آنرا بیاموزد، مگر اینکه در دره شان تولد شده باشد در قسمت خود باید بگویم که هیچ یک کلمه که در هنگام قربانی ها استعمال میکنند به حافظه من باقی نمانده از نظر من دعا و ورد هائیکه در وقت حکم احضار ارواح و جادو بیان میکنند نرم و بسان موسیقی و شبیه به ((معو معو)) بوده پره سونی ها بعد از معرفت و شنا سانی مختصر به وضع بسیار رفیقانه سلوک کردند به من نه تنها بحیث یک شخص بزرگ نگاه میکردند بلکه به شخص که میتوان اعتماد کرد اما مشکلات زبان کشنده همیشه مانع این میشد که چیزی زیادی از آنها بیاموزم.)) با این مشکلات و تحقیقات را بر تن من مطالعات خود درباره مذهب کافران چنین نتیجه میگردد:

((مذهب کافر از بت پرستی قنری پائین تر بوده و با یک مغلوطی از آیین تیا پرستی و بعضی آثار آتش پرستی است که در آن به نظر میخورد.

ارباب الانواع و رب النوع متعدد دارند. درجه با شهرت آنها متفاوت است. احتمالا ایمرا

(Imra) خالق و مونی (Moni) را عموما بحیث قاصد و گیش (Gish)

درب النوع جنگ و بگیش (Bagisht) دیزانی (Dizane)

کرومی (Krumai) و نیرمالی (Nirmali)

معبودان مشترک تمام قبایل شناخته شده است. اما ارباب الا نواع کوچک یا

(Godlings) پائین تر نیز وجود دارد که مخصوص محلات

خاص است. امکان دارد و تقریباً یقین است که عین رب النوع در بین طایفه دیگری بنام

دیگری یاد شود. اما حتی اگر اینرا جایز بشماریم هنوز به صورت حتمی بسیار ارباب الا نواع نا شناخته وجود دارد و بالاینکه به آن اعتنا نمیشود به استثنا درین بعضی قبایل و حتی در بعضی دهکده‌ها معلوم میشود که در پره سوتگل (پارون) هردهکده در پناه و مواظبت یک رب النوع خاصی قرار دارد که روستائیان نسبت بهمه آنرا می پرستند و احترام میگذارند.

رب النوع اروم (Arom) حامی و سر پرست قبیله کام است اما او آنقدر شهرت نیافته است تنها موقعیکه صلح و آرامش بر قرار میشود بنام او قربانی میکنند.)

مؤلف کتاب ((کافران هندوکش)) راجع به این کافران توضیحات بیشتر داده مینگارد: ((در الهیات کافر بهشت و دوزخ هر دو موجود است. گائیات عبارت است از جهان بالا (اردیش (Urdesht) که مسکن ارباب الا نواع است در زمین میشدیش (Michdesht) و دنیای زیرین (یوردیش (Yurdesht))

هر دو بهشت و دوزخ برای فنا پذیران در یوردیش است که از مسیر یک گودال بزرگ به آن میتوان رسید. به دهنه آن یک جادوگر به نام ((مارا لک)) که مخصوصا توسط ((ایمرا)) که برای این مقصد خلق شده است نشسته است. او به هیچ کس اجازه نمیدهد که در یوردیش به عالم بالاتر مراجعت کند.

وقتی که یک مرد میمیرد روح و یا نفس او (کلمه شون (Shon) هر دو مفهوم را افاده میکند) بشکلی از اشکال ساحه - طوریکه به خواب ها می بینیم، سپس نا پدید میشود.

مردمان خوب بسان سایه ها در یک بهشت و ردیش yurdesht

که بهشت (Bisht) نامیده میشود عقب ارواح خویش سر گردان

اند. در حالیکه کافر عادی بد کار عاصی به دوزخ (زوز وک (Zozuk)

میرود. و پیوسته در آتش میسوزد. کافران هراس شدید از مرگ ندارند. به مفهوم انتحار پی نمی برند مفکوره خودکشی غیر قابل توضیح است. هرگز مالیخواستار نبوده اند.

ارباب الا نواع از طریق قربانی ها ارقص ها سرود های لو کنده

(Lalu-Kunda hymns): از طریق احضارات محض (Namach Kunda)

پرستش و نیایش میشوند. خشم پریان و دیوان از طریق قربانی فرونشاندن میشود.

یگانه دعای بدی که از آنها شنیدم اینست: ((شوت ایمرادی پسالا
(Shut Imra di psala)

((یعنی نفرین خداوند بر تو باد)) علاوه بر ارباب الانواع و رب النوع بوجود دیوان
نیز عقیده دارند که سر کرده آن یوش (Yush)

نامدار که از جمله پریان می شمارند. رهبر مذهبی دهکده کام توضیحات ذیل را به من داد:
ایمرا خالق کل اشیایی می باشد که در آسمان و زمین هستند. از طریق تنفس و از
مجرای دهن خویش پیغمبرانی چون مونی، گیش، ساترام و باقی را زنده گی بخشیده
است. اما دیزانی از سینه راستش پدید آمد. و آنرا به کف دست خویش قرارداد.

ایمرا سپس او را بشدت رو به بالا پرتاب کرد. او آهسته به دریاچهئی پایین
آمد. و در آنجا پنهان شد و رها گردید. از ارباب الا نواع پایین تر یا ((قاصد))
تنها بگشت به شکل موجود فنا پذیر تولد شد یعنی دفعته از تنفس ایمرا خلق
نشد. علاوه بر آن که ایمرا ارباب الا نواع کوچک (Godlings)

را خلق کرد هفت دختر را نیز خلق کرد که وظیفه خاص آنان عبادت از حفاظت امور
زراعتی بود.

همینکه موسم بذر و کشت و کار شروع میشد به افتخار آنان بزان راقربانی میکردند
تا اینکه حاصل غله زیاد و زمین صاحب کرم شود.

ایمرا پریان و دیوان را نیز خلق کرد. اما اخیر الذکر مزاحمت زیاد به دنیا بار آورد.
که مونی به اجازه الوهی آنان را کاملاً از بین برده یک دیو از جنس خرابترین که دارای
روح پلید بوده در یک فرصتی پیش روی مونی میرقصید. قاصد محرمانه یک پیچ
را از بدن او کشید او هفت بار این عمل را تکرار کرد تا که هفت پیچ از جسم او
برداشته شد. وقتیکه بدن دیو پارچه پارچه شد از توتۀ جسم او هفت دیو دیگر پدید
آمد اما مونی آنان را با شمشیر خود چرخ داد. (۱۹).

طوریکه ملاحظه نمودیم نیاکان نـورستانیان دارای معبودان فرمانروا و معبودان
گروهی بودند و پریان و دیوان در فضای مذهبی آنان وجود داشت. تعداد معبودان
از یک قبیله تا قبیله دیگر و از یک دره تا دره دیگر فرق میکرد. نورستان هئاسانهر

یک شمار این معبودان را متفاوت نوشته اند. سنوی (Snoy)

آزابه ترتیب ذیل بررسی کرده است. (۲۰) الفنستون (Elphinstone)

از (۱۳) معبود یاد آور شده است. کاپوس (Capus)

از (۱۹) معبود بودروس (G. Buddruss) تنها از دره پارون را (۸) معبود ذکر کرده است.

بیدولف (Biddulph) تعداد معبودان را نزده هزار بیان کرده است و خود سنوی تعداد معبودان کاتی شرقی-کافرستان را (۳۴) ذکر کرده است. (سنوی ۱۲۵ : ۱۹۶۲) (Sony) علاوه بر آن یک تعداد نیاکان مرده بسیار مهم بحیث معبود خانواده و یا معبود دهکده چون حامی قریه در عقاید کافران وجود داشته است.

در اینجا فهرست معبودان را که الفنستون و رابرتسن از کامدیش ذکر کرده اند به ترتیب و رسم الخط خود شان تحریر میشود:

الف : فهرست الفنستون :

Bugeesh	۱ - بگیش
Mounee	۲ - مونی
Murrur	۳ - مورور
Urrum	۴ - اروم
Pursoo	۵ - پورسو
Geesh	۶ - گیش
Paradik	۷ - پرادیک
Purron	۸ - پورون
Koomye	۹ - کومی
Dissounee	۱۰ - دیسانی
Doohee	۱۱ - دوهی
Surijoo	۱۲ - سوريجو
Nishtee	۱۳ - نیشتی

ب : معبودانیکه رابرتسن فهرست کرده است،

با ذکر اشتقاق احتمالی آن توسط فوسمن:

Yamaraja (Imro) Imra

۱ - ایمر

Mahadeve Mone Mon Moni	۲- مونی
Gave-esā (Gyis) Gish	۳- گیش
Bhagistha (Bayist) Bagisht	۴- بگشت
Arom	۵- اروم
(Sara)	۶- سنرو
Sudren satarom Sudaram Sudharman	۷- سترام یا سودارام
((Indra) (Indr) Inthr	۸- اینتر
(Dizi) Duzhi	۹- دوزهی
naga) (Non) Nong	۱۰- نونگ
(Para-de) Parade	۱۱- پارادی
(Sam-de) Shomde	۱۲- شومدی
(Saranji) Sauranju	۱۳- سرنجی یا سرو نجو
(Dhsava) (Disari) Dizane	۱۴- دیزانی
Nirmalikas Nirmali	۱۵- نیرمالی
Kurmarik (Kumrai) Krumai Shumai	۱۶ الف - کرومی یا شومی
(Kusmai)	۱۶ ب - شومی

هریک از معبودان مقام و وظایف جداگانه داشتند. بعضی معبودان برای بعضی کارها موظف بودند. مثلاً بز و گوسفند مربوط یک معبود است خلقت و زراعت و جنگ و غیره معبودان جداگانه دارد. به عبارت دیگر معبود مقام صلاحیت و سببیه و خصوصیت جداگانه داشت. چنین به نظر میرسد که بین موجود طبیعی و مافوق طبیعی یک شباهت متوازی موجود بود. یا به عبارت دیگر فکر میشود که معبودان کافری به اساس نمونه اجتماعی مقام و منصبی داشتند.

فوسمن در اثر خویش «تحقیقی درباره معضله جدید مذهب قدیم هند» (۲۱) مینگارد که منبع نامهای معبودان کافر قبل هند و اوستائی است. اکثر نامهای معبودان گروهی (Pantheon)

کافران معادل هندی دارند. و اکثر قرابت آنها نیز ثابت است.

در زبان کاتی (Imro) و بزبان پارونی (Ymra)

واشکونی (Imra) و ایگلی (yamrai)

بطور واضح یک ترکیب است. شکل مختصر آن هم وجود دارد که در سرودها ذکر شده است : (Kt yum) و در زبان کاتی "ro" که یک صفت بوده و ((غنی)) معنی میدهد.

الف: معبودان فرمانروائی (ایمرا - ایندرا) ایمرا : کافران معبود بزرگ را ایمرا می نامیدند که در راس معبودان گروهی آنها قرار داشت. در عین زمان او را معبود مرگ نیز مینداشتند عقیده داشتند که اوست که خلق میکند و اوست که می میراند.

مورگن سترن مینگارد که در سرود های کاتی (Mara-Mrar)

به معنی قاتل است. (Imro) به (Im-ro)

تجزیه شده میتوان که از لحاظ صوتی و معانی مطابقت به (yama-raja) سانسکرت میکند. که خالق و معبود بزرگ معنی میدهد.

کاتی های مسلمان ایمرا را به معنی خالق یگانه که به عربی الله است یاد میکنند.

همین اکنون قبایل کلاش خالق را خدای دویزو (Dezau)

نامند. در دره پارون معبود بزرگ را ((مارا) (Mara)

گویند که معادل ایمرا است .

(Margenstierne Some kati My ths and hymns 163)

هر گاه نظری به پیشوند ویدائی و اوستائی هند و اوستائی (i-a)

انداخته شود - ایمرا فنا ناپذیر معنی میدهد که سر چشمه حیات بوده و بهر کس زندگی بخشیده است.

در سانسکرت ((Amara)) و در اوستا ((Amrta))

فنا ناپذیر معنی میدهد.

((ایمرا)) علاوه بر صنعت فنا ناپذیری چهره های الوهی متعددی دارد که عبارتند از

((منار) (Mnar) دیزلی (Dezeli)

و نیپمالی (Nirmali) لقب اول الذکر آقای هر چیز معنی میدهد.

صفت دومی خالق و سومی راستی و رهبری مردم به راه حقیقی و راستی.

مورگن سترن نام (Mnar) را به (Mror)

تعبیر کرده است. با فرق تلفظ غنهئی (الفنی) همچنان یاد آور شده که کلاش

هاخالق را دیزو (Dezou) می نامند سنوی مینگارد که ایمرای نظریه عقاید کافران خالق کل زمین و آسمان و تمام موجودات است. و اوست یکی در جهان حکمفرمایی میکند. از تنفس او مونی و گیش و سودارام و دیگر معبودان خلق شده است همچنان اوست که جن و پری را زنده گی بخشیده است.

ایمرای به مردم تعلیم داده است که چطور در زنده گی موفقیت بدست آورند. او دهر دهکده دهکده محوطه های رقص را آباد کرده است. بزرگترین معبد او در دره پارون در دهکده

کشتا گرام (Kashtagrom) آباد شده بود که یکی از مراکز مهم مذهبی تمام کافرستان محسوب میشد. در محل تقاطع دریای کانتیوا (Kantiue)

پارون سنگی وجود دارد که نیاکان نورستانی معتقد بودند که آنرا ایمرای گذاشته است و ایمرای به مردم آموخت که چطور مجسمه معبودان را بسازد. و ایمرای بود که به مردم ساختن طویله و دوشیدن گاو و بز و مشک زدن به مقصد گرفتن مسکه را آموخت و بز و دیگر موایی را به مردم عطا نمود.

از روی نگارش های رابرتسن میدانیسم که سمبول ایمرای مشک مسکه است.

ارتباط ایمرای با بزرگتری از طریق هفت دخترش یا هفت زنیکه برای مقصد زواعت خلق کرد ادراک میشود. زیرا طبق سنت دهکده مردان حیات شبانی دادند و زنان زنده گی زراعتی، و هنوز زنان در نورستان عملاً امور زراعتی را پیش می برند.

این هفت زن قرار عقاید نیاکان نورستانی دختران ایمرای و معبودان بوده اند. لهذا در هر موسم کشت غله روز اول تخم پاشی طی مراسم خاص برای این رب النوع بز قربانی میشود تا مزرعه را حفاظت کرده و حاصل زیاد بدهد.

به اساس یک داستان اساطیری پارونی ها ایمرای با خورشید ارتباط میگیرد. زیرا ایمرای بود که آفتاب و مهتاب را به آسمان آورد و حرکت آفتاب و گردش سال را در جهان او تنظیم داد. طبق اساطیر در موقع آزادی خورشید اسپ نقش عمده را بازی کرد. چه اسپ یک شمشیر و یک خنجر را در گوش خود حمل کرده بود و ایمرای توسط آن دیوان را شکست داد.

به اساس یادداشت های سنوی (Sony)

بعد از آنکه ایمرای طرز زنده گی را به مردم یاد داد، کافرستان را ترک داد. بعضی عقیده دارند که او در بهشت است - کافران کاتبی به این عقیده اند که ایمرای در روی زمین سرگردان است و با تغییر قیافه گدائی میکند. طوریکه مورگن سترن نوشته است:

نورستانیان معتقد اند که ایمرآ در بین ابرها و غبار زنده می ماند.

در ژونشیا (Zhonchigal) لوحه سنگ عمومی بنام ایمرآ (Yamrai) نصب بود که او را خالق و بنا کننده جهان میدانستند در گشتی (در دره پارون) مرکز مذهبی کافرستان (Yamraidesh) نامیده میشد دو صد بز بنام او قربانی میکردند.

Imro (Yamra) هندو ایرانی مشابهت های زیاد دارد. اما این مورد بحث نیست که آنرا کاملاً شبیه بدانیم البته بسیار شبیه به «امارا» (Mara) بودائی است. «مارا» در بسیاری داستان های بودائی بحیث بزرگ ترین دشمن بودا به نظر میخورد و سعی میوزد تا او را از حصول به حقیقت مطلق باز دارد و مزاحم راهبان میشود.

پ : ایندرا (*) (Indra) نام این معبود به املائی مختلف ثبت شده است. رابرتسن (Inther) نوشته است و علاوه کرده است که درباره آن اندک چیزی میداند و این معبود از جهت شهرت یافته است که با ایمرآ جنگیده است.

مله بار باشند کلاشوم نورستان ایندرا (Endr) | نوشته است. و مینگارد که در اساطیر و سرودهای محلی نورستان نام «ایندرا» حیثیت یمرا (Yamra) معبود و خالق تمام مخلوقات مردم قدیم نورستان را به خود گرفته بود و در آن قریه بنام ایندرا مجسمه ای چوبی ساخته شده بود که نام ایندرا - توکورا (Endr-tookoora) یاد میشد و در ایندرا اما (End-ama) یعنی خانه ایندرا گذاشته شده بود. به عقیده نیاکان نورستانی ایندرا معبودیست عالی و موکل بوجود آوردن زلزله، نوعیت مشروب و نهالستانی و باغداری. در عین زمان معبود آب، هوا، رعد، روشنی، بارش معبود شبانان (۲۲)

ایندرا در جمعیت معبودان گروهی کافران یک نقش عالی و منزّه را دارا بوده است. اکثر وظایفی را که ویدا به «ایندرا» نسبت داده است کافران آن صفات را به ایمرآ

* بعضی گفته اند نام این معبود از دریشمه (Innav)

(مقاومت) ما خود است اما اشتقاق های دیگری نیز برای این کلمه ذکر کرده اند.

A.A. Macdonell. The vedic. Mythology, varanasi 1963 P. 54.

ویابه ((گیش)) (Gish) / ویا ((مونی)) (Moni)
 قایل شده اند. اما هویت اصلی بین ایندر (Indr) و ایندرا (Indra)
 به اساس ترکیبات بسیار قدیمی مثلاً به کاتی (Idro-Indro)
 و به زبان تریگامی Indorik و به وایگلی (Indrun)
 یا (Indra-drona) (کمان رستم) یقین است و یا از لحاظ علم
 اشتقاق ((کمان ایندرا)) و یا به زبان کاتی ((اندریس)) (Indric)
 ((ایندریست)) (Indrist) ((ادریس)) (Idris)

زمین لرزه معنی دهد. (۲۳)

محمد عظیم مله بار درباره شکل ایندرا میگوید که مثابه به انسان اما عظیم الجثه
 بوده است. کارهای که به توان انسان ممکن نبود ((ایندر)) به آسانی از عهده آن بر
 آمده می توانست و بعد علاوه میکند که ((ایندر)) دو شاخ داشت که شاخهایش شکل
 صلیب را بخود گرفته بود. از این جهت اورا بنام انتلا - ایندرا (antala-Endr)
 یاد میکردند. بطن (ایندرا به اندازه بطن گاو بود چنانچه ((ایندر)) خود میگفت که
 ((گابوراوم)) (Gaboora-om) یعنی همان ایندر هستم که بطن من خیلی

بزرگ و به اندازه بطن گاو است. از میوه ها انگور مشروب را خیلی دوست داشت و در
 تابستان به ایندرا گن می آمد و زمستان به ایندر - استان (ممکن هندوستان) میرفت.
 ((ایندرا)) اسب سواری میکرد و مخصوصاً در هنگام شب در ایندر اکنون به سواری اسب
 هر طرف گشت و میزد و از دیدن باغ احساس خوشی میکرد. (۲۴)

مردمان کاتی از یک طرف عقیده داشتند که ایندر مالک جنگلی در باشگل علیاست
 که آنرا ((ایندر زیول)) (Indr-Zyul) نامند که هنوز هم در آنجا پابرجاست از جانب
 دیگر میگویند که ایندر در باشگل نبود. لهذا او معبود نیاکان شان نیست.
 این داستان اختلاف عقیده آنان را درباره ایندر توضیح میکند :

اینتر (Inthr) باده وان * (احمد دیوانه) اسایشگاه خود

* نام یک دهکده است در هندوستان (در شمال کاتی شرقی)

ساخت، و در آنجا تاجکستان و جایهای دلپذیر احداث کرد. اما ایما دفعته اعلام داشت که آن محل از آن اوست.

اینرا او را راه نداد و مقاومت کرد و جنگید اما در پایان دره مجبور به عقب نشینی شد همینکه تپه جنوبی باده وان داخل کرد بار دیگر ایما بالایش حمله کرد و او را بیشتر عقب راند. لهذا او مجبور شد که دره باشگل را کاملاً ترک گوید و به تساروگل (Tsarogul) پرواز کند و پناه گزین گردد. (۲۵)

بهر حال زمانی دره باشگل اقامتگاه ایندربود زیرا در آنجا تاجکستان و جنگلی احداث کرد بنام ((ایندر زول)) (Indr-Zyal) داستان دیگری از برگمتهال بیان میدارد که تصمیم گرفت آبدریای باشگل را به دره پارون برگرداند. برای این مقصد دو کوه رادر اتاتی (Atati)

به نحوی یکجا کرد تا بندی اعمار گردد که آب دریا در آن ذخیره گردد. لهذا او موفق شد که آبرا به جنوب غرب دره پتسی گرام (Ptsigrom) دره پارون استقامت دهد. با این عمل ایندر گیش به خشم آمد و با او جنگید. گیش غالب آمد و ایندر را از دره به دور راند. سپس گیش کوهها را با شمشیر خود واپس بجایش گذاشت و آب را بدریای باشگل ((لندی سین)) دوباره جاری کرد. در نتیجه همه چیز در ساحه بحال عادی برگشت. داستان مشابه وجود دارد که ایندرا از دره باشگل کناره گیری میکند. در این داستان که ایما بحیث موجود عالی معبودان گروهی کنتوزی هاست همتای رقیب ایندر میشود نه از گیش. (۲۶)

باغ ایندرا: در دهکده واه در دامنه کوهی که از عمق دره در حدود (۳۵۰) متر ارتفاع دارد باغ بزرگ دل انگیز به وسعت (۱۵۰) ایکر (150 acres)

روی یک زمین تخت وجود دارد که بنام ایندراکن (Indrakun) که باغ ایندرا معنی میدهد. عقیده مردم دهکده بر این است که آن باغ را ایندرا آباد کرده است و بعد در قله کوه مجاوران مکان اختیار کرد. او بود که کانال بزرگی که سه کیلو متر طول دارد و از صخره ها میگذرد برای آبیاری باغ احداث کرد و درختان انار، سرو، بلوط، و تاک های انگور وحشی و درخت عرعر و سدر مقدس را از کوه سورمیا (Sumia) آنجا آورده غرس کرد. در لب باغ دغ بدره

صخره بزرگی دیده می شود که اطراف آنرا تاک های انگور وحشی احاطه کرده است. در حقیقت مرکز اجتماعی مراسم مذهبی، سرود خوانی ها و رقص ها

مستی های مردم وامه در این گوشه باغ صورت میگرفت. بهترین خمر در کنار این صغره ساخته میشد. چد نزد مردم وامه هنوز این باغ مقدس است. خوش ندارند فرنگیان از آن دیدن نمایند. بیاد دارم در بامداد و روز (۹) عرق سال ۱۳۳۲ با هیات علمی دنامارکی و به اتفاق ملک دهکده از این باغ دیدن کردیم. مردمیکه اطراف ما را احاطه کردند بودند. در اندیشه و پریشانی غرق بودند و اظهار میکردند که این فرنگیان چشم بدی دارند. چند سال قبل چند فرنگی از این باغ دیدن کرد. در آن سال ایندراکن حاصل خوبی به ما انداد.

برای چیدن انگور طبق مقررات روستائی ((اوده)) ((پ)) تاریخ معین تعیین شده است. ایندراکن تحت محافظت مستقیم اوده قرار داد. هرگاه کسی از مقررات آن تخلف کند از یرنگاه باغ پایین پرتاب میشود. این شدیدترین مجازات بود. احتمالاً نظری بوده باشد. متخلف عملاً با پرداخت یک واسسبز یا گوسفند جریمه میشد. دغول بچه های نا بالغ در این باغ شدیداً تعزیم شده بود. (۲۷)

ایندرا گولی: ایندرا گولی یا ایندرا گولی ((سک ایندرا)) معنی میدهد که ایندراکن را محافظت میکرد تا اینکه میوه های باغ را کسی دزدی نکنند. گویند روزی یک شخص به ایندراکن رفت و قدری انگور خورد. ایندرا گوین مرد را دید و چیزی نگفت و نه به ایندرا راپوری داد. ایندرا گولی متهم گردید که کار درستی نکرده است. لهذا ایندرا به او قبر شد و امر گرد که : ((گولی آنجا برو برای ابد سنگ باش)). ایندرا گولی به آن نقطه کوه رفت که ایندرا امر کرده بود به سنگ مبدل گشت. در شمال وامه کوه بزرگی است که در آنجا شکل ایندرا گولی دیده میشود.

ایندراکن یک باغ حاصلخیز است. در عصر عتیق هر معبود و هر قبیله آرزوی داشتن آنرا داشت. از روی داستانی بر می آید که برای تملک ایندراکن ایمر با ایندرا جنگید. (۲۸)

مورغن سترن نیز درباره جنگ آنان می نویسد که اینتر (ایندرا) از رهگذر جنگ با ایمر شهرت یافت.

* - اوده (Ura) سازمان محلی روستائی است که در هر دهکده جهت انتظام و محافظت امور زراعتی و باغداری هر سال تعیین و تشکیل میشود. در واس آن یک رئیس ((جست)) (Jast) انتخاب می شود.

در داستان دیگر گیش فاتح میگردد و از ایندرا به عنوان باج شراب میگیرد. (مورگن سترن دکتاور اوریشالیاج ۲۲ ص ۱۷۷، ۱۶۳) از روی قصه های محل دهکده شاما (گرام واهه).

مردم اچانو (Achanu)

به غرض گرفتن ایندراکن - واهه را اشغال کردند. مردم اچانو تصور میکردند که تعداد واهه‌ئی ها محدود است و میتوان بر آن غالب شد و آنان را سرکوب و ایندراکن را بین خود تقسیم کرد اچانوها واهه را اشغال کردند و ایندراکن را بین خود تقسیم کردند. یک مرد متواضع اچانو در جستجوی بدست آوردن قسمتی از باغ مذکور نشاند طوریکه دیگران به نیرومندی هر یک از او قسمتی از باغ را تصاحب کردند. سپس بعضی از اچانو ها از او استفسار نمودند که آیا مسایل است حصه ای از باغ ایندرا به سهم او برسد مرد متواضع با دست راست خود گوشه ای از باغ را نشان داد که آن قسمت باریک را هر گاه کسی تصاحب نکرده باشد میل دارد ملکیت خویش قرار دهد. در این فرصت عقابی در یک پره کوه جوار باغ نشست. مردم اچانو برای معلوم کردن طالع خویش هزاران تیر را به سوی عقاب پرتاب کردند اما نظر به تلفات ایندرا عقاب سالم بجای خود بماند و تیرها بجان او اصابت نکرد.

عقاب به نوبه خود با بالهای خویش سه مرتبه پره کوه را کوبید و صخره ها را بسوی مردم اچانو پایین لول داد. به این ترتیب تمام مردم اچانو کشته شدند به استثنای آن مرد متواضع اما دست راست او که قسمتی از باغ را توسط آن به اشاره نشان داده بود قطع شد.

امروز چهل خانواده اچانو در واهه زنده می میکنند که ایشانرا از بازمانده گان این مرد متواضع می پندارند.

باغ ایندرا هنوز در واهه پا بر جاست و بنام اصلی آن ایندراکن یاد میشود اهالی سه دهکده واهه در آن بطور مساویانه سهمی دارند هر قبیله واهه از قسمت خود در گذشته ها خمر تولید میکردند و با جامهای نقره‌ئی از آن می نوشیدند. در اساطیر ایجاد خمر را به ایندرا نسبت میدهند که بعدتر سر تا سر کافرستان رایج و شهرت یافت. در این باغ صخره بزرگی وجود دارد که عقیده داشتند ایندرا آنرا بشکل خمر شراب سازی ساخته است. و شراب عجیبی در آن تولید میکرد. در موقع دیدار مولف از واهه تولید شراب هنوز معمول بود. اهالی میگفتند که مالاها به ایشان گفته اند هر گاه قدری نمک در آن علاوه شود شراب مذکور حلال میگردد.

در ژونشیکل Zhonchigal نام ماه انگور چینی را ترسکنندو (Taraskando)

می نامیدند. این نام به وضاحت ارتباط میگیرد به ترسکن (Taraskan)

که مطابق به ایندرا میکند. در هر قبیله کافران جنوب شرق روئیشگل مجسمه ای چوبی ترسکن وجود داشت که جایگاه آنرا ترسکنا (Taraskan-ta) می نامیدند. در یک دست مجسمه گمان و در دست دیگران تفنگ بود. او مریضان و مستمنن را یاری میکرد. در موسم پائیز بنام او قربانی میشد. (۲۹)

ایندرا رب النوع کل در واه:

ایندرا در واه معبود کل بشمار میرفت. مردم واه گاوان و بز را برای این معبود خود قربانی میکردند تا قبل از ۱۸۹۶ خون این حیوانات را بعد از قربانی بروی مجسمه ای او پاشی میدادند و صادقانه او را می پرستیدند.

جنگ هانیکه ایندرا با ایمرای برای بدست آوردن باده وان «یا احمد دیوانه» و باغیش برای حفظ ایندراکن و آتش نمود او را مشهور ساخته است. ایندرا با خداوندان دیگر دره تیتین (Titin) در موضوع تقسیم آب واه جنگیده است.

ایندرا مخفیانه آبرا از زیر زمین به واه برای باغ خویش آورد و ربه النوع دره تیتین را فریب داد. از این لحاظ است که دره تیتین کم آب است.

ایندرا با ایمرای نیز جنگیده است. این جنگ مقام ایندرا را بین معبودان خیلی بلند برده است. زیرا ایمرای در اساطیر کافری از قوی ترین معبودان است. رابرتسن درباره جنگ ایندرا و ایمرای چنین می نویسد: ایندرا (Inthr) باده وان را

استراحت گاه خویش ساخت و در آنجا تاناکستان ها و جایهای دلنواز ایجاد کرد. دفعتا ایمرای اعلان نمود که آن جای از آن اوست. ایندرا آنرا رد کرد. جنگ سختی بین شان در گرفت که در آن مغلوب و در پایین دره مجبور به عقب نشینی شد و این وقتی است که او را جنوب باده وان و دره سکوریگل (Skorigul)

دوزخ را خلق کرد اما ایمرای بار دیگر به او حمله کرد و دور پرتابش نمود و مجبوره ترک دره گردید و برای پناه گزین شدن بسوی تساروگل (Tsarogul) پرواز نمود. (۳۰)

وقتی فردی از اهالی دهکده واه مریض میشد و یا اینکه بنابر مشکلی نمیتوانست طفلی به دنیا آورد. مرد کهن سال دهکده را با خود بخانه «ایندرا اما» (Endra-am) برای نیایش با خود می برد. گاوان و بز را برای ایندرا قربانی میکردند. خون این حیوانات را در حالیکه نیایش میکردند با مجسمه آن می ریختند. به عبارت ذیل

نیایش میکردند:

«اوه انتالا سون شینگا اندلریه دوک-هشکیو. اوه ایندریه منشاژاگپرا اوه ایندریه
منشاجوی برجا» یعنی «ای ایندرا باشاخ های کچ و پیچ و طلائی یت امراض
را از این مرد دور کن ای ایندرا فرزندی به اوعطا کن. ای ایندرا تمام خوبی ها را به این
مرد بده.»

هر وقت مردم واهه به کاری شروع میکردند نخست نام ایندرا را به زبان می-
آوردند و از او نیاز میکردند تا آنان را در انجام آرزو های شان موفق گرداند.

ایندرما (خانه ای ایندرا) (Endra-ama)

در بین دو دهکده علیا و سفلی ((واهه)) خانه ای ایندرا وجود داشت. این خانه الی
۱۸۹۶ محل نیایش اهالی واهه و جایگاه مقدس بود. با هجوم مسلمانان در این
منطقه خانه ای ایندرا ویران گشت و مردم آن بدین اسلام مشرف شدند. ساختمان
خانه ای ایندرا کن تزین مخصوص بخود داشت. مجسمه ایندرا با شاخ های پیچ در
پیچ آن در قسمت اطاق گذاشته شده بود و آنرا ایندرا توکورا (Endra tookoora)
می نامیدند که به وضع نشسته در چوکی بازودار ((شینگنیشا)) (Shingnisha)
نورستانی قرار داشت. از خلال اساطیران برمی آید که مجسمه فرزند او در کنار آن
قرار داشت لیکن مجسمه های زن و پسر او به منظور عبادت گذاشته نشده بود بقول
اهالی دهکده واهه ((ایندرا اما)) منزلی زیبا بود. در مرکز این خانه محلی برای آتش
بود که جشن های مقدس به ارتباط ایندرا در اطراف آن بر گزار میشد. به طرف راست
و چپ ((ایندرا اما)) چوکی های بازودار قرار داشت. در گوشه آن خانه اشیای باارزش
متعلق به جمعیت واهه گذاشته شده بود و در آنجا نگهداری میشد. این اشیای باارزش
عبادت بود از پرند طلایی qurqur-u-oos جام نقره ای مخصوص نوشیدن شراب برای
(Soon-ure) طبقه خواص.

این اشیای که ملکیت تمام مردم واهه بود به منزل گنجینه دهکده محسوب میشد.
کهن سالان دهکده واهه به مله باو بیان داشته اند که تزینات ایندرا اما با خانه های
عادی از این لحاظ فرق داشت که طرح و تزین آن خصوصیت خانه قهرمانی را نمایش

در جاپان - در شهر نارا Todayji-Nara نیز عمارتی وجود دارد بنام (گنجینه خانه)
(Shosoin) که تخته های شاهان قدیم را در آن حفظ کرده اند.

میداد. یعنی بشکل منزل یک با تور کسبیکه در زنده گی خود یک تعداد دشمنان جمعیت راکشته است و به مردم ده ضیافت داده است. بر روی در «(ایندرا اما)» که نسبتاً بزرگ بود شاخ پیچ دارک شده بود که سمبول شاخ های طلایی ایندرا را نشان میداد. در سر ستون پایه های خانه وی سراسپ ایندرا از چوب هیکل تراشی شده بود. در موزیم کابل مجسمه وجود دارد که مردی را سوار بالای اسب نشان میدهد. بطن مرد بسیار بزرگ نشان داده شده است. به نظر من احتمالاً مجسمه ایندرا باشد. زیرا در نورستان مردم اندام رسا و اتلاتیک دارند. و سواری اسب معمول نیست سرک وجود ندارد بلکه یک منطقه کوهستانی و مال روست. لهذا اسب سواری در آرمانیهای آنان جای داشته باشد. در داستانهای از زبان ایندرا گفته آمد که بطن او مانند بطن گاو بوده است چنانچه در این باره قبلاً گفته اند.

حفاظت خانه ایندرا بیک مرد روحانی بنام «(اوتادواری)» (Utadavare)

ودو دختر که از زیبا ترین دختران دو همان «(وسبرا دی)» (Wasbaradar)

بود تعلق داشت «(ایندرا اما)» تحت نظارت هیئات موظف نیز بود «(ایندرا اما)» مرکز فعالیت های مذهبی در واهه بود. بهترین میوه سال نخست به «(ایندرا اما)» فرستاده میشد. نگهبانان موظف باغ ایندرا کن مجبور بودند نخستین میوه باغ را به «(اوتاد اواری)» به «(ایندرا اما)» بفرستند. باین رسم و رواج دو تکراری پر از انگور نیزه «(ایندرا اما)» فرستاده میشد. اشخاص نیازمند برای اعاده صحت و آرزوی داشتن

پسرو یا فتح و نصرت نیز به ایندرا امامیرفتند. و نیایش میکردند. اوتاد اواری و آن دختران زیبا محافظ یگانه اشخاص بودند که وسیله ارتباط مردم با ایندرا میشدند. نیازها و خواهشات اهالی دهکده توسط این اشخاص مقدسی به ایندرا رسانیده

میشد. و این سه نفر میدانستند چه وقت ایندرا به «(ایندرا اما)» می آید و چه وقت از خانه خود خارج میشود. وقتیکه ایندرا به ایندرا اما می آمد. هیئات نگهبان از اوسوال

میکرد که تو کپستی به جواب به ترتیب ذیل میگفت : «(اتالا ایندرسم گبوروسم)»

یعنی که «(من ایندرا با شاخهای طلایی هستم من ایندرا با بادبان بزرگ هستم)»

وقتیکه هیئات «(ایندرا اما)» چنین گفتار را می شنیدند. میدانستند که ایندرا آمده

است. برای لحظه ای یک خاموشی و سکوت در فضای «(ایندرا اما)» حکمفرما

میشد سپس به رهبری «(اوتاد اواری)» مراسم نیایش آغاز می یافت. وقتی شخصی

میخواست از ایندرا التجا نماید گهن سالان مردان عالیمقام دهکده را با خود در «(ایندرا-

اما)» می برد تا واکالتا برایش دعا و نیایش نماید. این بزرگان دهکده که گروه

های نخبه می بودند دسته جمعی به «(ایندرا اما)» می رفتند تا در مراسم مناجات و نیایش شرکت نمایند.

نیایش (de gorm) به رسم ذیل بعمل می آمد:

در آتشدان «(ایندرا اما)» یک دسته از بته ای بنام (Vishta)

احتمالا بته سار باشد که خوش بوی است به آتش میگذاشتند. بالای بته مذکور قدری مسکه و یا روغن را با خون حیوانیکه قربانی گردانند نیز می ریختند. در همین حال نیایش شروع میشد. بوی این بته با آلودگی های دیگر تمام فضای دهکده را فرا میگرفت. بزرگان نیاز ندان که تعداد شان به چهارده میرسید در این اوقات از ایندرا نیاز میکردند که پسری اعطا نماید و یا از مرضی نجات شان دهد و تعداد بزرگان شان را زیاد نماید و غیره. این نیایش ساعت ها طول میکشد. خون حیوان قربانی شده قسما بروی مجسمه ایندرا پرتاب میشد.

((اوتاد اوری)) و دو دختر زیبای محافظ نقش یک پل را بین مردم و ایندرا بازی میکردند. در انجام مراسم برای اینکه فهمیده شود که آیا دعای شان را ایندرا قبول کرده است یا نه به ترتیب ذیل آنرا بخود معلوم میکردند :

کهن سالان با دو دست خویش یک انگه از جویات یا سنگ چل را گرفته و به عدسه سه حساب میکردند هر گاه در اخیر سه باقی می ماند دلشاد میشدند که نیایش شان قبول شده است لیکن اگر یک یا دو دانه باقی می ماند عقیده داشتند که نیایش آنان را ایندرا قبول نکرده است لهذا استدعا را تکرار میکردند.

از بین مواشی گاو یا بز را برای قربانی به ترتیب ذیل انتخاب میکردند: نیاز مندیکه از ایندرا چیزی را استدعا میکرد یک کاسه آب را گرفته بالای شاخه بلوط می ریخت بعد آنرا بروی حیوان پاش می داد هر گاه حیوان مذکور خود را تکان میداد آنرا بنام ایندرا قربانی میکرد اگر حیوان مذکور خود را تکان نمیداد از انتخاب آن صرف نظر میکرد حیوان انتخاب شده هر گاه ماده می بود کسی اجازه نداشت آنرا کسی بلوشد و همانطور حیوان مذکور بنام ایندرا نگاه میشد و بروز نیایش در «(ایندرا اما)» برای ایندرا ویا دخترش دیزانی قربانی میشد. (۳۱) ایندرا و سوما:

در بین آریائی ها نام ایندرا با کلمه سوما ارتباط نزدیک دارد. در ویکوید بخش

هر طرف پریشان است. او از دعا است و صاعقه نابود کننده مانند تازیانه دردست راست اوست و او حامی پشتیبان آریانه‌هاست که به میدان آمدن آنها را ازگزند دشمنان نجات دهد. او پهلوان آریانه‌هاست و سه قلع بزرگ از شراب سوما می نوشد و خود را آماده کار زار میکند. (۳۵)

نوشیدن شراب سوما در محفل عبادت هنگام قربانی لازم شمرده میشد. نشانیدن شراب سوما به چمن و نوشیدن آن شربت جزا اعمال و مناسک دینی امر اساسی و حتمی بوده است. برگهای این گیاه را برهمنان نیمه شب در روشنائی ماه در گوهسارها چیده و در بزم قربانی حاضر میکردند بعد آنرا با بین دو سنگ گرفته و بر آن اندکی آب افشانند و سپس شیره آنرا بشیر آمیخته و آنرا به عنوان شراب مقدس می نوشیدند و اثر سکرآور آنرا در دماغ معجزه و موهبت الهی میدانستند (۳۶).
ب- معبودان گروهی.

معبود مونی: (۳۷) به زبان کاتی کافری (man) یا (Mone)

تلفظ میشود. به زبان کلاش «زبان» (dard) مہاندیو (Mahan) deu

و بزبان پارونی کافری «ماندی» (Mandi) یا (Mon) و به زبان

اشکونی کافری (Made) تلفظ میشود. موازات و نزدیکی بین این کلمات آنقدر زیاد جالب است که مشابهت موازات صفات را تأیید میکند مثلاً در کلاتی

(Kt. Kulmon) و در پارونی (Mandi) (Ksulu)

و در زبان کلاش (Kusala Mahandeu) یعنی «مونی دانا» اما اگر اشکال کافری که

کاتی در آن شامل است (Mon) از نگاه صوتی (Tabhava)

معادل سانسکریت مہاندیو بوده میتواند حرف «اس» در کاتی (Ksulu)

پارونی (Ksul) چنان نشان میدهد که این صفات از یک

زبان هند و آریائی اقتباسی شده باشد. اینها کلمات اصلی کافری نیستند. بنابراین احتمال دارد که نام معبود نیز بذات اقتباسی گردیده باشد. فوسمن بعد از این تبصره هاچنین اظهار نظر مینماید: «من در وهله نخست با آنها آنها به دلایل

صوتی نمی‌توانم: برای آنکه یک اقتباس از زودی و آسانی پذیرفت باید دانست که فاصله بین تعبیرات کلاشی و تفسیرات اشکونی و پارون و وایگل خیلی زیاد است. چون درباره اصطلاحات کاتی بحث کنیم چنین ترتیبی را به ما نشان میدهد.

(یعنی nd به n تبدیل شدم) که از آن طرز اقتباس کلاش بوجود آمده است. فکر اقتباس با مشکلات معنی شناسی (علم معانی) تصادم میکند. چنانکه معبود کلاش (Mahandeu) یک معبود کاتی (گیش) است. معبودمان (Mon) کاتی زبانان موظف است. تا او امر ایمر را را تمهیل کند از این لحاظ است که او را قاصد نامند. سرود ذیل را که ایدلبرگ از دره پارون ثبت کرده نقش ((مان)) را در گروه معبودان کافر نشان میدهد:

((مان تو دافع خطر هستی

تو قهرمان در بار بار بتعالی هستی

تو وحی را از جانب خداوند گارمیزی

تو قویترین دیوار یان خداوند گار

تو بزودی به فریاد ما میرسی

و در موقع خطر بتو پناه می بریم

و تو شاخ ها و با لها داری.))

همچنین فوسمن علاوه بر معبود که مہاندیو کلاش و مان کاتی از لحاظ صوتی نزدیکی بهم دیگر اند و از لحاظ اشتقاق مشابهت دارند با وجودیکه از نگاه تیوری تشبیه آنها باهمدیگر دشوار است.

داریتسن عقیده گافران را درباره مونی چنین توضیح می نماید این معبود را چون پیغمبری میدانند که او امر ایمر را اجرا میکند دیوان را به قتل میرساند. او درین گروهی معبودان بعیت سر کرده انسان ظاهر میشود. تقریباً در هر دهکده معبدی دارد. معبد کوچک او در ((گامو)) بیش از دیگر معابد مزین است.

مونی به قربانی مایل است. در قسمت علیای دره پارون دو پارچه کوچک پنبه خورده به فاصله های چند میل دور از هم مقابل همدیگر وجود دارد. این اجسام را

علامات مونی می پندارند که در آنجا بیک نوع بازی بنام (alnts)

می پردازد. در دهکده دیوگرام (Diogram) یک پارچه سنگی سیاه (gneisse)

که بزرگ نبود وجود داشت. این سنگ را به داستان ذیل ارتباط میدهد:

زمانی بیک علتی که کسی نمیداند مونی در دوزخ (Zozuk)

افتید. عقابی حاضر شد که او را پس زمین آورد اما مونی از انجام چنین کار پر چشبه توسط عقاب شک داشت. بهر حال عقاب مونی را به یک بال خود تشبیه و در بال

دیگر سنگی را برای تعادل خود گذاشت. بلند به سوی زمین پرواز کرد و مونی رابه زمین دیو گرام پدیدار ساخت. آن سنگ واقعیت این داستان را تصدیق میکند. مونی در کامدیش و برگمال با احترام بیشتر پرستش میشود و به افتخار اوسه دوره رقص مذهبی اجرا می شود. (۳۸)

ایمرا دیوان را که به دنیا شرارت می آید خلق کرد که بعد از خلقت دیوان پشیمان شد. مونی از ایمرا اجازه خواست و شمشیری از او گرفت و اکثرا دیوان را بگشت. (۳۹)

مورغن سترن مینگارد که مونی اولین مخلوقی است که ایمرا آنرا آفریده است و کسومی (Kshumay) مادر مونی بوده است.

مونی سخت هوشیار بود و او را مونی دانا می نامیدند و او به اصول شرحها مخالف بود. باری او تصمیم گرفت تا مردم را از بلای که دیوان بر آنان نازل کرده است نجات دهد. با این تصمیم خود را مسلح ساخت و به دهکده دیوان رهسپار شد و همه آنها را بگشت. برای گرفتن آذوقه خویشی (مان) بیک آسیاب رفت که زنی غله خود را آرد میکرد. او آن زن را از تصمیم خویش راجع به انهدام دهکده دیوان آگاه ساخت (yussbara dagar) و بعد خریطه کوچکی که از پوست داشت

پیش کرد تا قدری آرد بنام آذوقه جنگ بدست آرد. زن هر قدر آرد به خریطه اش ریخت پر نشد. به این وضع زن فهمید که این مرد ((مونی)) است. لهذا زن به مونی گفت که دهکده دیوان را چطور می یابی و به او توضیح داد که دهکده دیوان در آسمان آویزان است و تو آنرا دیده نمی توانی زیرا به سیم فلزی آویخته است که بسیار باریک است تنها آنرا وقتی دیده میتوانی که معبود دیزانی باد پراگنی کند و توتی های گاه و ساقه های غله به آن سیم باریک که چون موی سر است به آن تصادم کند و جرقه ها تولید شود. با مشاهده این جرقه ها دهکده دیوان را در فضای حدس زده میتوانی. لهذا مونی انتظار کشید تا دیزانی باد پراگنی کند و ساقه های غله به سیم تصادم کند. با استفاده از این فرصت مونی دهکده دیوان را کشف کرد و با تیر و کمان خویش اقامتگاه دیوان را پایین انداخت و منهدم کرد و همه دیوان را بگشت. این قصه را مورغن سترن به زبان کتیواری شرح ثبت کرده است. (۴۰)

موریکه قبلا تلکار یافت مونی را مردم کلانش مهند یو (Mahendes)

نامند که از ریشه سانسکرت Mahadeva مشتق شده است. نزد مردم کلانش معبود

بزرگ معنی میدهد.

مهادیو در ردیف معبود بزرگ هندوها یعنی شیوا قرار میگیرد. ادب مهادیو شاید یک تغییری از معبودهند باشد یک معبودی که ذریعه سادوها زواران الی کافرستان تازه آورده شده است. زیرا شیوا اصلا یک معبود آریائی نیست بلکه معبود یست که از اختلاط فرهنگی بین مهاجمین آریائی و بومیان هندی بوجود آمده است.

درین مردم هر سه دره کلاش امروز مهادیو با اهمیت زیاد تکریم میشود و مانند نیاکان نورستا نیان او را بعیث قاصدمی پندارند و واسطه است جهت رسیدن به معبود عالی. حضور او. در همه جا زمیندستری را برای همگان مساعد ساخته است: درده ((مبور)) (Rumbur) قبن از همه معبود خانواده است. اهالی

این دهکده از این معبود التماس می نمایند تا طفلی برای شان عنایت نماید و مخلوق شانرا در حفاظت و پناه خویش داشته باشد. معبود را مزین به سرهای اسپ میگردند زیرا عقیده داشتند که مهادیو همه جابه سواری اسپ گشت و گذار میکند و تنها اسپ او مرئی است.

گاهن ((ناگادهار)) (Nagadehar) گوید که مهادیو بالای اسپ دو سره سوار بود و دو اسپ دیگر او را در عقب همراهی میکردند.

ناگاد هار به مردم موجودیت دایمی مهادیو را به اهالی بومبورت الهام بخشید. مشوره داد که هیکل سر اسپ را از چوب بسازند و آنرا به گروم (Gromun) نصب نمایند و همچنان سنگ کوچکی را به آنجا بگذارند. اگر مهادیو بجای مطلوبه موافقه نماید عوض آن سنگ کوچک یک سنگ بزرگ را بجایش خواهد گذاشت صبح دیگر بجای سنگ کوچک صخره بزرگی گذاشته شده بود امروز مردوسنگ مرئی است. (۴۱)

گیش (Gish) گیش معبود کافران سیاه پوشی بسود

و جوانان بیشتر آنرا می پرستیدند. گیش یا گیز (Giss, Gizz)

تلفظ میشود در دره باشگل پسوند (ش) و (ز) دارد در واهه (گاویس Gawiss) تلفظ میشود که به (گاواشی) Gawashes سانسگریت مشابعت دارد.

را برتسن کدگار داده است که این معبود نزد کافران دره باشگل شهرت فراوان دارد و او را گیش بزرگ یاد میکنند. اواز بن زنی به دنیا نیامده است بلکه از تنفسی

ایمرا خلق شده است در این دنیا بحیث مردی قوی و شجاع زنده گی کرده است. او جنگجوی و دارای اعصاب آهنین است. درنده خوست و در حملات وحشتناک خود تندرست. عمر را در جنگ و جدل سپری کرده و چون قهرمانی از جهان رفته است. بعضی گویند که نام زمینی گیش ((یزید)) بود. اهالی چندین دهکده مغرور اند که مالک دو بتکده هستند که به گیش اهدا شده است. در کامدیش تنها یک بتکده اوهست اما یک تعداد فوق العاده زیاد نر گاوان و نر بزبان حتما باید همه ساله در درگاه او قربانی شود. رخ معبد از تراکم خون سیاه گشته است هر وقت دوازده سر بز کشته میشود و ملاقه های پراز خون به دروازه معبد پرتاب میشود.

در مراسم ((جست (jast) رئیس هیئات شورای دهکده) مقدم بر همه قربانی در معبد گیش اجرا میشود. مراسم ترسناک این معبد کوچک دودزده مافوق بعضی مراسم ترسناک دیگر قرار دارد بدترین آن شاید در موقعی باشد که مسلمان بدبخت و محبوسی را در آنجا حاضر کنند و در برابر اهالی دهکده و تابوت یک جنگجوی او را به قتل رسانند تا روح رنجیده مرده آرام گیرد. در یازده روز اخیر ماه اپریل و در جریان چهار روز ماه می ۱۸۹۱ هر بامداد و شامگاه یک ساعت مکمل غلامان به افتخار گیش دهل می نواختند. (۴۲)

ملاحظه میکنیم که با این تذکرات را بر تن پرستش گیش خیلی مشکل بر مصرف و عین زمان به دیگر معبودان با طنطنه بیشتر بجامیشد در هر دهکده کافران سیاه پوشی یک االی دو معبد برای گیش اعمار کرده بودند. در موقع جنگ و در جشنواره گیش در معبدش باز می بود، نر بزبان بسیار و نر گاوان به اساس تقویم سال و یا در فرصت های دیگران قربانی میشد. جشنواره های سالانه اجباری بود و تمام جمعیت در آن اشتراک میکردند. اما اخیر الذکر اختیاری بود و توسط آن جنگجویانی بر گزار میشد که میخواستند در سلسله انتظام مراتب اجتماعی رتبه و مقامی بدست آرند.

بزرگترین عید گیش یازده روز طول میکشید. از روی گزارش را بر تن طوری که قبلا ذکر شد در کامدیش به (۱۹) اپریل شروع میشد و به (۴) ماه می ختم میگردد. در این عید کاهن سه حلقه زنگ را از معبد گیش میگرفت و آنها را در اطراف ده بزم دیگر میزد و به صدا در می آورد در هنگام شب در هر خانه ای که خود انتخاب میکرد میگذاشت مالک خانه آنرا علامه خوش قسمتی دانسته و به کمال خوشی نر بزی رابه افتخار گیش قربانی میکرد. کاهن در این جشنواره اکثر اوقات حضور داشت و هر روز به یک نفر امر میکرد که نر گاوی برای گیش قربانی کند. در این مدت به افتخار

توسط غلامان صبح - چاشت و شام دهلی نواخته میشد و رقص های با ادب مخصوص و هیجان زیاد اجرا میشد. (۴۳)

گیش معبود جنگ و رمز شخصیت تخیلی جوانان بود. رابرتسن می نویسد که برای اینکه به یک جوان ملایحه کرده باشی و چنان به هیجانش آری که چشمانش برق زند. همین کافی است که او را به گیش مقایسه و تشبیه کنی اگر خواهی زنی را وصف کرده باشی که آن وصف خاطر خواه او باشد باید او را زن گیش (Gish Istri) خطاب کنی (۴۴).

حتی امروز هر مرد شجاع و نیرومند در کانتوز باشگل ملقب به شور گیش است خلاصه گیش نمونه طاقت - سخت - سری - قوت - تهور - شجاعت و سماجت است.

اسطوره ذیل گاتی که از برگماتال ثبت شده به او کوچکترین فرد رانسبت نمیدهد: گیش شجاع بود و مان هوشیار اول الذکر نر گاوی داشت و اخیر الذکر ماده گاوی. گیش با نر گاو خود در غلفچر (مان) (Mon) بود. شبی ماده گاو مان دوگوساله زانید. در بامداد گیش وقتی که این دوگوساله را ملاحظه کرد ادعا نمود که یکی آنرا نر گاوی زانیده است و آن دیگرش را ماده گاو (Mon) مان بدون معطلی ادعای او را رد کرد و گفت که نر گاو هرگز نمی زاید اما گیش به ادعا خود اصرار ورزید که حتما یکی از آن گوساله ها از آن اوست.

برای حل آن قدمی تنزل کرده قضاوت معضله را به موجودات بشری کشانیدند. همه مردم به گیش گفتند که هیچوقت نر گاوی گوساله نمی زاید هر دو گوساله متعلق به ماده گاو مان است گیش به طور جدی این قضاوت را رد کرد و به ادعا خود باز اصرار کرد. بالاخره یک قدم دیگر تنزل کردند در این دفعه معضله به روباه رجعت داده شد. روباه وقت و محل مجلس را تعیین کرد. و به ایشان وعده داد که به وقت معین به مجلس حاضر میشود تا دوباره موضوع متنازع فیها بحث و مناقشه نماید.

همه بوقت موعود حاضر شدند اما روباه بوقت نرسید و همه در انتظار او بودند. بالاخره روباه بسیار ناوقت به مجلس رسید. گیش بسیار به قهر شد و بدون معطلی از روباه پرسید که چرا ناوقت آمدی؟ روباه محتاطانه در پاسخ گفت که در مسیر راه دریا - چهای بود و آن تصادفا آتش گرفته بود و تا زمانی که حریق را با کرتی پشمی خود

خاموش ساخت اینقدر نا وقت شد. گیشا-ین بهانه او را رد کرد که چطور شده میتواند که یک دریاچه آتش بگیرد و چطور امکان دارد که آنرا تو با کرتی پشمی غوبش خاموش کرده باشی. روباه در جواب گفت اگر یک نر گاو وضع حمل می نماید یک دریاچه نیز آتش میگیرد و من نمیتوانیم آنرا با کرتی پشمین خود خاموش نمایم با این استدلال روباه به وکالت مان همه مردم حضور داشتند به گیش بخندیدند لهذا او شکست خورد.)) * (۴۵)

این داستان فوق الذکر را مورخن سیتون فکید در رساله تحت عنوان)
My thologicol textes from the kater. of Nuriston
نیز انتشار داده است. عبارت آن اندکی فرق دارد. از طرف دیگر گیش و مان
نه بعثت معبود بلکه بعثت مره monci ذکر شده است. داستان مذکور
اینطور آغاز یافته است:

دورمانه های قدیم دو مرد بود گیش و مان. مان یک مرد خردمند بود و گیش
یک مرد شجاع ...
معبود بگشت:

داستان تولد بگشت را رهبر مذهبی قبیله کام برای رابرتسن چنین شرح داده
است:

((در محلی که برای مردم نا معلوم است یک درخت بزرگ در وسط دریاچه ای روئیده
و نمو کرد. درخت آنقدر بزرگ بود که هرگاه کسی سعی میکرد بر شاخ آن فرا
بودنه سال را در بر میگرفت تا به سر درخت برسد. شاخچه های درخت آنقدر
از هم دور بود که هزده سال سفر لازم داشت تا از شاخچه یک گوشه به شاخچه
گوشه دیگر رسیده معبود ساتارام satram لیفته دیدار این درخت شد و بسوی آن سفر
کرد. همینکه به نزدیکی آن رسید دفعتاً لرزش نیرو مندی او را متوقف ساخت.
درخت بزرگ ترقید و دو نیم شد و رب النوع دیزانی از وسط تنه آن پدیدار گشت
ساتارام از دیدن آن به حیرت فرو رفت.
دیزانی پوشیدن بز آن پرداخت و این هنگام یک دیو که دو چشم در پیش و

* شباهت به قصه امانت دار صدفن آهن و موش آهن خوار دارد که از افسانه های
هند باستان است که در دکیله و دمنه پنجه تترا
(Panchtantra)
آمده است.

دوچشم در عقب داشت او را مشاهده کرد. دیو به طرف دیزانی گفت و او را محکم گرفت. دیزانی سر خویش را به زانوهای خویش خم کرد وحشت زده و لرزان گفت: ((من برای خاطر تو آمده‌ام)) بعد از این واقعه دیزانی در پره سونگل آواره گشت زمانیکه بروی آب لبریز دریای قدم گذاشت طفلی به دنیا آورد. آب متلاطم آرام گشت و طفل به ساحل قدم گذاشت.

مردم دهکده از این عجوبه متعجب شدند و برای دیدار صحنه شتافتند و در ساحل دریا روی صخره ای طفل کوچکی را نشسته یافتند طفل به تنهایی خود به دریا پایین شد و مشاهده کننده گان را مهیوت ساخت. اندک فاصله را پیموده بود که در راه برودی برخورد نامش را پرسید وی به جواب گفت: ((تو نام مرا میدانی. اما خودم اسم خود را نمیدانم)) مرد مذکور طفل را گفت که نامش ((بگیش)) است. بعد از این او به این نام شهرت یافت. (۴۶)

و ابرتسن تذکار داده است مردم عقیده دارند. که با دادن به بار گاه بگیش ثروت مند میشوند و آنان بز و گوسفند را در فرصت های لازمه قربانی میکردند. موصوف علاوه میکند که بگیش معبود مشهور بود اما عقیده داشتند بگیش همچون مردان میزیست و قتیکه مرد معبود دیگران گشت. (۴۷)

مردم عقیده داشتند که بگیش معبود آب است و بر منابع آب حکمفرمائی دارد علاوه بر آن ملکیت دارائی مواشی را به او نسبت میدهند. بدین نسبت است که در این مورد از او التماس میشود.

معبود دیزانی * :- نام این معبود به اشکال مختلف تحریر یافته است.

در کامدیش (Dizari, Dizari) (urtsun)

در دره پارون (Disnt) در اشکون (Disni)

و ابرتسن (Disni) تحریر کرده است ییلوف (Disani)

نوشته مورگن سترن به ارتباط سانگریست (Dhisana)

دیزانی مشهور ترین ربه النوع سر تا سر کافرستان قدیم است. اصلا ربه النوع

* قاصی غلام الله توضیح داده است که به زبان کمپوری ((س)) که بین دو حرف علت واقع شود صوت ((س)) به ((ز)) تبدیل میشود.

اما به زبان کیتوری و قتیکه ((س)) بین دو حرف علت آید صوت آن تغییر نمی کند. لهذا تلفظ دیزانی و یا دیسانی هر دو درست است.

جهان زن است زیرا در امور زنان نقش عمده را بازی میکند چه خودش یک زن بود سهم او در جهان زن - حفاظت امور دهقانی و غله و طفل بود بهر حال زنان در معبد او حق دخول نداشتند. همچنان دیزانی طرفدار خلقت زنان و تولید لبنیات بود از این لحاظ ضیافت ها و قربانی هائیکه برای او به عمل می آمد خصلت و طبیعت زراعتی و شبانی داشت و مراسم مذهبی در معبد او مخصوصاً گندم - بزر - مسکه - شیر هدیه برده میشد.

در باشگل در قسمت کاتی (Kati) دو معبد دیزانی وجود داشت. یک معبد مخصوص

این ربه النوع ((دیزانتیا Ba-Dianita نام داشت. در برگماتل معبد او در کنار تپه دهکده آباد شده بود که ((بگرمیت (Bagrampit) نامیده میشد.

رابرتسن می نویسد که معبد دیزانی با معبد معبودان دیگر مشترک بود. اما در کامد

یش یک معبد زیبای کوچک مخصوص برای دیزانی بود. (۴۸)

دیزانی طی چندین مراسم پرستش میشد اما ((دیزانیدو (Dizanedu)

و ((گیچی (Giche) عید های بود که مطلق برای او برگزار

میشد. قرار مشاهدات رابرتسن گنجی عبارت از عید سال نو بود که کاملاً به افتخار او برگزار میشد هر کس که سال پیش صاحب پسری میشد در گیچی بزی به دیزانی هدیه میداد و در عید ((دیزانیدو)) که در (۹) جولای تصادف میکرد، دو روز قبل از آن مردان و بچه ها از هر جا بنیر و روغن می آوردند در روز اول مردان کاملاً بشیر به معبد دیزانی میرفتند و یک جوهره بزر آنجا قربانی میکردند. دیگران بنیر و گلچه تقدیم میکردند سپس مردم به معبد گیش میرفتند و گوشت را می پختند و با نان و پنیریکه زنان از خانه های خویش آورده بودند تقسیم میکردند.

اما زنان از شرکت در این مراسم محروم بودند. مراسم مذهبی را به طور منظم و بهر بزرگ مذهبی که ((اوتاه (Utah) نامیده میشد برگزار میکرد. بعد از آن گاهن

((پشو (Pshe) دروازه معبد گیش را می بست در فرصت های

خاص زنان نیز برای ارضای خاطر دیزانی و دیگر معبودان میرقصیدند. اما این رقص ها در معبد برگزار نمیشد بلکه زنان در میدان رقص دهکده برای معبودان میرقصیدند. هر وقتیکه جنگجویان دهکده به تهاجم آغاز میکردند. زنان به میدان رقص اجتماع میکردند و شب و روز میرقصیدند و برای فتح و نصرت آنان در برابر معبودان خویش نیایش میکردند و می سرودند. دیزانی در راس معبودانی قرار داشت که از او استعانت می نمودند سرود یکه برای دیزانی میخواندند به این عبادت بود:

«مرد مرا سالم و بدون زخم بغانه برگردان.» اما برای گیش چنین می سرودند.
(برای ما بز و گاو و دیگر غنایم برسان). (۴۹)

به اساس نوشته بود Buddruss. دیزانی پسری داشت همراه با پسر ((دیوگ
(Dewag) دره را حصار کرد و در آن تالک - درختان

سیب، زیتون، و چار مغز غرس کرد. همچنان برای آبیاری جوی احداث کرد. اما
دیگ رمعبودان محافظه کار به خاطر اینکه اوسعی می ورزد دنیا را تغیر بدهد با وی
مخالفت کردند این معبودان تصمیم گرفتند که او را از قلمرو خویش برانند. باین
حرکت معبودان پسر دیوگ خود را عقب صخره پنهان کرد اما پسر دیزانی پایین
دررفت. در این وقت دیزانی به طرف بالای دره رفت. و معبودان دیگر بر او فریاد کشید
ند ((اینک - اینک)) دیزانی خنجر خود را کشید و او را به قتل رسانید. اما بعد
متوجه شد بچه خود را به قتل رسانیده است. با این پیش آمد بر معبودان دیگر
برآشفته که او را فریفته بودند.

لبنه معبودان او را تعقیب کردند اما به او گفتند آنچه واقع شد تغیر داده نمی تواند
تو حالا مادر ما هستی و ما بچه های تو هستیم. برای رضایت او و برای اینکه از خشم
و غضب فرو نشیند تصمیم گرفتند که هر سال (۱۸)، جوان مسابقه را انجام دهند و به
افتخار او را در میدان عمومی (arena) رقص نمایند و به چبر بگویند: ((این از
بخت بد منست - این از بخت بد منست.))

وقتی که دیزانی این کلمات را شنید از خشم فرود آمد. (۵۰)

در این داستان کدام معجزه ملاحظه نمیشود تنها معبودان به شکل انسان در صحنه
زنده می بشری قرار میگیرند.

در داستان ذیل که توسط (Sony. P) ازو امه ثبت شده خصوصیت های خارق العاده
معبودان در آن دیده میشود:

وقتی که دیزانی پنج ساله بود با مدام قدم زنان خارج میشد و در کوه ها ناپدید
میشد. پدرش ایندرا (در اساطیر باشگل دیزانی از سینه راست ایمرای خلق شد که
ویرا به دریاچه ای پرتاب کرد. در وسط دریاچه در تنه درخت بزرگی چسبید. از این
واقعیه سرا سیمه شد و به مواظبت او پرداخت. یکبار ایندرا دید که او همراه هفت
دختر نشسته است و او را با ساز و سرود خوش نگاه میدارند. در آن اثنا دختران
ایندرا را دیدند و ناپدید شدند. ایندرا از دختر خود پرسید که این دختران کی بودند راز

افشا نماید. نخست دیزانی هویت آنان را سانس نکرد. اما چون پدرش اصرار ورزید بالاخره اظهار داشت که این دختران عبارت از پریان بودند به همین ترتیب در بامداد به کوه ها رفته نا پدید میشوند و شامگاه بخانه باز میگردند. این عمل دوام داشت تا اینکه دوازده ساله شد سپس با معبود جنگ ازدواج کرد. از روی یک داستان اوبا گیش ازدواج کرد و از روی داستان دیگر یادبو.

الفتون نیز می نویسد که دیزانی زوجه گیش بود (۵۱). در داستان دیگر خواهر گیش شده است در یک داستان و امه عمرش به همسری یک دیو سپری شده است همچنان در قصه ای دیزانی توسط دیو بیحرمت شد بگیش را بوجود آورد و در داستان دیگر وقتیکه با دیو ازدواج کرد دیزانی یک پسر زشت و دیو مانند بنام کرمتروک (Karmtarok) را به دنیا آورد.

بزع آنان در زنده گی اجتماعی هر گاه شخصی از یک زن کنیز بدنیاید باشخصی که از زن طبقه بالا تولد شده باشد موقع مهم اجتماعی مساوی را ندارد حتی دوبرادر که یکی آن از زن کنیز تولد شده باشد و برادر دیگر از زن آزاد بدنی آمده باشد بهر دوی آن به یک نگاه دیده نمیشود. پسر کنیز شاید از پدر حق میراث هم نبرد. کشف مجسمه و معبد دیزانی:

در تابستان سال ۱۹۶۳ زمانیکه مسئول امور موزیم کابل بودم ع - پ در منجان از وجود مجسمه ای در دره پارون نورستان به مدیریت عمومی موزیم کابل اطلاع داد. موضوع را فوراً تلگرافی به مقامات مربوطه چغه سرای ابلاغ و خواهش نمود تا در کار بدست آوردن و فرستادن مجسمه متذکره اقدامات لازم نمایند. با توجه حکمران و مدیر معارف آن منطقه مجسمه متذکره به موزیم کابل فرستاده شد. مجسمه که از چوب تراش شده بود. زنی را سوار بر یک بز نشان میدهد. بلندی مجسمه (۷۹) سانتی متر است. قبلاً در بین مجسمه ها و تمثالهای چوبی نورستان قدیم دونوع مجسمه به این شکل و حالت وجود داشت اما این مجسمه با دو مجسمه سابقه فرق هایی دارد: سر این مجسمه طاس است مگر در عقب سر موی دیده میشود. سر بین شاخ های حیوان به نظر میرسد اما زنج مجسمه بالای سر حیوان قرار ندارد. در چهره فرق زیاد دیده میشود. چشمانش بر جسته است در حالیکه در دیگر مجسمه ها به ندرت دیده میشود. و دو ورق ابرک (mica) در آنها دیده می شود. تناسب بینی نورمال است. در دیگر مجسمه ها معمولاً بسینه بزرگ است. دهنش باز است دندانهای فک

بالائی دیده میشود. (عموما در تمثالهای نیاکان نورستانی ها دهن بطور یک خطنشان داده شده است.) گوش ها بلرستی هیگل تراشی شده است. پیشانی خالکوبی شده است. دورا دور گردن نیز استثنائی است گلو بند دو قطاره به نظر میخورد. علی رغم دو مجسمه دیگر دارای شانه هاست. دست ها ساختهای حیوان را محکم گرفته است مجسمه جدید یک دستبند در میچ چپ دارد و دو دستبند در دست راست در حالیکه دو مجسمه سابقه در هر دو میچ دست دستبند های مصلف دارد و تگری مخروطی شکل دارد که عموما زنان در پشت حمل میکنند اما مجسمه جدید بدون تگری دیده میشود.

در اثر معلوماتیکه بدست آمد مجسمه متذکره در حین تخریب یک منزل هویدا شده است. احتمالا به این نسبت مجسمه فرسوده نشده و چوب آن جدید به نظر میخورد.

ایدلبرگ فقید در سال ۱۹۶۴ مخصوصا برای بدست آوردن معلومات درباره مجسمه متذکره به دره پارون سفر کرد.

عبد الرحیم ملک دهکده پشکی که به امر حاکم دره پیچ و به اتفاق نماینده حکومتی مربوطه برای بدست آوردن آن مجسمه دهکده شتیوی رفته بود بوی اظهار داشته بود که آن مجسمه از زیر زمینی خانه بیات یافت نشده بود. زیرا حاجی موصوف خانه قدیم را ویران میکرد تا منزل جدید بنا کند.

مردم دهکده شتیوی گفته بودند که مجسمه مذکور معبود ((دیزانی)) است و وقتی که مردم شتیوی کلمه خواندند آنرا پنهان کردند.

در دهکده پرونس جان محمد ملک دهکده شتیوی نزد ایدلبرگ رفته و بیان داشت که مجسمه ((دیزانی)) از منزل حاجی عبدالله جان یافت شده است همان خانه که چند سال قبل

Waci

از آن عکاسی کردی. (۱۹۵۳) او از طایفه واچی

وبخار است مجسمه در حجره او پیدا شده است.

“Disni

در افسانه های قدیم آمده است که نام این مجسمه ((دیسنی

است. چهره او مانند زن است. در عصر کافران مردم مجسمه ها را پرستش میکردند و حیوانات را در مقابل مجسمه ها قربانی میکردند هنوز کهنسایانی وجود دارند که این خاطرات گذشته های کافران را بیاد دارند. وقتی که دین اسلام در کافرستان انتشار یافت پدر بزرگ عبدالله (واچی) از هراس مجسمه دیسنی را به دیوار پنهان کرد اکنون که عبدالله دیوار آن خانه را ویران گردان مجسمه را یافت (۵۲).

معبود نیرمالی (Nirmali) * ربه النوع تولد و طرفدار خلقت است.

نیرمالی یکی از هفت دختران ایمرابودگ^۱ یغفه داشت به خلقت معاونت کند.

نیرمالی به صفت پارسائی و دوستی با ایمرامتصف است.

بهر حال از روی نگارش مورخن ستر نیرمالی ربه النوع و یا خاصا ربه النوع تولد اطفال بوده وظیفه اناث را بدوش داشت. (۵۳)

او ریاست خانه تجرید را نیز داشت و مجسمه او در گوشه از اطاق آن استوار نگاه داشته میشد.

نام خانه تجرید را برتسن (پشار Pshar) ثبت کرده است خانه نیرمالی نیز گفته میشود. (۵۴)

ع - پ نام این خانه را در وامه ((زمی و تکه Zh Amay- Watka

و درگاتی (قسمت باشگل) بنام ((شرامو و یامختصر Shar-Amu)) ((شر Shar

شنیده است. او علاوه میکند که آن طرف دریا مقابل منازل مغازه وجود دارد که زنان در

دوران قاعده گی و زایمان به آنجا میروند. لهذا زمی Zhamay

معنی حیض و نفاس و نا پاکی را میدهد و تکه Watka))

معنی مغازه میدهد. یعنی غاز ناپاکی اما ((شرامو)) معنی ((خانه ناپاکی)) نیز میدهد.

درپشار دوالی سه پوست گوسفند در ستون پایه ای محکم بسته شده و به سقف چسبیده

است. سنوی (Snoy) نیز تحریر داشته است که خانه های تجرید

یا خانه یزمالی کافران به علامه پوست گوسفند شناخته میشود. در بین مردمان کافر کلاش

زنان تنها از گوسفند مواظبت و نگاه بانی میکنند نه از بز (۵۵).

را برتسن بر خلاف بیان سابقه خویش تبصره میکنند که پوست تا مطبوع گوسفند

علامه خانه نیرمالی نیست بلکه شکل عجیب تعمیر و موقعیت دور افتاده آن بطور کافی

اهمیت آنرا هویدا میسازد (۵۶).

پوست گوسفند و سر آن علاوه بر وظیفه سمبولیک وظیفه دیگری هم دارد که وابسته

* مردم کلاش نیر مالی را (Dezalik) نامند و خانه تجرید را Bashali

گویند اکنون پنج ((باشالی)) در سه دره کلاش باقی مانده است.

Graziosi. Paolo: The wooden Statue of Dezalik

Man 1961 P.P 140-101

به اهمیت مذهبی آن است که عبارت از تطهیر لباس حیض و نفاس است * زنان قربانی کسوج در نیرمالی و مالیدن البسه شان با پوست گوسفند درستون پایه چوبی مخصوص تطهیر میگردند. این ستون پایه سمبول دیگری از خانه تجرید است که به زبان برگمتال ((چامن کتو (Chamen kato) نامند.

اصلا بر حسب عقاید کافران زن در جهان کافری موجود ناپاک تلقی میشد. خاصتا در ایام قاعده‌گی و زایمان که کافران وجودش را در دهکده تحمل نمی توانستند. در قلم اول اجازه نداشت به معابد داخل شود و با معبودان ارتباطی داشته باشد.

در قدم دوم حتی از منازل او را بیرون میکشیدند و از حیات اجتماعی و اقتصادی ارتباط آن با مردان و دهکده و مزرعه و زنده‌گی خانواده‌گی قطع میگردید. در ایام قاعده‌گی برای مدت سه روز در خانه نیرمالی می‌بود و در موقع زایمان بیست روز در صوم رتیکه دختر می زانید هر گاه بچه بدنیامی‌آورد مدت (۲۱) روز را به (پشار shar) سپری میکرد و دوازده روز دیگر در خانه استراحت میکرد و بعد از آن کار عادی روزانه خویش را از سر می گرفت (۵۷).

الفستون مینگارد: ((در تولد طفل یکجایا مادرش به یک خانه نیکه برای این مقصد دور از دهکده آباد شده بود انتقال می‌یافت. در آنجا برای (۲۴) روز می بودند. در این مدت مادر ناپاک شناخته میشد بعد از ختم (۲۴) روز به طفل و مادرش غسل داده میشد و با رقص و موزیک به خانه آورده میشد. (۵۸)

طوریکه رابرتسن نگاشته است طفل در ((پشار pshar تولد میشود. در بین مردم کلاش که هنوز کافر باقی مانده اند طفل در خانه تجرید که پشیالی گویند تولد میشود.

گرزیوزی Graziosi پروفیسر نژاد شناسی یونیورسیتی فلورانس که از کلاش دیدن کرده است مینگار که قبل از ورود به دهکده مادر و فرزند در دریا غسل داده می شوند. در زایمان طوریکه شومبرگ shomberg وشیگر siiger تذکر داده است. زن پیری به حیث دایه

* دختر در هنگام قاعده‌گی و زن حامله قرار عقاید نیاکان نورستانی ناپاک پنداشته میشد. طبق آداب مذهبی ایشان در خانه تجرید با طهارت میشدند.

به او کمک میکند قبل از آنکه در پشیالی داخل شود دایه البسه او را از تنش کشیدم به اطاق کوچک مجاور میگذارد.

بعد از آنکه عمل زایمان در پشالی انجام گرفت. و لوکه سرما شدید زمستان باشد مادر و فرزندش را به دریا غمیل میدهد و بعد به دهکده می برد (۵۹).

الفنستن مینگارد که طفل نخست در منزل تولد میشود و بعد اقاورش آنرا با مادرش به اطاق تجرید می برند. بالوال عین آنچه الفنستن نگاشته در برگماتال از باشندگان

آنشینده است. و علاوه میکند که اما دروامه قیلابه ((ژمی و تکا (Zhamay-watka) فرستاده میشود. و هر گاه دختری که شوهر ندارد حامله شود همینکه احساس دوزخ

کرد فوراً به خانه تجرید میرود و برای یکسال در آنجا باقی می ماند. در این مدت باید یک نر گاو به اعضای ((اوره)) جریمه بدهد بعد از آن میتواند بغانه مراجعه کند.

در برگماتال در حالت عادی خانواده او ویا پدر طفل بیش از ده گوسفند و نر گاو در ضیافت ((ولاتسا Walatsa میکشد و روز متعاقب ضیافت مادر طفل خود

به دهکده مراجعت میکند اما آنچه از ظروف غذا و روغن و نان با خود برده بود درهما- نجبا میگذارد. زیرا بردن هر چیزی از ((شرامو "shar-ama

به عقیده اینکه ناپاک است طبق سنت قدیم قلغن گردیده است مگر زن باید یک قوچ را برای ایمرای و نیرمالی قربانی کند تا خودش و البسه اش تطهیر گردد. سپس بدرگاه معبود خلقت نیرمالی نیایش و چینی التماس میکنند:

((ای ایمرای - نیرمالی این قربانی به شما مناصفه - اهدا شد برضایت ربانی ای نیرمالی اطفال مرا در پناه خود نگاه کن. بخاطر پاکی از حیض و نفاس البسه دزیر

ستون پایه ((چامن کتو Chamen Kato یک قوچ گشته شد.))

سپس البسه خویش را جمع میکرد و بسازنانیکه او را همراهی کرده بودند میگذاشت روایت دیگر اینست که قوچ در وقت زایمان زن گشته میشود تا حامله دار از درد زایمان آسوده شود و از ناجور یهای احتمالی آینده ایمن گردد.

((چامن کتو)) ستون پایه لباس معنی میدهد. یعنی چامن عبارت از لباس دورتن قاعده گی و زایمان است که به ((کتو)) یعنی ستون پایه آویخته میشود. در این ستون پایه است که پوست قوچ و حتی استخوان هایش نیز به آن آویخته میشود.

مردی از برگماتال به بالوال توضیح داد ما ست که با زنان بالغ روح خبیثه در همراه یکبار می خوابد و از این لحاظ است که حیض و نفاس او جاری میشود و ناپاک پنداشته میشود.

در داستانی ستون پایه به نیرمالی نسبت داده میشود.

«والاتسا» Walatsa «یک ضیافت انفرادی بود که به تقویم

سال ارتباطی نداشت که از طرف زنی که طفلی به دنیا آورده است به اهالی دهکده داده میشود. و این ضیافت محض خوشی خانواده و بازگشت زن را از زایشگاه بخانه نشان میداد. مفهوم «والاتسا» مراجعه است از پائین به بالا. *

یک ضیافت دیگر نیز وجود داشت که «مروالا» Mar-vala

نامداشت. این ضیافت مجموعی بود که هر سال به احترام نیاکان متوفای نیرمالی و زایشگاه داده میشد.

دربارتن مینگارد که عید «مارنما» Mar nama

در (۸) مارچ در کامدیش بر گزار میشود. در شب (۷) مارچ زنان برنج و نان می پختند در بامداد از غذای تهیه شده قدری میگرفتند و آنرا با مقداری روغن و شراب همه را پیش روی مجسمه های نیاکان میگذاشتند. چهار مجسمه ها با روغن آلوده میشد.

بعد از یک وقفه کوتاه غذای روی زمین باریزش آب از مشک چون طوفانی از بین میرفت. زنان در این ضیافت نزدیک زایشگاه «یشاد» بازی میکردند و به جهر می خندیدند. و بعد هر کس به سوی خانه های خویش مراجعه میکرد. در راه مردان و زنان می سرودند یکدیگر را بی باکانه شانه می زدند. مردان به زنان گلو بند و اشیای دیگر برای رقص می بخشیدند. بعد هر کس نزدیک خانه خویش اندک از غذای تهیه شده را برای یاد و بود یکی از مردگان اقا به خویش میگذاشتند. بعد از مدتی باریزش آب آنرا جاروب میکردند.

نیرمالی که ربه النوع زنان بود وضع حمل مساعدت میکرد و نگاهبان اطفال نیز بود.

دختران در پیشگاه نیرمالی: دختران که ازدواج نکرده بودند بذریعه یکتوع گرم

بالدار که (نیرماگو) Nirmagu گویند در خانه نیرمالی فال میدیدند گرم

متذکره را به شاخه کوچک درخت قرار میدادند. گرم به سر شاخه میرفت بعد به یک سمت پرواز میکرد. بهر سمتیکه پرواز کرده بود.

* زایشگاه ها عموماً در پائین دره و کنار دریا آباد میشوند.

آینده اش برایش روشن میشد یعنی که شوهر آینده اش از بالای دره است و با
از پایین دره و یا در خود دهکده. اصلاً این التجاه را از معبود نیرمالی میکردند و در جلو
مجسمه او و در خانه تجرید این فال را میدیدند.

اینکه چرا زنان در جامعه کاهری ناپاک شناخته میشدند داستان ذیل کلاش هادر
اینباره پاسخ میگوید:

((در زمانه های قدیم وقتیکه ((سومالیك)) مرد بز و شاه بز و بسیاری را کشتند.
تمام جمعیت در مراسم سوگواری اشتراك کردند. خانواده متوفایان و گوشت به همه
توزیع کردند. مراسم ختم شد و اشتراك کننده گان هر یک بطرف دهکده های مربوطه
خویش رهسپار شدند. در راه به یک فرشته Esprit برخوردند که از
آنان سوال کرد:

((مراسم سوگواری خوب بود یا خراب همه شان نان فراوان و گوشت کالی
گرفتند.)) او از همه استفسار کرد و همه اظهار رضایت کردند. به استثنای یک زن که
در جواب گفت: ((نه خیر من هیچ نگرفتم.)) فرشته به شکل آدم درآمد به چشمان او نگر-
یست و با چوب خویش موصوف را داد. تمام نان ها و گوشت ها را که درجیب
کلان پیراهن خود مخفی انباشته شده بود به زمین افتاد. بعد از این دروغگوئی و سرافاز
غلطی، زنان ((ناپاک)) پنداشته شدند.

معبودان از طریق معبود ((دهار Dehar)) آنان فهماند و علاوه کردند که از این به
بعد رفتن آنان در محلات پاک تحریم گردد.)) (۴۰)

نیرمالی و موقف آن در داستانی از برگم تال (با Brumotu

که مورگن سترن آنرا یاد داشت کرده است به اختصار چنین طرح شده است:
نیرمالی در موقعیت وضع حمل فرمان میدادیم و او را حکمران ساخته است. با حکمران
شدن خود بز و دختر اعطا کرد.)) (مرور Mror

با اوسخن گفت او در آسمان جایگاهی نزدیک ((مرور)) دارد در وقت زایمان در گنبار
متون پایه خود حکمرانی میکند. یک گاویک قوچ برای او قربانی میشد. (۴۱)

معبود کرومی (Krumay این معبود را برتر تن به رسم الخط

Srumat نیز ثبت کرده است.

محققین دیگر بعد از آن بنام ((کوشومی Kushumay

و(گرمی) Karmay و(گمری) Kamri

ذکر کرده اند. این ربه النوع نگاه بان میوه ها و نباتات است.

مورگن سترن مینگارد انگور ها متعلق به کشومی است. اما ایندر موکل شراب سازی است. (۴۲)

چون ایندر در دره باشکل نیست. لهذا چنین عقیده دارند که باران و بارنده گی به اختیار گرمی است. زیرا باران برای زراعت و گوشت و کار و باغبانی که متعلق به زنان است، یک چیز ضروری است. پس مالک باران نیز باید یک ربه النوع باشد کافران بین زراعت و باغبانی تفریق قایل بودند.

از همین لحاظ است که امور زراعتی و حاصلات آنرا متعلق به ربه النوع دیزانی و باغبان را متعلق به گرمی میدانستند.

علاوه بر بوجود آوردن پسر که بفرمان اول الذکر است بارنده گی به امر اخیر الذکر بود.

سنوی (Snoy) مینگارد که کشومی در دریاچه ها زنده گی

میکند و مسئول باران است که شباهت او را به سودرم Sudrem

میرسانند. چه وی نیز به دریاچه و انتظام باران ارتباط دارد.

دروقت حاصل برداری میوه جات برای کشومی به تعداد (۳۰) بز قربانی میکردند. الفستین مینگارد که در کامدیش در مقابل مجسمه گرمی قربانی می کردند. و ضیافت داده میشد مجسمه او در جنوب دهکده کامدیش یک جای بلند که دسترس به آن مشکل بود نصب شده بود (۴۳).

مورگن سترن تذکار داده است که در موقع عید انگور که در پایان ماه شیوه

Shudo بر گزار میشد قربانی و ضیافت و

و پرستش صورت میگرفت. قله تیراج میرنزد کافران جایگاه مقدسی بود. لهذا اقامتگاه جمله مغبودان و پریان را در آنجا تصور میکردند و در آنجا بود که گرمی نیز میزیست و جایگاهی داشت (۶۴) از روی یک داستانیکه مورگن سترن یاد داشت کرده

است. گرمی مادر مان (Mon) بوده است. (۶۵)

سنوی (Snoy) می نویسد که دو داستان در این باره توسط

بودروس (Buddruss) از دره پارون ثبت شده است. در یکی آن

بیان شده است که کرومی جوانترین هفت برادر و هفت خواهر بود. در داستان دیگر گفته شده است که خودش هفت دختر داشت و از بطن یکی از آنها ((مان)) تولد شده است.

در هر دو داستان یک دیو به این هفت دختر مزاحمت خلق میکرد کرومی از دیو فرار کرد و در دوختی بین دریاچه پناهگزیں شد. درخت چاک شد و در بین آن پنهان گردید. در داستان دیگر شرح شده که کرومی از درخت به اشعه آفتابی که ایمرافرستاده بود رفت. * بالاخره پسری بدنیآورد.

دربارتن بیان میدارد که مجسمه کرومی در اطاق های رقص پره شونگل گذاشته میشد. یگانه فرصتی که از او یاد میشد در حال رقص بود. نخست به افتخار ایمرافر گیش بالنوبه می رقصیدند. برای هر یکشان سه نوبه و در آخر به افتخار کرومی رقص خنده دار با قدمهای خالصانه اجرا میشد. با اجرای رقصی بیاد او ضیافت و مراسم اختتام میافت (۲۲).

برای احترام گذاری کرومی در برگهتال یا باشگل علیا طبق تقویم کدام وقت معین نبود بلکه در اوقات خاص از قبیل مرغی و نیاز مراسمی اجرا میشد. آتشی می فروختند.

دستها را می شستند چند شاخه سدر (Cedar)

را می گرفتند و بالای آتش می گذاشتند و بعد بالای شاخچه ها نان گندم و مسکه برای شعله ور ساختن آتش می انداختند. به سمیتکه دود چرخیده بلند میشد قدری آب از جامیکه برای این منظور تهیه شده بود برتاب میکردند. هر دفعه که آب با جرقه دود بلند میشد می گفتند:

((سوج)) (Such) یعنی پاک باش)) در شروع این مراسم یک

بزنر برای ربه النوع کرومی کشته میشد. سرش را به آتش می انداختند و خونش را در معبد بروی مجسمه کرومی پاش می دادند. معبود پروکتری (Paroknury)

علاوه بر معبودان متعدد و مشهور قبایل کافر معبودان دیگری هم وجود داشتند که بیک قبیله و یا قبیله دیگر اختصاص میداشت. اکثر این معبودان وابسته و یا معبودان نیاکان مهم مخصوص و سنتی قبیله ای بود. معبود پروکتری به قبایل غربی نورستان متعلق بود. یعنی از دره الینگار کافرستان قدیم. هر وقت کسی به غضب او گرفتار میشد. مجبورا او را بنام مادر و یا خواهر یاد کنند و گرنه عکس العمل آن فنای شخصی و یا نابودی رومه ها - گاوان و بزبان او را بارمی آورد.

* این نظر بیشتر به تناسب حلول هندی شباهت دارد.

(س . ع شهرستانی)

معبد او در مسیر راه بالای کوه قرار داشت. هر گاه زنی را کنار آن عبور میکرد. احتمالاً باید یک بز برای آن قربانی کند. آداب آن عبارت از بر افروختن آتشی باشاخچه های درخت سدر در هوای آزاد بود. مسکه و روغن و موسر بز را بالای آن می افزودند.

سرو پایهای بز قربانی شده همچنان به هرگاه اطفال مریض میشد بزغاله قربانی میشد. اما هر گاه زن مریض میشد بز بزرگ قربانی میکردند. و برای اعاده صحت مردی بز (برای پروگنری) قربانی میشد.

پاناو Panow سنوی مینگارد که هفت معبود برادر وجود

داشت که پاناو از آنجمله بود و مرگ رابه دشمنان حواله میکرد. (۶۷).

رابرتسن مینگارد که یک درخت مقدس بود که هفت شاخچه اش هفت خانواده برادران را تشکیل میداد تنه اش دیزانی بود ریشه هایش نیرمالی (۶۸).

سنوی علاوه میکند که هفت شاخچه درخت برای دهکده پازون استوار شده بود. به عبارت دیگر هفت جاده توسط دیزانی ساخته شده بود یا برای هفت برادر پاناو بود که سمبول های زنده گی بشمار می آمد. بر خلاف این خصلت با ضربه های تیر خویش مردم رابه مرگ سوق میداد. وامهائی ها پاناو را ((پنوا Pano

تلفظ میکنند.

پاناو در برگمتال نه بحيث هفت طلائسونه بحيث هفت برادر بلکه چون روح دیو تصور میشد که مردم را میکشد. هر گاه در جسم یک میت داغ آبی به نظر میرسید. عقیده داشتند. که پاناو ضربه به او حواله کرده است.

از روی میتولوژی مردم وامه پاناو را پسیندر و برادر دیزانی بود. او اسبی اعجاز آمیز داشت هر وقت به آن ضرورت میداشت. بالایش سوار میشد اما بعد از آن او را در کوه به سنگ تبدیل کرد.

داستان دیگری از وامه نشان میدهد که اینسدر به زیرکی پسر خود پاناو حسد برد. در داستان مذکور چنین آمده است که باری ایندر بالای دریای وامه پلی میساخت. پاناو سنگ های عظیم را با پندر خود حمل میکرد. سپس او احساس گرسنگی و تشنگی کرد. پدرش گفت قدری شیر که در کاسه و در سایه قرار دارد بنوشد. اما احتیاط کند که قیماق آنرا خراب نکند پاناو کاسه را گرفت و زیر کاسه را سوراخ کرد و از آن سوراخ تمام شیر را نوشید. پاناو در جواب به اطمینان گفت که قیماق را نه شکستاده است اینسدر از امکان داشتن چنین کار متعجب شد. او رفت و دید که قیماق خراب نشده و تمام شیر نوشیده شده است. ایندر دریافت که پسرش از او هوشیار تر است. لهذا ایندر از زیرکی او به هراس افتاد و فکر کرد و آینه مبادا مفسله برای او خلق کند. لهذا

پسر خود را واپس به ساختمان پل برد. در آنجا با تیشه‌ای به گردن پسر خود زد و او بگشت. در نتیجه ساختمان پل را نیم کاره باقی گذاشت و رفت. مردم واهه هنوز افسوس می‌خوردند که پل نا تمام ماند.

ج: معبودان کوچک:

یک تعداد معبودان دیگر نیز وجود داشتند که مخصوص یک دهکده و چند دهکده و یا مخصوص یک قبیله بود و بحیث معبودان واسطه بکار می‌رفت. هر قدر که به تعداد معبودان افزوده میشد اهمیت آنها نیز پایین‌تر می‌آمد و از بین می‌رفت. منصب شان مشترک میشد و وظایف کوچک را بدوش می‌گرفتند. بالاخره به سطح نیاکان مرده می‌رسیدند بعضی از این معبودان عبارتند از:

Sataram

معبود سو دارام: نام این معبود را برتسن به‌املا

Sudaram تحریر کرده است مورکن سترن آنرا

Sudaram می‌نویسد و در سانسگریست این معبود

Manu Sudharamn ذکر شده که نام پسر مانو

Sujum در دره پارون آنرا

است.

Utah

تلفظ کنند و وی را به حیث رهبر مذهبی

معبودان می‌پندارند که در دریاچه‌ها و دریاها زنده می‌میکند. از روی نگارش را برتسن سودارام پدر دیزانی بود.

از معبود زمستان بود و وظیفه انتظام باران بدوش او بود. قرار عقاید مردم برگم‌تال
سودارام سور Sudaram Sur عبارت از یک دریاچه بود بین کوه‌های

بزرگ، درخت طلایی در مرکز این دریاچه وجود داشت تمام حیوانات وحشی در مدت زنده‌گی خویش یکبار باید از این دریاچه آب بنوشند و گرنه به بدن آنها خارش پیدا میشود که این خارش آنها را مریض ساخته بالاخره خواهد کشت. گامدیشی‌ها ضرب المثلی دارند که می‌گویند: ((در حوض سوترماگر آهو آب نخورد گریز میکند. *
لذا عقیده دارند اگر یکبار حیوانات وحشی از این دریاچه آب بنوشند از مریضی نمی-

می‌میرند. معبودان سود ارام و نونگ (Nong)

* قاضی غلام الله به نگارنده این ضرب‌المثل را چنین تفسیر کرده است: ((وطن

بهتر است))

هر دو شکل بز تر ظاهر میشود. *

معبودان شومله و نوگت معبودان ویزمده پادون اند.

اروم Arom معبود واسط مردم کام است نو زهسی

Duzhi معبود مردم کامدیش است. (۶۹)

مورگن سترن می نویسد که: سنجسی سنجسی Sonji

زیکتوی Ktwi و پادون مزارع پادون گندم را اداره میکند.

از روی داستانی که از برگمال ثبت کرده است میگوید که بز خوبی را برای اوقربانی میکردند و یک بشقاب آرد و یک گامسه سکه ضمیمه این قربانی بود.

سنجو Sanju دختر سانو Sanu

بود.

در برگمال مردم عقیده داشتند که در اوقات مخصوص این ربه النوع ظاهر میشود و یگنوع کلچه مخصوص را پخته به معبود اومی بردند - این کلچه وو (Wu) نامیده میشد. در تخم بلای نازل پخته میشد.

ج: پریان و دیوان.

قرار عقیده نیاکان نورستا نیان - پریان درهمه جای کافرستان وجود دارند و خشم آنها باید فرونشاندن شود تا حاصلات ازین خوب شود. در حالیکه غله میروید از چوب

سدر (سرو) Cedar) عرعر Juniper)

آتش افروخته میشود و بالای آن آتش دوغونان می اندازند و بالغن میخوانند. برای آنان قربانی صورت میگرفت. وقتی مراسمی برای پریان بر گزار میشد. چند پارچه نان به یوش (دیو) نیز تقدیم میشد. هر وقت معبود دیزانی بغرض محافظت یا برای بدست آوردن گندم زیاد احضار میشود یوش ازین همزمان باید از خشم فرونشاندن شود.

بعضی از پریان نیرومند اند که «چرمووتر Charmovetr

نامیده میشوند و در قله های «کوئار اینگل» زنده میکند.

«چرمووتر» همیشه از قبله کام هدیه میگرفت و در عوض آنان را در مقابل دشمن

معاونت میکرد.

* * در اکثر دروازه های خانه های نورستان سمبول بز حکاکی شده است.

بین شاخچه های درخت سرو Cedar منزلگاه پریان پنداشته میشود در آنجا سنگی
نام سنگ ایما نیز گذاشته شده است. پنیر و دیگر هدایا در آنجا گذاشته میشود.
هیچ کس این هدایا را حفاظت نمیکنند زیرا همه آن در پناه حفاظت موجودات مافوق-
الطبیعت پنداشته میشود.

همه پریان فتنه می انگیزند و در فرصت های قربانی اکثر باعث سرا سیمگی رهبر
مذهبی میشوند و ملهمات او را مقشوش میسازد. او دایما وادار به عجله میشود تا
آنان تکرری آرد را دور بزنند. پریان از مزاحمت دادن رهبر مذهبی دلشاد میشوند.
بعضی اوقات پریان بد خواه رهبر مذهبی را به شدت رانده پیراهنش را پاره پاره
میکند.

رابرتسن توضیحات فوق را درباره پریان داده (۷۰)، و چشم دیده خود را در موقعی که
ایمن رهبران مذهبی بطور یک نمایشنامه

Dramatic

در جستجوی پریان (vetr) می بودند متعجب شده و نقش آنان را در
احضار پریان تمجید نموده است.

موصوف علاوه مینماید که به عقیده کافران هر گاه پریان بدرستی از خشمم
فروشانده شوند آنان بیشتر نیکو کارانند تا بدخواه. یکشب قبل از عید «(دیزاینر)»
(Dezanedu) رقص سالانه به افتخار پریان بر گزار

Yush

میشد. دیوان و سر کرده آنان یوش

اجنه مشکوک اند.

رابرتسن بعد از این توصیف دیوان چنین قصه میکند که روزی با یکی از رفقای
کافر درباره یوش بحث نمود. موصوف در بیان قیافه یوش بی میل بود. بالاخره از
رفیق کافر استفسار کرد که: «آیا یوشی مانند من است؟» مرد کافر بطور دیپلوماتیک
پاسخ داد که اوه - نه. او مانند تو نیست یوش شبیه آن عساکر انگلیسی است که
شیر ملک در هند دیده بود.» از این جواب او ادراک کرد که در تغیلات انسان
یوش به رنگ سرخ جلوه میکند.

یوش شب هنگام مسافران را دستگیر میکند و آنان را نابود میسازد هر گاه، مسافر

*- نگارنده حین مسافرت به نورستان مشاهده کرد که هر نورستان خنجرى به کمر
آویخته دارد. احتمال دارد حمل خنجر روی این عقیده استوار باشد. نمونه ایمن
خنجر در موزیم کابل موجود است.

خنجری در دست داشته باشد هرگز مزاحم او نمیشود. *

دایرتسن در پره سو نگل Presungul
از چندین دهکده ویران عبور کرده است که در آن ها چند خانه کوچک دیده میشود.
همسفر او به آن دهات اشاره نموده گفته است که آن دهکده ها در ابتدا مسکن
یوش و دیگر دیوان بوده است.

در شتیوی گرام Shtevsgrom صخره وجود دارد که عقیده دارند روی آن
چاپ دست یوش نقش شده است. سنگ مذکور بزرگ است و علاوه بر شست
پنج انگشت دیگر در آن دیده میشود. برج ها و تونل ها را ساخته دست یوش
می پندارند. در مسیری که افسان را در کامدیش علیا رهنمونی میکند یک مدیج
ناهنجار وجود دارد که همیشه پوشیده با خاکستر تازه آتش است. اینها بقایای قربانی
هائی است که برای فرونشاندن خشم یوش به عمل آمده است تا فتنه برپا
نکنند.

یوش هیچ وقت نیکو کار نبوده است و همیشه فتنه می انگیزد فتنه های او حتما
باید با قربانی ها فرونشاندن شود. او هرگز نه رقصیده است. (۷۱)

مردم برگمتال Bargmatal در مورد یک پسر و یا دختر زیبا که بخواهند
بلندترین تعارف را بکنند. آنرا (دیوترجی) Devutrmerji

یا (داوترکور) Davutmerkur خطاب میکنند که شیزاده و یا دختر پادشاه

پریان معنی میدهد داوتر Da-vut ارواح نیکخواه اند که قصر طلانی آنان در

آسمان است که بنام ((داوتر سنگرام)) Davtrsungram

نامیده میشود. کلمه (دا) Da آسمان بالا فضا معنی میدهد. (دالو) dalu

یا طوریکه مورگن سترن تحریر داشته ((دیلو)) Delu

موجوددانی معبود - پری ... معنی میدهد (۷۲) از روی معلوماتیکه ع پالوال از برگمتال
بدست آورده است. به آنان تان و مسکه هدیه داده میشود هرگاه ((پشود)) امر
کند یک بز نیز برای آنان قربانی میکنند.

جای و اقامتگاه ((دالو)) بالای درختان بلند مخصوصا بالای درخت های سدر و صخره
های بلند کوه بود.

مورگن سترین ((یوش)) را بین دیو و غول آدم خوار فکر میکند اما مردم برگمتال به
ع. پالوال گفته بودند که ((یوش)) از ارواح خبیثه است. این موجودات غیر مرئی بوده

اند. اما بعضی از خصلت های بشری دارند. مثلاً زشت اند و ضرر رسان اند.

((دانیک))

Danik

روح بد ماه بود یا عقیده داشتند که

می نماید. خاصاً محصولات را از بین میبرد. لقمه می کند و ما یطک آنان را تخریب
اوزوجه یوش است. به عالم بشریت مزاحمت سینه های او به اندازه عظیم و دراز بود
می نمایند. خاصاً محصولات را از بین میبرد. خانه خارج می شدند خطر تولید میکرد.

عقب و گری پایش به پیش بود همانطوریکه به چهره چشمان داشت در عقب سرنیز
داشت به مردانیکه بدون خنجر شبانه از خانه خارج می شدند. خطر تولید میکرد.

کلاش ها پریان را سوشی (Suchi) نامند. به نظر آنان این موجودات - موجودات

فیوق الطبیعت اند که هرگز به عظمت معبودان نمی رسند. جایگاه آنان در آسمان
پایین تر است یعنی قلمرو بود و باش آنان بسیار بلند تر از محیط بشری است
از قبیل قله های کوهستانها - در خم و پیچ صخره های بزرگ و گردنه ها. هیچ کس از

(howx)

کوتلی عبور نخواهد کرد تا شاخچه اذدرخت راج

و یا از صنوبر را در مذبح کوچکی نگذارند. این رسم بیاس شکر گذاری از پریان
است که خطرات را از مسیر صعود برکنار کرده است.

دریاچه منزوی بهوک (Bahuk) نزدیک سرحد افغانی و علف چرهای حاصل

خیز اطراف آن ملکیت پریان شناخته شده است.

هیچ کس غرض مآجرا جوئی نزدیک آن دریاچه نمیشود ((دریاچه دارای جدار های
طلائی و نگاه بان گنج های پریان است)) تنها بچه های با طهارت آنجا رفته می
توانند. دیگران در آنجا بیپوش خواهند شد.

پریان علفچر های کلاش ها را در موسم تابستان سخاوتمندانه به آنان واگذار شده
اند اما همیشه پائیز فرار می رسد مردم و حیوانات شان نباید برای فرود آمدن به دره
معتلی نمایند در غیر آن علفچر ها هولناک خواهند شد.

پریان مانند موجودات بشری جنس نرووماده دارند.

(Varoti)

(سوشی ها) از جنس ماده اندو (وادوتی)

همسر های نرینه آنان اند. چون دیوان ارواح خبیثه اند و دارای شهرت بد.
پریان در محیط بشر در همه جا حضور دارند. چشمه سارها و بعضی درختان ملکیت

* عیناً به آنچه را بر تن ثبت کرده است تطابق دارد.

آنان است. مار خورها - قوچ های کلان کوهی - رمه های آنان را تشکیل میدهند. کلانش ها دقت زیاد میکنند که به قوانین پریان بی حرمتی نکنند تا ضرر و زیان سخت به آنان نرسد.

هر گاه هوای موسم بهار تلاطم گردد کلانش ها در معبد ((کنسویر)) Katsavir ((ساجی مورتوم)) Sajigortum واقع است برای پریان قربانی میکنند.

پسران جوان بز و شاه بز را قربانی میکنند - گوشت آنان را میخورند و بقیه آنرا دفن میکنند تا در صرف طعام با پریان سهیم باشند. در بهار در منبع چشمه نوکتن (Nokton) منبع آبهای دریاچه بهوک (Bahuk)

قلمرو پریان است نیز قربانی میکنند زیرا هر گاه پریان خواسته باشد انسانی را با ثروت میسازند و یا ثروت را از او بگیرند.

داستان ذیل مردم کلانش بر این عقیده روشنی می اندازد:

دوشبان (جرنا) Djarna و سکیمیر Sakimir

در (پنداوات) به شبانخانه های خویش میل خوابیدن داشتند اما صدای لابنقطع چکش که به کوه کوبیده میشد و تا شفق داغ دوام داشت مانع استراحت آنان گردید همیشه آفتاب بر آمد از خانه های سنگی خویش برآمدند. پرنده از بالای صخره هموار چشم به آنان دوخته بود. لحظه ای بعد از آنجا پرید. شبانان در آن محل که پرنده نشسته بود. روی صخره رسم های بز - گوساله و انواع پنی را ملاحظه کردند. ((جرنا)) برای (ساجیگور) (Sajigor) به عجله بز را قربانی کرد. ((ناگاه دهار))

(کاهن) به او یکجا شده به جذبه افتاد و گفت:

(من ثروت جهان خارج و جهان داخل را به تو میدهم !)

شبان در جواب گفت: ((بهتر است ثروت جهان خارج را بمن دهی از جهان داخل

را با ثمر ساختن مزارع خود، خودم بدست آورده میتوانم.))

((ناگاه دهار)) در حال جذبه و هیجان به سخن دوام داده و گفت: ((میخواهی که

زنده می را از تو بگیرم)) در حقیقت این سوال دامی را تغییر شکل

میداد و آزمایشی بود که پریان بر انسان تعمیم میکردند تا او را سزاوار قربانی خود

قضاوت نمایند و بدینگونه لازم بود تا مفهوم پنهانی سوال فهمیده شود. ((آیا میل

داری که زنده می را از دست بگیرم)) و بیچاره شبان در حال تردد قبول کرد که:

((بسی میخواهم که آنرا از من بستانی و توانی را علانی سازی))

ده روز بعد تر برادرش Spila مسرود پریان هرگز ثروتی را که برای او وعده کرده بودند برایشی ندادند. خواهرش چنین سرود: در «دمیر» Damir خانه. زیبایی آباد کردی اکنون آن منزل خرابه‌یی بیش نیست. زنده‌می تو پایان رسید. هر ((پانداوات)) سوله پنیر ویران شده است. درساجیگور - شکار برادرت به ناکامی انجامید. تو خواهی مرد. قبل از آنکه ترا باردیگر ببینم)) ((۷۳)).

شهرزاده حام الملک مقالتي درباره فولگو و چترال انتشار داده و نظر به معتقدات مردم کلاش تذکار داده است که پریان اشخاص بسیار زیبا یند. قله نظامی آنان دقله (تیراج میر) است جانیکه شاه پریان کاخ طلانی دارد. دیگر قصر های آنان در قله «بونیزوم» Boni-Zoom است.

معمولا مرئی نیستند. لهذا بطور مخفیانه دروستا ها دین میکنند خورا که و میوه ها را با خود می برند. روی این دلیل هر یک مسئول حفاظت ماکولات خویشی است یعنی اوقست پریان عاشق یکدیگر میشوند و بین آنان اکثر ازدواج اتفاق می افتد. گاهی شخص شاید بدون اراده اطفال آنان را نگهدارند. آنان مثل انسانها از شوخی و تزار و این مردم لذت می برند. تشخیص که پسا پریان را چه دارند. پیش گوئی و غیبی گوئی میتواند. مانند انسانها - نموده دین دارند.

دختران اشراف خانواده های پریان (مرزوری) Marzury

نامیده میشوند و تصور میشود که ایشان نهایت زیبا هستند.

مار خود و بز کوهی رمه های پریان را تشکیل میدهد هیچ کس اجازه ندارد آنان را شکار کند. شکار بها قله هایی به اورتیا پریان دارند که هر گاهی که بز کوهی و مار خود را هدف قرار داده اند یک زن را مشاهده کرده اند اما وقتی که ذهن تفنگ را از سمت هدف تغییر داده اند. بار دیگر بز کوهی و یا مار خود را مشاهده کرده اند. وقتی شکاری فهمید که آن حیوان اصلا پری است از شکاران دست میکشد هر گاه کدام شکاری آنرا به هلاکت برساند به اثر درد معده بزودی میریزد. گفته میشود بسا اوقات در چنین مواقع گلوله به هلاکت اصابت نمیکند. اتفاق افتاده است که یک شکاری یکی از این دو حیوان را شکار کرده است چون تا وقت شده شیب را تنها در کوه سپری کرده است. پریان از این واقعه ناراحت و مجتمع شده اند بعد یکی از آنان به جسم مار خود مرده داخل شده و به دفعات زنده شده است.

بدین وسیله پریان ترس و وحشت را در ذهن شکاری تولید کرده اند، عقاید عمومی اینست که پریان جوهر را نیز کنترل میکنند، باعث باران و باد تند میشوند، هر گاه بارش برای چند روز دوام بکند یکنوع هدیه به پریان تقدیم میکنند: قدری روغن را بر روی پارچه های نان سوخته انداخته به باران میگذارند که (vordrek) یعنی بخوردان معنی میدهد. *

دریاچه های طبیعی زیادی در بسا قله های بلند کوه ها وجود دارد که در کنار های آن تخته سنگ های کلان قرار دارد که محلات غسل و شستشوی پریان پنداشته میشود. هر گاه کسی سنگی به این دریاچه ها بیندازد پریان به خشم آمده باعث باران و طوفان میشوند. از کنایه این دریاچه ها هر گاه گلی چیده شود نیز چنین حادثه رخ میدهد.

پریان میتوانند به شکل مار - پشگل - مار خور و دیگر حیوانات در آیند. لهذا انسان باید در موقع کشتن این حیوانات محتاط باشد.

مؤیند که کتور - موسس سلسله حکمرانان چترال با یک زن پری ازدواج کرده بود از آن دختران و نواسه های حتی امروز باقی مانده است. به نسبت این خویشاوندی هر گاه خوشی و یا غمی در قصر چترال وقوع یابد پریان دوازده اشتراک میکنند در چنین اوقات صدای دهل یا گریه آنان بخوبی شنیده میشود. و قتی که جنگ رخ میدهد هد دسته های موزیک آنان دیده و شنیده میشود. (۷۴)

((پی تر سنوی)) محقق آلمانی که در زمستان سال ۱۹۵۰ از دهکده بومبوت کلاش دین کرده بود درباره (دیز یلاوات) (عید زمستانی مردم کلاش) مقالاتی در همین کتاب (فرهنگ های هنر و کش) انتشار و تذکار داده که مردم کلاش عقیده دارند ارواح مرده گان در جریان این جشن به روستا ها می آیند تمام خانه ها همه مردم می سرایند و سر - خندند از بوی اداب بچه های پاک - مجسمه ای نر بزی را از خمیر پخته و از طویله به اطاق تشریفاتی می آورند و عقب دیوار بالای تخته با مجسمه های دیگر حیوان میگذارند. همینکه نخستین علامات صبح ظاهر شود بچه ها با تیر و کمان کوچک به مجسمه نر بزی می زنند. بعد از آنکه مجسمه مذکور پارچه پارچه شد آنرا لکه مال میکنند و به تلاش به کوچه ها می روند و هر خانه را در ق الباب میکنند و از هرز دهکده خارج میشوند. آنان حیوانات وحشی را دور میرانند. (۷۵)

* این عمل یکنوع جادو محسوب میشود. نگارنده

فصل سوم

مراسم پرستش

الف: رهبران مذهبی.

در نورستان قدیم در هر دهکده عموماً سه رهبر مذهبی وجود داشته است:

۱- اوتاه (Ulah) : سر کرده بزرگ مذهبی که مقام اومورونی

بود و شخصیت او عالی و در جامعه کافری مهم پنداشته میشد وی در حیات مذهبی و اجتماعی و اقتصادی دهکده نقش عمده را بازی میکرد.

به قول رابرتسن ((اوتاه)) ریاست تمام مراسم مذهبی را برعهده داشت. یعنی در

کلیه مراسم قربانی ها و زیارت معابد بنحیث سر کرده حضور میداشت.

اکتساب این مقام عموماً برای آنانی ممکن بود که از طایفه ((اوتاه دری Jاهدare

می بودند و تحصیل آن شباهت به حصول القاب اجتماعی داشت. وقتی یک ((اوتاه))

انتخاب میشد ضیافت بزرگی به افتخار رئیس دهکده و دیگر بزرگان که دارای القاب مهم

اجتماعی بودند ترتیب میداد. بعضی اوقات این مقام در یک خانواده از طایفه ((اوتاه)

چندین نسل میماند.

از طریق میراث مردی با قدرت و مؤثر میگشت و ثروت خانواده او را به مقام رساند.

نسل و حفظ مقام او را تضمین میکرد ((کان مارا)) سر کرده بزرگ مذهبی ((اوتاه)

قبایل برگمتال و کامدیش و عضو طایفه ((جهاداری Jtاهدare

بود که رابرتسن وی را ثروتمند ترین و مهمترین شخص دره برگمتال معرفی کرده

است.

در (بگی گال) چون رهبر مذهبی قبیلوی نبود. لهذا اهمیت آن اندک بود.

قرار تذکار رابرتسن (کان مارا) (اوتاه) دره باشگل مانند یک حاکم مطلق در تمام

رابرتسن رهبر مذهبی را Utah نگاشته است. به زبان گاتی Wuto

و به زبان پارونی (Wuta) (Uto) تلفظ میشود (فوسمن ۱۹۷۷ ص ۲۸).



دره نفوذ خود را بخش کرده بود.

در دره پارون (Presungul) هر دهکده از خود یک (اوتاه) داشت. چنین تصور میکردند که بعضی از آنان دارای قسیت بزرگ اند همه آنان مردان ثروتمند بودند.

در یک دهکده یک (اوتاه) کافی بود لهذا اعضای دیگر خانواده و یا طایفه وقتی به این منصب رسیده میتوانند که مقام (اوتاه) به علت بر سر رسیدن عصر او خالی میگشت.

(اوتاه) علاوه بر نقش مذهبی و اجتماعی بنابر مقامی که داشت عضویت شورای بزرگ دهکده را نیز حاصل میکرد و در آن همه جوانب افکار عامه را میدانست و با قدرت حضور ذهن ارای عمومی را نیز زیر تأثیر می آورد.

همچنان نشستن بر چوکی مخصوص را در فضای آزاد مانند «جست» ۱۵۴ بخود اجازه میداد که هیچ کس پایین تر از منصب میر حق نشستن را در آن چوکی نداشت.

آنانیکه حق نشستن را به چنین چوکی داشتند اشخاص بودند که به مردم قبیله خویش ضیافت های بزرگ را ترتیب میدادند. تعداد اشخاصیکه در قبیله بودند عبارت از (دان ملک) (تورک میرک) و (لام استان) و زنی بنام لسومری بود. * رهبر مذهبی بنابر تقدس مقام این رجحان حاصل میکرد.

ضیافت بزرگی را که «اوتاه» رجال بزرگ دهکده حین مقرری خویش میداد (میزهوم) Mezhom

نامیده میشد بر اساس اینگونه سخاوت «اوتاه» قبلا به منصب (میمچ) Mimach میرسید. دادن ضیافت (سنوک) Sanoku و اجرای مراسم آن احتمالا به نوع پوشیدن حلقه های طلایی را میداد. لهذا در اعیانموز یلو Munzilo

ضیافت های (دوبان) Duban را میداد و بعد از آن ملقب به (لیماچ) یعنی (مرد خوب) میگردد.

اما اوتاه مجبور نبود برای گرفتن القاب مانند دیگر مردان بزرگ کهن سال تمام مراحل ادب و مراسم مربوط القاب اجتماعی را طی نماید. لهذا موقف اجتماعی از این

* مقصد را برترین از اشخاص بر بسته گامدیش است. اینها نامهای اشخاصی است که نفوذ آن محل بوده است.

کشتار و به این دلیل به بلندی (تورک میرک) (دان ملک) ولم دستان نمیرسید. زیرا آنان هر یک قتل نفس کرده بودند. مسلمانان را کشته بودند و خیانت های پر مصرف را به اهالی دهکده داده بودند.

بهر حال رهبر بزرگ مذهبی (اوتاه) مانند پسران حق نشستن را بالای چوکی بیرون دروازه اتفاق در فضای آزاد داشت. لقب (اوتاه) یعنی رهبر بزرگ مذهبی در عین زمان یک لقب اجتماعی نیز بود. در حقیقت تمام القاب اجتماعی نیمه مذهبی بود. تمام دشمن کسی ها و خیانت ها اعمال مذهبی پنداشته میشدند که به غرض انجام وظایف پرستش و طهارت به عمل می آمد هر قدر انسان این اداب را رعایت و بدان عمل می نمود. همانقدر وظایف و مناسک مذهبی را انجام داده می بود.

این درباره اوتاه بیشتر صدق می کرد.

گی چه وراثت در این موضوع نقش بسزایی داشت اما قتل نفس و دادن خیانت ها برای رسیدن به این مقام اهمیت بیشتری داشت و مهم تلقی میشد. برای کسب کردن این مقام اوتاه باید شصت گاو را برای هیود (دیزانی) قربانی می کرد.

مقام اوتاه امتیازاتی به او میداد مثلا:

اوتاه اجازه داشت که سه روز بعد تر از دیگران ربه های خویش را از دهکده به چراگاه تابستانی گسیل نماید و هم چنان نسبت به دیگران از چراگاه سه روز بعدتر بیاورند. به دهکده طلب نماید در حالیکه دیگران این حق را نداشتند و با او کتابان جریمه میشدند.

راپرتسن رهبر بزرگ مذهبی دهکده کامدیش (اوتاه) را به نیکی توصیف کرده است: او سر کرده طایفه کام بود یکنفردهوشیار بسیار ثروتمند و یک جنگجوی مشهور بود. واقعا هر گاه سوابق او را تحت ملاحظه قرار دهیم از متعددی امور قبیله کام کام بود. او دارای شخصیت بسیار جالب بود که باید درباره او بطور مشروح گفتگو نماییم.

نام اصیلش (لتکام) Latkam بود بیش از پنجاه سال عمر داشت مو- هایش اندکی سپید شده بود قامتش تا اندازه بیش از پنج فـت و هشت انـج بلند بود. شانه های مربع و بلند سینه مقبـول و فراخ - بازوهایش عریض - پهلـو ها بطور اوسط پهن - ماهیچه های رانها بسیار قوی - پایهای او زیبا بود. در رفتار مورد خستگی یا پذیر به نظر میرسید. مثل هاشین هر طرف پیاده چرخ میزد. از راه های سخت و دشوار دور و دراز که تصور آن نمیرفت میگذشت او ششم یا هفتم رهبر

بزرگ موروثی قبیله کام بود که انتخاب و مقرر می‌توانست (اوتاه) یعنی رئیس ثروتمند طایفه را ثروتمند تر ساخته بود و این حیثیت خاصی را برایش بار آورده بود. ...

هر یک رای او را عالی ارزیابی میکرد. او فوق العاده کار دان بود و حضور ذهن داشت در یک مباحثه مشاهده میشد که با انگیزه نظر را ادراک میکند و سر انجام غالب میشود. تدبیر او تغییر نا پذیر بود. مراقبت حفظ و نگاه داری نفوذ او که برای شهرت دانانی خویش به عمل می آورد بسیار دلچسپ بود. هرگاه در یک انجمن انتخاباتی پیله وی کلمات داغ رد و بدل میشد خا- موش می ماند تا لحظات بحرانی که فرامیرسید بعد با کلمات قانع کننده ادائی را که در حال نظر می بود تقویه میکرد. و ستایش و تفسیر برای خویش گمانی میکرد ...

مگر چه آشتی دهنده گان (مصلحان) در نورستان قدیم زیا دبودند اما (اوتاه) در بین آنان نقش عمده داشت. چون در آن زمان ها جنگ از خانواده ها شروع میشدو دامان آن به سرحدات کافرستان کشانیده میشد. لهذا در یک فضای قبیله ای این یک امر طبیعی بود.

در بعضی از محلات دست زدن به بعضی از اشیا برای رهبر بزرگ مذهبی یعنی (اوتاه) تحریم شده بود. از قبیل ترتیب و تشییع جنازه مراسم سوگواری - تابوت و تدفین آن تا اینکه بعد از یکسال مجسمه ای برای متوفاساخته نمیشد. از گذر هائیکه در آن امور تکفین به عمل می آمد حتی اشیا مربوطه به آن زیرا جسد مرده و همه چیز او برای (اوتاه) نا پاک پنداشته میشد غلامان (باری ها و شیواله ها) (جازو عبور از استیان او را داشتند اما قطعا نباید به زمین منزل موصوف نزدیک شوند. همچنان بر عکس (اوتاه) بخانه (بری) (صنعتگران) نباید داخل شود. چنین نوع تحریمات در اکثر جوامع بدوی وجود داشته است که مردم شناسا (اصلاح) (تابو) را به آن بکار میرند (که اصلا لغت پلنیزی است که ممنوع معنی میدهد یعنی به شخص و یا چیزیکه تابو است نزدیک شدن و دست زدن ممنوع است. غذای تابو را نباید خورد).

برای رهبران بزرگ مذهبی چیز بسیار خوش آیند شاید این بوده باشند که در قربانی ها استحقاق مضاعف داشتند. مردمان در ونگل عقیده دارند که اصلا (اوتاه) آورده

۲- پشور (کاهن) (*): در نورستان قبیله‌ها هر دهکده از خود کاهن داشت. هر گاه کاهن نمی‌داشت از دهکده دیگر عندالضرورت یک کاهن را می آوردند و نسوع مصیبت خود را با او در میان می‌گذاشتند و تسويع رهنمائی از او داشتند و بعد آنچه را از دستور میداد اجرا میکردند.

کاهن را رابرتسن به لهجه مردم کام (پشور) Pshur

تبت کرده است. کاهنی غلام الله که از اهل کامدیش است «Pshamala» تعلق می‌یابد و به نگارنده تذکار داد که هیچ یک از نامهای که را برتسن ذکر کرده است به درستی ثبت نشده است. ع . پالوال به لهجه کیتواری (زبان کاتی Kati)

Pshe یا (Passe)

نگاشته است. مقام کبانت میرائی نبود و با دادن ضیافت ها و یا اوتکاب قتل نفس نیز بدست نمی آمد بلکه به اساس مهارت و استعداد ذاتی شخص و عقیده مردم مبنی بر اینکه معبودان به او التفات دارند یک کاهن در دهکده ظهور میکرد.

کافران معتقد بودند که کاهن قاصد مذهب معبودان گروهی آنهاست و او کسی است که الهام میگردد و یا واسطه است بین معبودان و مردم و بر عکس آن بنا بر این در جوامع بدوی کبانت یک و دیعه فوق الطبیعت است که در بعضی قبایل دیگر پیشه کبانت را کسی اکتساب نمیتوانست. چنین هم واقع شده است که در یک قبیله چندین پشور ظهور کرده است اما وظیفه آنان یکسان نبود. کاهن بزرگ ولایع مهم را که تمام اهالی دهکده را متاثر می‌ساخت باید پیش‌بینی میکرد و بلای عظیم را که در شرف وقوع بود باید کشف و صورت رد آنرا به مردم ابلاغ کند. در حالیکه کاهن کوچک به طبابت اشتغال میداشت. کاهنان برای خدا مانیکه انجام میدادند مزد معین نداشتند و عموماً

* کاهن یا شمن (Shaman کسی معنی موبد Medecine man

وامرساند از لغت اهل یسیر یا اقتباسی کرده اند و شمینیزم Shamnism طریقه سحری را گویند که مقصود از آن تصرف در قوای روحی و غیبی جهان است. در این طریق یک نفر کاهن که خود دارای این چنین قوه غیبی است در بدن انسان دیگر تاثیر میکند یعنی روح معین را از بی — احوال خارج یا به جسم او داخل می‌نماید. مرطبان و امثالهم می‌نمایند. (در کتاب تاریخ جهان معاصر ایران ص ۱۲).

بسه خوردن طعامی که به ایشان داده میشد قناعت میکردند هر چه مردمان غنی نبودند اما از طرف همه حتی آنها نیکه رتبه‌های بلند اجتماعی را کسب کرده بودند احترام میشدند.

زیرا عقیده داشتند که آنان صفات فوق‌الطبیعت دارند و از معبودان الهام میگیرند. پشور ها مانند کاهنان یونان قدیم از تنفس‌دودیکه از قربانی ها بلند میشد خود را معجذب ساخته و انمود میکردند که خود را به عالم ارواح ارتباط داده و از معبودی الهام گرفته‌اند. پیش گوئی ها در جامعه کافری نقش سیاسی داشت. زیرا قهرما نان می‌بایست به پلان جنگی خود را به اساس پیش گوئی کاهن وفق دهد. لهذا پیشگوئی ها توسط پشور ها یک ضرورت حربی کافران بود که به آن عقیده داشتند و سخت علاقه‌مند بودند.

پشور بحث یک مرد مقدس اجازه نداشت از معابر ناپاک عبور کند بطور مثال مجلسی که تابوت گذاشته شدم بود نباید از آن گذر کند.

و قتی که حالت جذب به او دست میداد هر کاهن حرکات مختص به خود را اجرا میکرد. در برتسن مثالی از کاهن قبیله کام را داده است که وقتی حالت جذب به او دست میداد دیوانه وار بشدت چرخ میخورد و پشور قبیله کار های بر جسته را با قدرت اجرا میکرد. حرکات مسخره آمیز او عجیب و غریب بود. طبیعا بنیه آن قوی و صدای با عظمت داشت. اما یک پشور کاتی اصول دیگر داشت موصوف عادت داشت چشمان آبی خود را به چیزی که برای هر کس نامرئی بود بجز برای خودش میبخت و بعد بازوی راست و ساق پای راست خود را بشدت تکان میداد. پشور های دره پارون عادت داشتند به زانوسو بیفتند و با زبان مرتعش یک چیز نامرئی را در خواست میکردند. کاهنان دره باشگل کلا توسط رفیقان شان تحقیر میشدند. بعضی اوقات عقیده میداشتند که واقعا الهام گرفته اند. اما عموما از سخنان کافران بر می آید که دروغگو اند. (۹۲)

در مواقع متعددی از قبیل دیدن خون قربانی شنیدن آواز دهل - گوش دادن به سرودهای مذهبی یک واعظه و یا رقص که برای دلخوشی خود اجرا میکرد همه این موضوعات هیجان انگیز او را به یک حالت روحی و فیزیکی خاص دماغی سوق میداد و به جذب می- افتاد در چنین و هیجان ناله کنان و گشازدهن ویزان که حالت شور یدگی است به وجه می آمد. در چنین حالت کاهن جبر کات خود را کنترل نمیتوانست. در حالت جذب مردم هر سوای را که از کاهن میکردند جواب میداد اما سوالات بی ربط و ناهنجار

درست را بی جواب میگذاشت. مردم راعقیده برین بود که کاهن خودش صحبت نمیکند بلکه معبودان از طریق او صحبت میکنند. بعضی اوقات معبودان توسط او به چهار و مشخص سخن میگویند که مردم به این ترتیب همه چیز را می شنوند و می فهمند اما در اوقات دیگر مصاحبه بین کاهن و معبودان بطور سری صورت میگرفت. این الهامات بعضی اوقات دیگر سری باقی می ماند. حالات دیگری نیز به کاهن دست میداد که زیر لب سخن میگفت و صدا های پیچیده و بفرنج و کلمات غیر قابل فهم بر زبان میراند که از طرف رهبران مذهبی ترجمانی میگردید.

نمونه یی از آنرا را برتسن نگاشته است که در جریان یک روز گاهی ((پشود)) به چهار قربانی اشتراک کرده است و چهار مرتبه به حالت جذبه افتاده است و بزبان حرف زده است و در دفعه پنجم به پایهای خویش جست زده است و جسم خود را با قدرت تکان داده و لرزانده است. در این وقت (اوتام) بطوی جدی و رهبرانه برخاسته است و وقتی که پشور به حالت عادی برگشته است او را پهلوی خویش نشانیده است. بعد از آن اظهار کرده است که کاهن یک پری را (وتر Vetr دیده بود. در چنین اوقات عادت برین بود که هر چیزیکه پری میخواست از طریق کاهن بیان میداشت.

کافران رابطه مستقیم با معبودان خویش نداشتند حتی بدون رهبری کاهن معابد خویش را زیارت نمیکردند. در حقیقت نه تنها کاهنان مسئول معابد بودند بلکه محل آنرا نیز تعیین میکردند. از روی داستانی وقتی که کافران از (کناگرام Kata-grom

زادگاه اصلی خویش مهاجرت کردند و در یاشگل استقلال یافتند کاهن آنان چشمان خویش را بست و دهن را باز و محلات تمام معبودان را علامه گذاری کرد به او الهام شد که فلان جای (ایمراتا Imra-ta و دو (دیزانی - تا Disanita

یک گیشتا Gishتا یک (بگیشتا Bagishta

یک (مانتا Manta باید باشد.

کافران به اساس تقویم روستائی و یادرواقع بخرانی از قبیل شیوع یک مرض سازی یا عدم موفقیت در جنگ دسته جمعی یا کدلم افت دیگر به زیارت معابد خویش می شتافتند. این وظیفه کاهن بود که علت وقوع افت ناگوار را کشف کند.

کاهن وظایف اختصاصی سه گانه ذیل را داشت:

۱- پشور وظیفه داشت آرزو ها و نیایش چهله کافران را به معبودان شان برساند

لهذا همیشه وسیله ارتباط بین آنان میگردد.

۱. مضلات کافران را با معبودان مربوطه در میان میگذاشت و از او التجا میکرد و استمداد می طلبید.

۲. متغایره آینده را با طرق مختلف مکاشفه و غیبگونی میکرد.

در حالت اول وقتی که کاهن در ضیافت و یا معبد به حال جذبه در می آمد مردم آرزوهای خویش را با او در میان میگذاشتند حتی اورا بنام آن معبودی خطاب میکردند که از او التماس زیاد داشتند زیرا مردم را عقیده برین بود که آن معبود در جسم او موقتاً حلول کرده است و سوالات را از طریق کاهن جواب میدهد. خواه جواب مثبت می بسود و یا منفی ادب مذهبی قربانی یک اکی چند حیوان را ایجاب میکرد. در صورت عدم جواب قربانی یک تعداد زیاد حیوانات و عده داده میشد و اگر باز هم حاجتمند جوابی نمیگرفت وظیفه کاهن بود که ظلت خشم معبود کشف نماید و نوع رضایت و توبه را بیسان نماید در این صورت هفت حیوان قربانی میکرد. اگر باز هم جوابی حاصل نمیداشت آرا برین قرار میگرفت که آن معبود بامعضله او ارتباطی ندارد و باید از معبود دیگری التجا نماید.

قربانی ها برای یکی از معبودان صورت میگرفت. مثلاً در گیش معبود جنگ کاهن به ارتباط همین معبود قرار میگرفت و دستور او امر را راجع به جنگ همسایه ای که در میگرفت میداد به ارتباط این موضوع را بر تن نقش کاهن را در عید گیش مینگارد:

«ریش از همه وقت الهام میگرفت چهره آن با پرده بی ازاردو روغن سپید میشد حالت دیوانگی به هر طرف می دوید و زنگ ها را به صدا در می آورد و بتر رقص رابه هوا حرکت و چرخ میداد. بطور خسته نا پذیر حرکات (اکرو باتیک) را اجرا میکرد در عین حال صدای او عجب و شگفت آو بلند میشد. او را (اوتاه) رهبر بزرگ مذهبی یا جمعیت عادی و گروه اطفال کوچک در تمام اوقات عید (گیش) Kaneash

همراهی میکرد.

مردان بزرگ توصیف کنان از قلوت پشور سخن میگفتند و در وقفه ها به انتظار گیش سرود های مذهبی را از بر میخواندند. قبل از آنکه بحالت طبیعی و عادی برگردد مردی امر میکرد تا به گیش نر گاوی قربانی کند که به خوشی اجرا میشد.

مراسم پرستش (گیشناموچ hishanamuch) کاهن معبود جنگ یعنی گیش رابطه و از او الهام میگرفت. همینکه با این معبود کسبه سمبول قدرت است در رابطه میشد کاهن با چنان شدت حرکت میکرد و به خشم میخیزد که گاهی حتی کلاه او به هوا پرتاب

ازدود کش سقف اطاق خارج میشد در چنین مرحله جذبۀ توصیه به قربانی هدایت به جنگ و مراسم (گیشا نموج) را میداد.

وقتی که کافران مبادرت به جنگ میکردند نخست و همیشه از طریق کاهن از گیشا مشورت میخواستند. کاهن توسط کمان یکتا و مخصوص مراسم تشریفات فال میدید. یعنی اول هر دو دست خود را به هم میزد کمان را به یک دست آویزان نگاه میداشت و در حالت جذبۀ فرو میرفت و از گیشا التماس میکرد که آیا جنگجویان در تاخت و تازیکه در نظر دارنۀ اقدام نمایند و پیروز میشوند یا نه.

هر گاه کمان سه حرکت عادی می نمود اهالی دهکده چند بز نر را میکشت و سیاهت بزدگی به افتخار جنگجویان ترتیب میدادند اما اگر کمان سه حرکت را انجام نمیداد و یا هیچ حرکت نمیکرد جنگجویان از اقدام به جنگ صرف نظر میکردند. در حالت دیگر که کمان مذکور بطور نا منظم حرکت میکرد کاهن علام میداشت که تافول آکنده به اجنه شده است و هیأت جنگجویان را احضار میکردند.

علت و منبع تمام وقایع اجتماعی و غم انگیز انفرادی را کاهن برای اهالی دهکده تبویغ میداد. در واقعه مریضی زن خانه عللت مریضی یکی از اعضای خانواده را خشم یکی از اجداد متوفای شوهر میدانست. لہذا نخست با تقدیم هدایا میکوشید قبر نیاکان را هروقتشاند در صورت عدم موفقیت به نزد کاهن میرفت و علت مرض شوهر و یا یکی از اعضای خانواده را از او استفسار میکرد و بشود با تافول ذریعہ همان کمان وبه وکالت مریض از هر معبود التجا میکرد و نر گاوی را وعده قربانی میداد تا معلوم شود که کدام یک از معبودان بر او به خشم آمده است که مریض شده است وعده قربانی از یک گاوالی هفت گاو میرسید. یعنی هرگاه کمان سه حرکت عادی نکرد و یا هیچ حرکت نکرد بشود در خواست را تجدید میکرد و هردفعہ به تعداد قربانی نر گاو می افزود تا به هفت گاو میرسید. اگر با وعده این همه قربانی باز هم علت مرض کشف نمیشد. به معبود یکی از معبودان رجوع میکرد در صورت عدم موفقیت به مرگ مریض تن در میدادند و از آن روزی روز مرگ وی توسط اله موسیقی که (واچ) نام دارد در بالینش میسرودند.

نقشی بشود در امور باغ داری و زراعت:

در نورستان هنوز رسوم و عادات روز گسار پارینه در مورد حفاظت حاصلات باغ ها و امور زراعتی بر قرار است. سازمان خلفا نیت باغ ها و امور زراعتی را (لوریر) می نامند. روسا (لوریر)

رئیس عمومی (ورجست Vrjast) برای مدت یکسال با تشریفات انتخاب میشود. هر گاه در یکی از سالها - اقلیم برای باغداری و امور زراعتی سازگار نمی بود باران کافی نمی بارید و یا افات مسماری زراعتی شیوع می یافت قطعی واقع میشد و یا هر مصیبتی که در آن سال اتفاق می افتاد عقیده نداشتند که علت آن انتخاب نامیوم رئیس سازمان (اوربر) است.

در چنین حالت قضا و قدران به معبود بزرگ یعنی (ایمرا) ارتباط پیدا میکرد که آنها (پشور) معین میکرد.

برای اینکه منبع و علت مصیبت فهمیده شود مراسم بزرگی بر گزار میشد. در این مراسم تماماً روسا و مردمانیکه دارای القاب عالی بودند از قبیل شور ماج ها - لماج ها بورماج ها اشتراک میکردند. آنان نر گاوی را برای معبود بزرگ قربانی میکردند. گاهن بادیدن خون قربانی به حالت جذب در می افتاد و حرکات غیر عادی و بیابانه از خود نشان میداد اشارت او غیر عادی جلوه می نمود از این حرکات او چنین تعبیر میشد که (ایمرا) معبود بزرگ در بدن (پشور) داخل شده است لهذا او در برابر آنچه اومیگوید یا انجام میدهد مسئول نیست.

در این حالت غیر عادی پشور علت مصیبت را بیان میداشت هر گاه در چنین حالتی قادر به بیان نمیگشت گمان تشریفات خود را در حالیکه هنوز آثار جذب در اوقاتی مانده بود میگرفت. و به عرف و عادات کافران کاسی به تعادل میرداخته. پشور خواه با ادراک وجدان یا بدون حضور وجدان حرکات گمان را کنترل میکرد و یا ایمرا به اساس عقیده مردم به حرکات گمان تأثیر می انداخت وسیله بود که توسط آن اراده معبود بزرگ در سر نوشت مردم معلوم و تعین میشد. هر گاه گمان سه حرکت مکمل میکرد مردم گمان میکردند که رئیس عمومی تقصیری ندارد و انتخاب او میوم است.

در صورتیکه گمان سه حرکت نمیگردد و یا غیر عادی حرکت میگیرد رئیس عمومی را مقصر افات زراعتی و یا هر مصیبتی که در دهکده وارد شده بود میشناختند. لهذا او را از مقامش معزول میکردند.

Vrjast

بعد از آنکه رئیس عمومی شورای دهکده (اورجست)

برطرف میشد هیات شورای چهارده عضوی (اور) فوراً رئیس دیگر را انتخاب میکردند.

• از کلمه 4 Jyestha سانسکریت مشتق شده است که معنی برتر -

افضل و اشراف را میدهد.

البته در این بار سعی به عمل می آمد که شخصی مذکور قطعا آلوده نباشد بلکه شخصی بسیار خوش قسمت و خوشبخت باشد. رئیس جدید خیانت بزرگی بر پا میکردو نسر گاوی را بنام ایمرای قربانی میکرد در این خیانت (ایمرای ناموچ Imra-namuhu تمام رجال دارای القاب عالی دعوت میشدند. الهام نیز وسیله برای کشف حقایق شمرده میشد. هر گاه الهام دست نمیداد (پشور) به تقاول میرداخت.

دابر تسن تحریر داشته است که دود هکمه (پورستام Purstam)

دوبرد هوشیار وجود داشت که با بکار بردن دوتیر نتیجه هجوم و چپاول را پیش بینی میکردند. آنان تیر ها را بروی کف های دست های خود میگذاشتند نوک های تیر که بیکدیگر میرسید و یا یکدیگر را قطع میکرد از روی آن آینده هجوم و چپاول را پیشبینی میکرد در صورت خطر و ناگامی قاصدی به محل فرستاده میشد و آنها را از عوالسب نافرجام مطلع ساخته از هجوم باز میداشت.

طعا این پیشگویی ها همیشه از آبدرست بر نمی آمد و (پشور) مجبور بود توفیعاتی دربارده این حادثه ناگوار بدهد. از قبیل اینکه شرایط برای مهاجمین خوب نبود و غیره دابر تسن در این باره مینگارد: ((پشور غیند کام از کامدیش به قبیله اش مدوگل Madugol فرستاده شد.

زیرا پیشگویی او دوستش بود و دوجوان کام در هجوم کشته شده بودند.

باید پشور وقوع مصیبت را بدوستی به تمام اهالی دهکده اعلام میداشت.

از این رهگذر پدران مقتولین سخت برآشفته و خشمگین شده بودند (۷۷).

۳- دیالال:

مفهوم و شکل این لقب را مورگن ستون Dab-lole

(دبر سرود خوان) توضیح کرده است.

پیشوند یا بشوند de یا da را در اکثر نامهای معبودان کافران دیدیم میتوانیم

که مفهوم (دب) deity در آن نهفته است. به طور مثال

De Va Du Zhi De Zow De sni shom de para de

Da lu mande Mahan dew pan de غیره

مورگن ستون تلکار داده است که بزبان اشکونم dei معنی (دب) deity

رامیده و debi بزبان Urtsun

divine (را میدهد و) lulu

معنی نغمه ها یا سرود ها را میدهد لهذا روی این اصل کلمه دبلال dablal

دایتوان سر آینده سرود ها ترجمه کردند.

* قاضی غلام الله به نگارنده توضیح داده است که به زبان مردم کام die خداوند معنی میدهد.

زنان اجازه داشتند که تنها سرود هیراکه بیک ربه النوع ارتباط داشت به سرایند و یا نیاکان خویشرا مدح نمایند.

این رهبران سرود خوان را که به زبانهای نورستانی دبلال (Deblal) (Debilala)

دیبیاله (Deblale) دیبول گویند اشخاص بودند که در هنر آموختن سرود ها خود را خود تریه میگردند و این میراثی نبود نه بوسیله ثروت کسب میشد. این مسلک به استعداد طبیعی شخصی از قبیل داشتن آواز خوب - داشتن فصاحت و بلاغت - خوشی مشربی و داشتن یک حافظه قوی مربوطه بود تا سرود های مذهبی را دوباره معبودان همیشه در حافظه خود حفظ داشته باشد. همچنان سخاوت و شجاعت نیاکان و فرمانان را به فصاحت مدح و ستایش کرده بتواند. در فرصت های لازم ضرب المثل ها و قصه را بیان کرده بتواند و حتی سازنده آن باشد. برای آموختن این سرود ها و قصه ها لازم بود که یک شخصی همیشه با دبلال ها رابطه داشته باشد و قدم قدم او را تعقیب بکند و چارزن او باشد.

دبلال ها چون اشخاص فوق الطبیعی - محبوب - مصاحب بر گزیده در جامعه کافری شناخته میشدند و چنین عقیده داشتند که معبودان و نیاکان آنان ایشان را رهبری میکنند. دبلال ها نیز این ودیعه و استعداد را تحفه از معبودان و نیاکان خویش میدانند.

داستانی در برگمتال دوباره نیاکان وجود دارد که ع . پالوال آنها لبت نموده است: (مردی بنام کرنک Karenk ذریعه ارواح به جهان مرده گان برده شد

آنجا نیاکان به تبر های خود تکیه کرده بودند. رئیس مردگان از کرنک درخواست کرد که داستان زندگي خود را بیان کند و یا راپوری از جهان زنده گان بدهد.

کرنک درخواست را قبول کرد اما هیچ نمیدانست و حیران بود چطور آنها بیسان گندو خاتمه دهد. مینا ملک Mena-Malik (رئیس مردگان) به او وعده داد که در فرصت خوب تمام بیانات با جزئیات آن برای او افشا خواهد شد.

کرنک احتمالا آخرین دبلال مردم برگمتال باشد. و امکان دارد همین آدم را مورگن سترن در برگمتال Brombutal دیده باشد. موصوف

می نویسد: ((در ۱۹۲۹ در برگمتال دانشگاه شرقی کاتی در دره بیمبود چترال به رهبر

کهن سال کریک Kareik دیبول Debole بقایای از چند کافر بود.))

غنی و نادار - هر دو میتوانند پیشه دبلال را کسب کنند.

برای شخص غریب - وسیله خوبی بود تا به مقام مهم و موثری در جامعه مطلق کهنه جامعه ای که به اساس سلسله مراتب اجتماعی استوار بود.

دبال‌ها با قدرت و نفوذ بودند. با ایرادیانی‌ها از سخاوت بعضی از مردم ستایش می‌کردند و از اساک عده دیگر با سرودهای سخره آمیز هجو می‌کردند. آنان شایستگی و لیاقت آنرا داشتند تا عده رابه جوانمردی و سخاوت تحریک نمایند. گروه دیگر رادر امور سخاوتمندانه شان بیشتر تشویق نمایند.

دربارتن به ارتباط این موضوع نگاشته است: ((علاوه بر شورای بزرگ جست که در عین زمان میران و رهبران بودند) و اعضان (دبال‌ها) یک صنف مزاحم کننده‌اند که در متقاعد ساختن مردم تاثیر عجب دارند با فصاحت و اطمینان و خونسردی و آواز خوش با قدرت ترین مردم در بین کافران‌اند. تمام اعضان که واقعا موثر اند در عین زمان «جست» نیز اند یکی از آنان از جمله میران بود در سو گواری که در آن ضیافتی ترتیب میشد یک دبال که معرفت کامل درباره متوفا می‌داشت حضور بهم می‌رساند و هم یکی از اعضای خانواده او که از کار های سخاوتمندانه مرده و شجاعت و مردانگی متوفا که معلومات کافی می‌داشت حاضر می‌بود و تمام کار نامه های رزمیش را می‌سرود و از قربانی ها و خیرات و ضیافت‌های که در جریان زنده‌گی خود داده بود با اظهار قدر دانی یاد آور میشد.

در بین مردم کلاش دبال با یک دست تبر خویش را محکم میگرفت و به آن تکیه میداد و با دست دیگر گوش خویش را مسنود میکرد در حالیکه سرود غم رامی‌سرود سر خویش را خم میکرد و یا اینکه در وقت سرودن استوار ایستاده میشد و خود را پیش و پس خم میکرد و توسط تبر * خویش به همسلکان و یا آسمان ها و یا به کدام شی در محاول خویش اشاره میکرد.

و اعظان کلاش : Dehar به حلقه های کوچک مردم می ایستند.
نخست یک دهار Dehar تنها می سراید در بعضی مواقع دهل با صدای آهسته او را همراهی میکند اما در بعضی مواقع دیگر بدون دهل. بعد دیگران عین همان سرود را می‌سرایند و ((دهار)) اول رهبری ترانه را با دهل به عهده می‌گیرد. علاوه بر سرود های دینوی - زنان و اعظمه با سرود ها از مرده ستایش می نمایند و در جشن هائیکه مراسم آن در بعضی معابد (که حضور شان در آن جای ها تحریم یعنی تابو است) بر گزار نمیشد اشتراک می‌کردند. گر چه نقش آنان در آن جشن‌ها

مهم تلقی نمیشد اما توجه زیاد به خواندن سرودهای آنان میشد.

وقتی یک واعظه زن به صحنه داخل میشد زنان دیگر او را همراهی کردند بهلویش میایستادند و چونیکه به سرودن آغاز میکردند خاموشی میشدند یعنی فضا بیشتر از موقع سرودن مردان ساکت میگشت هر گاه از کسی دیگر آوازی بلند میشد مردان اعتراض میکردند و فوراً او را خاموش میساختند تا مزاحمت خلعت نشود.

رابرتسن نیز از سخنرانی زن کهنسالانی که سرانجام و شجره مرده را بیان میداشتند و دیگر اجتماع پر از حام مرد و زن بدقت زیاد به او گوش میدادند یاد کرده است. دبلال ها وظایف چهارگانه داشتند.

۱- ستایش رجال صاحب القاب عالی تر نشاندگی و قهرمانی های شان.

۲- نقش سیاسی را در تحریک و تشویق جوانان به جنگ بازی میکردند. همچنان بخش اخبار اطلاعیه که از طرف رئیس شورای دهکده به او میرسید.

۳- خواندن مرثیه برای مردگان.

۴- مقدس ترین وظیفه مذهبی دبلال ها خواندن سرود های مذهبی مربوطه معبودان بود.

هر گاه جنگجوی موفقانه از جنگ باز میگشت و یا مرد سخاوت مندی ضیافت بزرگی به اهالی دهکده میداد در آن وقت دبلال ها از شجاعت و سخاوت آنان خیلی مبالغه آمیز تمجید میکرد. مدح اغراق آمیز دبلال که در مرگ پدر ((اوتاه)) نموده را رابرتسن آنرا تذکار داده و علاوه کرده که باعث فریاد کشیدن یک مشاهده دهکده برگشتال گردیده است. زیرا ((اوتاه)) در جنازه پدر خویش ضیافت عظیم داده بود از روی عرف دبلال در مقابل تملق و مدح سرانی خویش یک نشیمنش گرفته بود.

مردان و زنان کلاش به (دهار) اشیای بافته و ساخته شده خود را از قبیل کمر بند میدهند و آنرا به سر و تن او میگذارند تا سرانجام آنرا مشاهده کنند.

((دبلالها)) در مضامین اجتماعی و اقتصادی نقش داشتند مثلاً رابرتسن می نگارد که در موضوع سرقت یک گاو از قبیل خزان بهلا از آنکه شورای دهکده جلسه را دایر نمود.

((استان)) جلوه رفته و علیه سه مرد دیگر به سرقت شده بودند به دادخواست که مقصران باید نزد عهده داران اعزام گردند تا موضوع به حضور او حل و فصل گردد. به اساس عقاید کافران مرده بدنی از زیرین می رود در ضیافت های که برای مردگان داده

میشد. (دبال ها) مرثیه های خویش را می سراییدند و از مرده ستایش میکردند. به اثر آن کافران به تجدید حیات یا بروز رستاخیز بودند و از طریق هدایا و سرودها از دنیای زیرین به جهان زنده عیناً انتقال میشد.

در مراسم سال روز مرده که صورت هر یک از مرده ستایش میکردند مثلاد در ضیافتی کسیکه ضیافت را بر گزار کرده بود بسیار قدر دانی تدارکات را بجا می آورد رابرتسن درباره دبال تذکر داده است که از اجتماع، سخاوت و اعمال نیک متوفات تعریف نموده و فضایل نیاکان او را یادآور میشد.

در موقع قربانی ها برای پرستش هر یک از معبودان ادوات و رقص های مخصوص اجراء میشد. سرود ها نیز خاصه همان معبود توسط دبال سروده میشد. چنانچه رابرتسن تذکار داده است که دبال ستایش نامه آن معبود را میسرود که به افتخار او قربانی صورت میگرفت. لهذا چنین به نظر میرسد که آنان سرود های مخصوص پرستش برای هر یک از معبودان خویش داشتند که سرود مذهبی یگ معبود برای معبود دیگر سروده نمیشد و این در مورد کافران کلاشی نیز صدق میکند.

((بودوسی)) Buddruss معبود الهیای نمونه ای از دره پارون رابست

کرده است که ذیلا تذکار می یابد. ((پاناو)) Panaw

برادر مطلع شدند که ((کیم)) Ichumay Mime

طفلی دنیا آورد لهذا آنان مجلس معبودان را ایستاد کردند. واعلی چنگ زن

Harpist نیز در این جلسه دعوت شد. و تشبیه او به سرودن سرود مانس

Mandi, Moni

پهن کننده دنیا شروع کرد زمین به لرزه آمد. معبودان به هراس افتادند و فرار

مردیکه دنیا را همواره پهن کرد تولد شد. که کشومی پسر زیرکی به آغوش دارد.

کردند. همینکه مراجعت کردند مشاهده نمودند چنگی سرود مذهبی را نواخت. ((بروید ازهم دور شوید و به اقامتگاه خویش مراجعت ننمایید.))

درباره اسطوره فوق سنوی تبصره نموده است که خواندن سرود های مقدس و رویداد الوهیت سخت به یک دیگر مرتبط به نظر می آید چنگ زن یا رهبر مذهبی با خواندن متن سرود مقدس زمین به لرزه درآمده بود ظاهر شد.

طوریکه اساس وقوع الوهیت متکی به خواندن اسطوره و سرود مذهبی است سپس خواندن هائیکه در اعیاد صورت میگیرد مخصوص خوانی است. نسبتاً قسمتی از بیان وقوع الوهیت است. لهذا وعظ چنین متنیک تقدیم و تعالیت ادب مذهبی است.

نویسنده مقاله تاریخ کافرستان قدیم نقل و ذکر مطالب فوق بیان می دارد که

واعظدر جامعه کافری مرد مہمی بود کہ علاوہ بر داشتن القاب اجتماعی و اکتساب قدرت سیاسی مراسم مذہبی را انجام میداد.

علاوہ برین رہبران مذہبی - اشخاص دیگر نیز وجود داشتند کہ بطور موقتی رہبری مناسک مذہبی را ہدایت میکردند آنان کنیش Kaneash
ناپیدہ میشدند و بہ مرحلہ میر سیدند کہ تشریفات لقب اجتماعی جست را بہ اکمال میرسانیدند ایشان موجودات پاک پنداشتمیشدند و در بعضی قربانی ها وظایف (اوتاہ) را اجرا میکردند.

رابرتسن با این تذکر علاوہ میدارد کہ بعضی اشخاص دیگر نیز بودند کہ وظایف خاصی را اجرا میکردند. مثلاً برای فہمیدن اینکہ کدام معبود در آرزوی قربانی است؟ این اشخاص بہ کشف آن می پرداختند چنانچہ درین مردم کام کہ اصلاً یک (جست) بود بہ نام ((ودنگ چندلو Widing chandlu

رابرتسن موصوف در ۲۸ نوامبر ۱۸۹۰ ناظر این نوع مراسم بود کہ چنین بیان میدارد:
ہوا بسیار خراب بود یک خیر خواہ عامہ توجہ خود را بہ قربانی یک بز ابلاغ کرد بہ امید آنکہ ہوا بہتر شود. ہمہ بہ اطاق نشیمن جمع شدیم. درین جمعت مزدحم (ودنگ چندلو) نیز حاضر بود بعد از گفتگو بر خاست و از خانہ خود یک کمان رادریافت. ((اراکن دیلالا)) بہ کمان زمانداخت و واپس آنرا بہ چندلو دام کہ او در این وقفہ سر خود را با تگہ سید بستہ کرد (اوتاہ) رہبر بزرگ از جا بر خاست بہ افتتاح جریانات اقدام بہ عمل آورد. فوراً بہ طرف راست او نزدیک بہ آتش شعلہ ورکاسہ ہای روغن و شراب و آب یکبار شاخچہ ہای سدر Cedar

برای استعمال گذاشتہ شد. بعد از آنکہ دست ہای خویش را با آبیکہ خادم میر یخت با دقت چند مرتبہ شست (اوتاہ) چند قطرہ آبرا بطرف بالا بہ سوراخ دود کش و ہر دو جانب خود بالای آتش انداخت لفظ ((سوچ) such

واسہ مرتبہ بہ زبان تکرار کرد. بعد یک شاخچہ کوچک سدر cedar

را فروخت و سپس آنرا در آب کاسہ خاموش کرد و از آن شاخچہ نیم سوختہ چند قطرہ آب بہ اطراف پاش داد. بعد یک مرتبہ دیگر آنرا در کاسہ فرو برد و بطرف دست

راست (ودنگ چندلو) گذاشت. ((اوتاہ)) شاخچہ ہای بیشتر سدر را گرفت و بہ آن آتش زد و در حالیکہ لفظ ((سوچ)) را تکرار میکرد آنرا بہ ہر طرف تکان میداد و با کشیدن صدای مخصوص O-O-O-O-TT دستان خویش را بہ پیش تاب داد علامہ

واشارہ بود کہ ہمہ بہ یک صدا فریاد کشیدند ((ای یا ماچ I-Iyamach

شاخچه‌های بیشتری از سدر به آتش انداخته شد و با جرعه شعله ور گشت. در این جال (اوتاه) از معبودان با کلماتی که برای من کاملاً غیر قابل فهم بود کمک میخواست. (اراکن دیپاللا) که پهلوی من نشسته بود چیزی را گردان میکرد.

که همیشه در موقعی که همه (ایبی‌یاماچ) میگفتند اتفاق می افتاد این افعال خاص تکرار میشد. ((چندلو)) شروع به وظیفه خاص خود کرد. از آب کاسه طرف راست خویش به کمان سه بار آب پاشید هر مرتبه لفظ ((سوچ such تکرار میشد.

را گذاشت. ارنج ها را بالای زانو ها بالای شست هر دو مشت دست زه کمان گذاشت به دقت کمان را مراقبت میکرد به سرعت نام معبودان را که یکی بعد دیگری میکرد. جنبش و حرکت کمان از پس و پیش کردن ارنج دستان بوجود می آمد. بایستن یک چشم از مجرای ستون پایه مجاور حرکت دست ها را بطور واضح دیدم توقع داشتم که (ودنگ چندلو) به من نیز نگاه کند اما نگاه نکرد و با هیبت ترین طریشی بکار خود دوام داد.

نامهای که (ودنگ چندلو) در لحظه که کمان شروع به حرکت میکرد به زبان میراند نام معبودان بود که از ایشان التجا میشد. (چندلو) حرکت کمان را متوقف ساخت و بازه کمان بالا و پایین به رقصیدن پرداخت و در این حال بالبان خویش آوازی چون آواز کبری کشید.

این جریانات را چندین بار تکرار کرد تا تمام اطلاعات مطلوبه را از معبودان بدست آورد.

نتیجه چنین شد:

اول (مونی) در مراقبت بود اما وقتی از او سوال شد که آیا یک بز به نام او قربانی شود. جوابی نداد. معلوم شد که این افتخار را او رد کرد. ((ستراتوم نیز با همین شیوه رفتار کرد. بالاخره (پراده Parade) بز را پیشنهاد کرد. بعد از یک ضیافت بزرگ همه به خانه های خویش رفتیم (۷۸).

ب: عید های مذهبی - معابد - رقص ها و بازی ها

در سر تا سر نود ستان قدیم تقویم واحدی وجود نداشت تقویم روستایی حوزه های فرهنگی که به اساس آن عید های مذهبی مراحل زنده گی زراعتی و شبانی شروع و ختم میگردید از حوزه ای تا حوزه دیگر فرق داشت. حتی یوم تعطیل هفته که مخصوص روز استراحت زنان زراعت پیشه است و آنرا به زبان مردم کام (اگر) Agar گویند در قسمت بالایی دره باشگل باروز

شنبه اصابت میکرد و در کامدیش به شام چهار شنبه!

رایرتسن میگوید که با وجود تفاوت های بسیار هوشیار کامدیشی بطور رغایت بخش موفق بشمار تقویم کافران نشماریدند تا نغمه ای که نوروز (گیشه) Gische روی کدام اساس تعیین میشود.

موصوف در کامدیش ملاحظه کرد که عید های مذهبی عموما در هنگام شب شروع

میشود و اکثر دو شب و یکروز دوام میکنند. * در «الیگ» (ازر) Azar

(شیخ عبدالله) که عید های مذهبی قبایل گالی را توضیح داده است میگوید مدت اعیاد شان روزهای زیادی بطول می کشد.

اکنون نخست از دوازده عید که نویسنده کتاب (کافران هندوکش) از دهکده کامدیش رادر سال ۱۸۹۱ ثبت کرده گزارش داده میشود. (موصوف در هفت عید حضور داشته است) بعد اعیادی را ذکر میکنیم که (از) کافران گالی تحریر داشته است در اینجا ترجمه و اقتباس میکنیم:

۱- گیشه Gische عبارت از نو روز است (به تاریخ ۱۶ جنوری

تصادف میکند). مسلمانان همجوار این روز را عید کافر نامند. در سال ۱۸۹۱ به نسبت شدت برودت زمستان و برف باری مستماری عید خیلی با شکوه بر گزار شد. همه مردانیکه در آن سال صاحب بچه نو زاده شدند هر یک بزی را برای قربانی بزم یارتگاه ربه النوع ((دیزانی) Diziani بردند. هنگام شام و از سر شب تاسعراکاد در اکثر خانه های کامدیش ضیافت ها آیینخته با سرود و شادی بر پا بود. دو بامداد صبح هفدهم جنوری با وجود طوفان شدید بر سر آمد و زن با مشعل ها (چراغ چوب های

* به نظر نگارنده رایرتسن در این مورد سهوا چنین تذکری در (ص ۵۷۸) داده است زیرا در (ص ۵۸۸) مدت عید ((دوربان)) را از ۱۹ مارچ الی (۲۹) مارچ ذکر کرده است.

از چوب درخت کاج) به طرف تپه بلند روان شدند و به جهر میگفتند: ((سوچ - سوچ)) آنان همه مشعل های خویش را در مقابل آتگاه ((وزانی)) گذاشتند. با پرتاب روغن آتش شعله ور میشد. ((دبال)) ستایش ها و نیایش های ربه انوع را می سرود. مردم باوقفه های منظم در بر گرداندن آن سپهر می شدند. منظره مراسم زیبا جلوه میکرد.

کلاش ها عید بهاری را (ژوشی) تسایم نامند.

تمام موسم سرد و طولانی زمستان را دور آتش خانوادہ در فضای مملو از دود سپری کرده یک بار در بهار چهره های رنگ پریده خویش را بیرون از خانه ظاهر میسازند. باران های بهاری آن قدر پی در پی میبارد که خلق زنان به تنگ می آید و یکسر به معبد ((تسی یام) Tsyam) می شتابند. و از معبودان استعنا و نیاز میکنند تا باران را متوقف سازند.

روز بر جسته و خجسته این عید را (گامبورس) Gambur bas

یعنی روز گل ها تشکیل میدهد که مادران دخترکان خویش را برای جمع آوری گل ها آرایش میکنند آنان دسته های گل را از دامن گوه ها جمع میکنند و خانه و طویله های خویش را با آن زینت میدهند. زنان موهای خویش را در جریان آبهای جویبار ها می شویند. جوانان با نوای دهل دو سره میرقصند و سرود های عاشقانه میسرایند.

۲- عید ویرون veron این عید در سوم ماه فروری بر گزار شد.

چندان مهم نبود در عید ضیافتی از طرف شورای اهالی قریه (آوری) Uurir

به تمام اهالی دهکده داده میشد. خوردنی های آنرا احتمالا اشیایی تشکیل میداد که هیات شورای دهکده در جریان سالانہ به عنوان جریمه اخذ و نگاهداری میکنند.

۳- عید تسکا tska در ۱۸ فروری بر گزار میشود و همه کافران از

پیش با دلچسپی خاصی منتظر و چشم بر آه این روز میشوند. در سال ۱۸۹۱ ضیافت هادر شامگاه با قربانی بز که در اکثر خانه های کامیش صورت گرفت شروع شد. خصوصیت خاص این ایام را گستاخی بجه ها تشکیل میداد که نه تنها به آنان اجازه داده میشد بلکه تشویق میشدند که کلان سالان را دشنام گویند. در شامگاه ۱۸ فروری

بچه های دهکده علیا نزدیک خانه من گرد آورده شدند تا به مردان شرق دهکده فحش ها نثار کنند که به همان زبان بالمثل جواب میدادند. این فحش گوئی ها تمام شب دوام کرد. و در بامداد نهم فروری بچه ها توسط بچه های جوان تر بیشتر تقویو

تشویق شدند تا به صاحبان منازل دشنامهای زشت بدهند اینها همه یک ساعت تیری پنداشته میشد خلاصا وقتیکه به رئیس کل حمله شد. در جریان روز یک دو مجلس رقص به نقاط مختلف بر گزار شد.

اما به نسبت شیوع مرض چیچک که اطفال را بطور وحشتناک میکشت مردم بی-اندازه مغموم بودند بدان نسبت برف جنگی که نشانه سالگرد چنین روز های خوش بودند بدرستی صورت نگرفت.

بروز بیستم فروری خیافت های (تسکا) به رقص خانه با رقص ((پراچی نات
Prachi-nat

(رقص پراچی) صورت گرفت. بعد از چاشت در گروما (رقص خانه) رقص بزرگی بر پاشد.
(کانیش Kaneash) رهبر مذهبی ملبس با خرقة حضور داشت.

همه ((جست ها)) اشتراك کننده لباس های مجلل بر تن داشتند تمام رهبران مذهبی نیز حضور داشتند. در این فرصت معبود ((گیش

بسیار تکریم میشد رقص ها به انتخاب اوبه عمل می آمد و برای بزرگداشت معبود ((دیزانی)) و (ایمرا) سه دوره رقص مشابه نیز صورت گرفت.

در ۲۱ فروری اولین روز بعد از عید (تسکا) مسابقه سالانه که عبارت از پرتاب توپ فلزی بود که (شل) Shill نامند صورت گرفت. این توپ به اندازه توپ

تینیس است که هر طرف آن بطور غیر منظم تراش شده است. عموما در رخصتی های عمومی با آن بازی می نمایند. عقیده داورند که این یکی از آن دو توپ است که

((ایمرا)) حینیکه دنیا را خلق میکرد ساخته است. توپ دیگران زیر سنگی در وسط چشمه آب بالای تپه دهکده مدفون است. گفته شده است که در زمانه های قدیم به

آن یک طوفان آب این دو ((شل)) کشف شده است و بعضی قبایل کام آنرا محتر-مانه و محفوظ نگاه داشته اند زیرا مستقیما الهام گرفته بودند که این دو گلوله چیست و برای چیست؟ در فرصت حالیه ((چندلو)) برادر ((دبال)) موظف به نگاهداری ((شل))

است. در جریان سال در مکانی خارج بالای بستی از گندم حفاظت میشود. در چنین فرصت ها که (شل) آورده میشود، یک بز قربانی میشود و (جست) انتخاب شده حضور بهم میرساند.

این گلوله بازی و پرتاب کردن آن روی بامهای وسیع و مستحکم که به یک سطح مجاور قرار داشته باشد و گنجایش تماشاچیان زیاده را داشته باشد صورت میگیرد.

* کلمه (شل) شباهت به همان شل دوپره و تیز دارد که در تاریخ ییقی آمده است.

چه هوا خوب باشد چه خراب مسابقه به حال بر گزار میشود. جوانان قوی و تنومند و باهمت و بسی تماشاچیان به جای های مخصوص و معین که علامه گذاری شده اجتماع میکنند. گلوله فلزی (شل) با یک گام تیز به جلو پرتاب میشود هر یک غوغا کنان هر اندازه که دور بتواند (شل) را می اندازد. تماشا چنان فریاد میکنند:

(انشت - انشت onsht-onsht)

یعنی (یا معبود بلند - یا معبود بلند) این فریاد ها برای آنست تا مسابقه کننده گان بیشتر مهیج شوند و تا قدرت نهائی خویش را بکار برند. جوانیکه در بین همه قهرمان میشد همه باهیجان به جبر برایش (شمیش) shamish

یعنی احسن! آفرین! میگفتند. وظیفه قهرمان بود که ضیافت را ترتیب بدهد و حق داشت که (شل) را تا سال آینده نگاهداری حفاظت نماید. چنین واقع شده که جوانی پنج بار قهرمان شده و دیگر را از جهتی اشتراک نتوانسته است که توان دادن ضیافت رانداشته است. از دیگر دهکده ها نیز در این مسابقه اشتراک میکردند. در صورت قهرمان شدن مکلف به دادن ضیافت بودند اما اجازه نداشتند.

(شل) را با خود ببرند. وقتی را برتسن به آنان اظهار داشت که در کشور او برای قهرمانان جایزه داده میشود جوانان چنین رسم و رواج را قابل قبول نداشتند و استدلال کردند. که چون (ایمرا) به شخص بازوی توانا اعطا میکند لهذا وظیفه قهرمان است که به افتخار (ایمرا) ضیافت بدهد پرتاب (شل) یک رسم و رواج قدیم است و گفته میشود تمام قبایل کافرستان آنرا به عنوان ستایش (ایمرا) رعایت میکردند و آنرا (شیلاریگاجار می نامیدند. Shilarigajar ۴- عید مارنما Marnama

این عید قبلا در صفحات قبلی به ارتباط معبود نیرمالی توضیح داده شده است.

۵- عید (دوبان) Duban عید بزرگ سال پنداشته میشد. در این عید - اسم پرستش ماهرانه با تشریفات کسالت آور صورت

میگردد در ۱۸۹۱ از ۱۹ مارچ شروع و والی ۲۹ مارچ دوام کرد. در روز اول هیئت (اوریر) Urir و رئیس آن (جست) برای تمام سال انتخاب

شد. در ۲۹ مارچ رقص منظم در (گروما) Groma برپا شد. ملا زمان نیز اشتراک کردند رقص بطی دسته جمعی دورا دور اندرون عمارت با سرانیدن سرود ها صورت گرفت. مهمترین روز آن ۲۵ مارچ بود. بروز ۲۶ مارچ رقص های منظم به افتخار (ایمرا) و معبود کوچک دیگر اجرا شد. روزی های ۲۸ و ۲۹ مارچ رقص ها - سرود ها و ضیافت ها - افتخار رجال بر جسته به عمل آمد.

۶- عید (از هیندو) Azhindra دوششم اپریل بر گزار شد. در آن رقصی صورت گرفت. بطور دسته جمعی به تپه گامدیش به زیارتگاه رفتند. ((بگیش)) و

((دزهی)) Duzhi با سنگ های عمودی کنار دریا نزدیک

دهکده (ارمیر) Urmir نمایش یافته بود. مقررات تحریم در این

عید اینست که هیچیک کنش Kaneash السی عید (دیران) Diran

ازدهکده خارج شده نمیتواند. بعد از آنکه یک تر گاو به اختصار (بگیش) و یک توبز

گلان برای (دزهی) Duzhi قربانی میشد همه دسته جمعی به بازی (الوت)

Alut می پرداختند الاشه های حیوانات پوست میشد و به قطعات

تقسیم میشد و هر مرد آنرا با خود می برد. بازیهای بسیار دیگر جداگانه صورت میگرفت.

((اوتاه) رهبر بزرگ مذهبی و ((دبال)) به اطراف و دورا دور ازدحام میکردند و

یکطرف را انتخاب میکرد. گهن سالان و سیهالای برای مسابقه کننده گان کف میزدند.

سپس در غیافتی اشتراک میکردند و در آن به خوردن غذایی اقدام میکردند که از جگر

و پارچه های خورد حیوانات قربانی شده جمع شده بود با پنیر و دنبه پخته تهیه شده بود

مراسم دیگری از زیارتگاه (بگیش) دوحا لیکه (دبال) با جمعیت دهکده میسراید

صورت میگردد.

بعد از آن جوانان در مزرعه گندم بیک قطار صف می بندند و سنگ پرتاب میکنند. این

مسابقه در اکثر مراسم معمول است. بعد از ختم بازی در حال سرودن به گامدیش

مراجعت میکنند.

۷- عید دژان: Diran در ۹ ماه می بر گزار میشود. در این عید کنش ها

Kaneash اجازه دارند دهکده را ترک بدهند. و طبق میل خویش

هر جا که خوش داشته باشند بروند. همچنان در این روز است که بطور دسته جمعی بالای

تپه گامدیش در معبدی مسی و ولسه که مجسمه (ایمرا) قرار دارد. زیارت

به رهبری (اوتاه) به طور منظم صورت میگیرد. (اوتاه) به وقفه ها شاخچه های بته

صنوبر را در کاسه چوبی مملو از آب فرو برده و به هر طرف می پاشد و فریاد کتان

(سوچ - سوچ) یعنی پاک شو پاک شو میگوید در حالیکه سرود خوانی Debilala

با سرودن سرود نیایش (ایمرا) را ستایش میکند

و دیگران در سرودن او را همراهی میکنند. در این سرود خوانی ها دهل و نی نواخته

میشود. همینکه به زیارتگاه (ایمرا) رسیدند با تشریفات خاص یک گاو قربانی میشود

به تعقیب این همه قدری بطرف شمال حرکت میکنند و یک بز را در (کیتارگل)

Katirgul

به افتخار بگشت قربانی میکنند. در آنجا هیچ نوع معبدی وجود ندارد. عقیده چنین است که قربانی از فضای دور به معصداها میشود. در این فرصت قربانی از توسط رئیس شورای Urir jast دهکده توزیع میشود. در پایان هر یک به بازی تیر اندازی خویش را مسرور میسازد.

۸- عید گردولو: Gerdolow بتاریخ (۵) جون برگزار میشود. احتمالاً

اهمیت ثانوی داشته باشد. رابرتسن به نسبت به اینکه در این فرصت به کامدیش نبود. لهذا موفق به ثبت گزارش این عید نشد.

۹- عید (بتیلو): Patilo در (۳۰) جون در ده بالا و ده پایینی

هنگام شب با رقص و سرود برگزار میشود. این رقص ها به افتخار (ایمرا) یا دهل اجرا شد. منظره به انتها درجه تماشائی بود مثل اینکه رقص کنندگان از یک فضای تیره در محیطی منور از روشنائی آتش ظهور کنند.

۱۰- عید (دیزاندو): Dizanedu به روز (۹) جولائی تصادف میکند. دو روز

قبل از آن مردان و بچه ها از هر طرف در جمع آوری پیرو روغن تلاش میورزند. شبان خانه ها سبمی به آنان می دهند. ساعت دو مردان دهکده کامدیش به معبد دیوانی میروند دو راس بز را قربانی میکنند پنیر و کلمچه هدیه می دهند. سپس همه به معبد (گیش) میروند. خرمنی از پنبه های لذیذ روی تختی از چوب هوار می شود. ووق های نازک معور از آن بریده روی شاخه های Cedar با کلمچه و روغن می گذارند و مراسم پرستش و مناسک مذهبی را به پیشگاه (گیش) اجرا میکنند.

همینکه این تشریفات به اتمام رسید مردم گروه های جدا گانه را تشکیل دادند. پنیر ها و گوشت بز نیز به خوراک های مساویانه تقسیم شده. با شاخه های سبز هر خوراک بسته شده و در بین دو طرف بزرگ پخته شده زنان هر یک از خانه های خویش نان آوردند و سر انجام به یک قطار دور ایستاده در حالیکه مردان اقارب شان سر تا سر با خویشتن وقت را بغوش می گذشتانند. تشریفات مذهبی منظم دیگری توسط (اوتاه) نیز بر گزار شد. قبل از آنکه مابین مراسم مذهبی شروع شود (شاهرو) خادم رهبر مذهبی به دعوت میران پنجره معبد (گیش) را عوض میکنند. این پنجره در بالای زیارتگاه بالی می ماند تا اینک (شاهرو) در شروع سال آنرا بر دارد. رقص دیگری در میدان رقص توسط اهال بالا و ده پایین به روز (۱۱) جولایسی

بعل می آید. این رقص آهسته است و آنر (پرم - دم - نات) Prem-Dem-nat

گویند. روز بعد تمام اهالی دهکده در میدان رقص پایین تر گرد هم

جمع شدند تا رقص که بنام (ستری لی نات) strillinat یاد میشود اجرا نمایند

دور نمای آن یکی از بهترین مناظر کافرستان را تشکیل میدهد.

Groma

تعداد تماشاچیان به حدی بوده که فضای میدان رقص

تحویل آنرا نداشت! رقص کننده گان که همه آن جست ها با سه خانم

رقاصه بودند. با البسه پر از زرق و برق خویش صاف بسته بودند. در این عید

رسم و رواج اینست که اهالی بالا ده و پایین ده یکدیگر را سال در میان دعوت

نمایند. یک جهان خوشی حکم فرما میشود.

کوچکترین شوخی در آن راه ندارد. در این فرصت که کافران جمع میشوند. و به

سپورت اقدام می نمودند. بعضی جنگ ها واقع میشود که در آن استعمال قهه مجاز

نبود. و بر یکدیگر با چوب شاخ درختان حمله میکردند در لحظاتی که جنگ

جدی میشود، خانم ها با قدرت و شجاعت فوق العاده شوهران خویش را از جنگ با

برادر های شان مانع میشدند و آنان را خلع سلاح میکردند.

این بر خورد ها جنبه شوخی دارد. رهبر بزرگ و یا رئیس شورای دهکده که همه

به او بسیار احترام دارند. به عجله بیرون جنگجویان حضور می یابد و به آنان سخن

رانی میکند. هر گاه تنبیه و نصیحت خود را موثر نیافت، خودش به انتهای خشم

درازدام داخل شده و مانع چوگان بازی میگردد. همه زنان تمام روز آفتابی شاهد و گواه

چوگان بازی هستند. چنین به نظر میرسد که ایشان در چنین روز در گرفتن مردان

برتری دارند.

۱۱- عید (مونز یلو): Munzilo - در (۱۷) گشت

۱۸۹۱ بر گزار شد. چند روز دوام میکند بیشتر به افتخار معبودانی چون (گیش) و

(دیزانی) مناسک مذهبی بر گزار شد.

این عید شامگاهان

۱۲- عید (نیلو): Nilu

(۴۷) سپتامبر آغاز یافت. به روز (۱۸) سپتامبر بچه های بین سنین (۶ الی ۱۲) ساله

یگان اجرا کننده گان مراسم بودند. بعد از ظهر چهار بچه انتخاب میشود و توسط

خویشاوندان علاقه مند آنچه آرایش ایجاد کنند آنان را ملبس میسازند. بعد از آنکه

این بچه ها رقص را انجام دادند (ایمرا) مورد پرستش قرار میگیرد بدون آنکه

حیوانی قربانی شود. در هنگام شب آتش دیگری فروخته میشود. به روز (۱۹)

سپتامبر مردان به وقفه ها به افتخار (گیش) و (دیزانی) و دیگر معبودان میرقصند و می-سرایند بایک دوره رقص به افتخار (گرومی) مراسم ختم میشود. در بامداد بطور دسته-جمعی برای تمام معبودان قربانی صورت میگیرد (۱۰۴). در نسخه قلمی (ارز) درباره پنج عید بزرگ که همه ساله در کافرستان برگزار میشد چنین توضیح داده شده است.

۱- (گیش نموچ): Gish-namuch

بهار بر گزار میشد و هزده روز دوام میکرد. در جریان پانزده روز اول در شب هنگام موزیک نواخته میشد. هدف آنان پرستش و خدمت گذاری به مجسمه گیش و تجلیل از ورود سال نو بود. در جریان پانزده روز اول شب هنگام موسیقی می نواختند اما در جریان سه روز اخیر صبح وشام در میدان رقص که قبلا آنرا آماده کرده بودند میرقصیدند. در این رقص رجال بزرگ سهم می گرفتند. همچنان (دبال) آنان نیز یکجا با آنان میرقصید و در پرستش آن مجسمه خطابه می ایراد میکرد.

همه مردم بهترین لباس های خویش را می پوشیدند. اما مردم عوام و غربا اجازه نداشتند در این رقص سهم بگیرند.

۲- عید (نیلون): Nilon

از عید (گیش نموچ) میگذشت عید نیلون فرامیرسید که در عین شدت گرمی مدت بیست روز بر گزار میشد. در جریان دو هفته اول بعد از طعام شب می رقصیدند و می سرودند و این در حقیقت امر یکنوع عبادت بود. این عید به افتخار همه معبودان در میدان رقص بعمل می آمد و عبادت بشکل نمایش موسیقی در می آمد. در جریان این عید مقرراتی درباره لباس پوشی نبود لباس عادی کافی بود.

همچنان مقرراتی درباره اشتراك كنده گان وجود نداشت هر كس میل داشت میتوانست در آن اشتراك كند. همینکه دو هفته میگذشت مدت چهار یا پنج روز بر همدیگر

آبی می پاشیدند عینا همان طوریکه هندوان در عید مقدس Holy-festival

خویش بر همدیگر رنگ می پاشند. در سه روز اخیر پگاه و بیگاه

در میدان رقص جمع میشدند. و خوب میرقصیدند. ثروتمندان بهترین لباس شان خویش را می پوشیدند. این هم بحیثیکه عبادت در برابر بتان شان دانسته میشد. علاوه بر آن هر کس غذا های لذیذ بخانه خویش می بخت و به همگان توزیع میکردند.

۳- عید (ایشتری - چال - نات): Ishtri-chalnat

این عید پنجاه روز بعد از عید نیلون برگزار میشد که به روز های اخیر تابستان

تصادف و مدت سه روز دوام میکرد صبح وشب مانند عید (نیلون) می رقصیدند و

طعامهای لذیذ می پختند و آنرا توزیع میکردند

۴- عید گیش: - Gishe این عید صد روز بعد

از عید ایشتری - چال - نات بر گزاری میشد و دوازده روز دوام میکرد. در جریان هفت روز اول مردم شبانه میر قصیدند. بعد از آن پرو هفتم همه به سراغ غذا بیرون میرفتند. جهت زدودن عفونت چوب صنوبر با خوبی داشتند روز دیگر شاخچه های درخت عرعر Juniper را می شکستند و با آوردن این شاخچه ها

بخانه عفونت را می زدائیدند. شام روز چهارم قرص های نان می پختند که هر کدام آن ده سیر وزن * داشت. آنان این نان را بنام معبود (مان) می پختند. در شب بعد از ساعت دوازده در هر خانه بر روی قرص نان قدری روغن و غیره می انداختند سپس قدری روغن در شاخچه های عرعر و چند پارچه از این نان را بر روی آتش می انداختند و پرستش میکردند و نام معبودان خصوصا آن معبود یرا که بنامش نان پخته بودند یاد

میکردند. و قتی که نان را می خوردند اشکال و اشکی از قبل گاو - بز - گوسفند و غیره را از شاخچه های بید می ساختند از این شاخچه ها مجسمه شبان را نیز می ساختند. مفهوم اشکال چنین است: این رمه های ماست و این شبانان اند، سپس این اشکال را در جایی که

قبلا تهیه دیده بودند می گذاشتند پیش دروازه رف ها می ساختند و مجسمه ها را بالای آن می گذاشتند اراده شان عرض حال به معبودان بزرگ بود. از مجسمه ها التماس میکردند که آن نوع رمه برای شان اعطا نمایند که به آن مجسمه ها شباهت داشته باشد. بعد از آن هر یک به دیوارهای خویش اشکال اسپ - گاو - بز و غیره را برنگ سیاه که در جریان دوازده روز جمع آوری نموده بودند نقش میکردند هر کس به اساس رتبه خویش و به اساس عرف و عادات دیرینه این کار را اجرا میکرد. به روز پنجم شاخچه های را که قبلا جمع آوری نموده بودند قطع میکردند. این دسته های شاخچه ها را بطول (۱۵ الی ۲۰) فوت برای هر مرد جداگانه ترتیب میدادند. برای زنان و اطفال دسته های به طول (۶ الی ۱۰) فوت تهیه میکردند. دسته های شاخچه به نام هر یک مرد و زن و طفل ترتیب میشد. زنان باردار بنام طفلی که هنوز بدنیا

* در نورستان تا جاییکه نگارنده اطلاع دارد ترازو وجود ندارد لهذا وزن نیز وجود ندارد. خرید و فروش بین مردم به پیمانه صورت میگردد. فهمیده نمیشود که این سیر مروج کدام منطقه است و معادل چه وزن است احتمالا یک سیر معادل یک خورده باشد که در قندهار فراه و نیمروز نیز هنوز معمول است.

نیامده بود نیز دسته ترتیب میداد. این دسته‌های شاخچه در هر خانه نماینده‌گی از هر شخص میکرد. بعد از اینکه این دسته هاراتبیه کردند انجام های شاخچه های باقی-مانده را توسط شاخچه های کوچک صنوبر می‌بندند و آنها را می‌سوزانند. در شب نخست ضیافت ترتیب میدهند. بعد به منظور پرستش برای هر معبود قرصی از آنان می‌پژند. نصف شب برای معبودانیکه نان پخته اندبه اداییکه قبل از ذکر شد عبادت میکنند. اما بیاد داشته باشیم که در این عبادت برای معبود (مان) قرصی از نان پخته نمیکند. بعد از انجام عبادت همه می‌خوابند. ساعت سه شب از خواب بر می‌خیزند. نخست لباس های نفیس بر تن میکنند. اولتراز همه (دبال) دسته شاخچه های کوچک را به آتش اندازد و بیرون میرود و به صدای بلند (سوچ - سوچ) میگوید. این گفتنی است که در دعای غیر اختتامیه دین شان مورد استعمال است. بعد از آن برای مدت تقریبا طولانی در دهکده می‌باشند. سپس به سنج مجسمه (دیزانی) می‌روند (دبال) و (پشو) پیش از همه می‌روند و به تعقیب آنان دیگران می‌روند. وقتی که همه جمع شدند با (دبال) و (پشو) به پرستش مجسمه دیزانی می‌پردازند.

(پشو) را حالت بی‌هوشی دست میدهند و معبود از طریق عوصوف رمز سخن میگوید. سپس (پشو) بیان میدارد که شاخچه ها و چوب چه کسی دراز تر بوده است و عبادت او به دربار (دیزانی) مورد قبول واقع شده است.

دسته چوبیکه به آن شخص متعلق بود گرفته به در مجسمه ایستاده میگذازد. دسته های چوب دو الی چهار نفر دیگر را نیز میگیرد.

اما بیش از چهار نفر را نمیگیرد. علاوه بر آن (پشو) نوعی هدایا را که از طرف معبود قابل قبول است توضیح میدهد.

در این فرصت (دبال) و تمام مردم دست بسته ایستاده میشوند از پشورو معبود التماس میکنند. در حضور او مردم نیاز ها میکنند و از طریق (پشو) جوابهای خویش را میگیرند. بعد از آن به هوش می‌آید و تقدیم هدایا برای این مجسمه به اتمام میرسد. مردم و جایب و هدایا، خویش را که بالای شان تحمیل شده است تقدیم میدارند. در این مدت همه زنان بدون آلات موسیقی میسرایند و هنگام فجر به منازل خویش مراجعت میکنند تا اینکه مردان بر گردند به میدان رقص میروند و میرقصند. مردان در مراجعت به میدان میروند و با اله های موسیقی یکجا با زنان میسرایند و میرقصند می‌نوشند و میخورند هنگام غروب به خانه های خویش بر میگردند و عید شان به پایان میرسد. هفت روز بعد از این عید هر یک تمثال مواسی و شبانان

را از چوب بید میسازند و هر کس بخانه‌های خود معبودان خود را می پرستند و آتشی می افروزند و آن تمثال ها را به آتش می اندازند. این عید در زمستان بر گزار میشود. و مانند عید (دیوالی) Divali هندوان است.

۵- عید (مرون): Munvon Marvon این عید در شروع تابستان بر گزار میشود یعنی در آخرین روز ماه (چه یست).

چای Chait بیست روز قبل از نخستین عید برای یگروز است. در بامداد زنان غذا تهیه میکنند. در حوالی ساعت ده صبح غذا را به قبرستان می برند. در آنجا قدری غذا - آب - شربنی و غیره به مجسمه های نیاکان و اقارب خویش پرتاب میکنند و به عقیده اند که به توفای میرسد. باقی غذا را بین خویش تقسیم میکنند.

درواه باز گشت به سوی خانه بالهن غمناک میسرایند. و تکیه به دهکده رسیدند به میدان رقص میروند سرود های تمسخر آمیز میسرایند زنان از میان آن احساس شرم میکنند. بعد مردان نزد زنان رفته معذرت میخواهند. سپس زنان بخانه میروند و طعام صرف میکنند.

مردان لباس رقص را می پوشند و به میدان رقص میروند و با موسیقی رقص ها میکنند. آنان برای پدران و نیاکان خویش می سرایند طوری که در هنگام مرگ برای مرگ برای میت می سرودند. و ارثا توفای که سرود برای شان سروده میشود. شیر و شراب و انواع میوه جات می آرد و بین خویش تقسیم میکنند. پندار شان اینست که مشروبات و میوه جات به نیاکان که ایشان نام برده اند میرسد علاوه برین اعیاد کوچک دیگر نیز دارند که شرح آن بطول می انجامد (۷۹).

رقص :- ما میدانیم که در جهان گمن هر دو نوع رقص وجود داشت یکی مخصوص مراسم مذهبی و دیگر دنیوی برای خوشگذرانی.

این حرکت بدن آدمی را نیروی سحر و جادو خوانده اند و معتقدات گمن چون این (بکچوس Bacchus در مراسم دلف Delphes که معروف به اوژی Orgies های مقدس است نقش مهمی داشته است و علاوه بر آن در یونان باستان رقص بخش تعلیم و تربیه ملی را تشکیل میداد.

* در زبان های کاتی - وایگلی واشگون رقص را (نات) Not

گویند. به نظر مورخن سترن احتمالاً کافران این کلمه (ناچ) را از زبان

هندی به عاریت گرفته باشند. (رک ص ۶۲) Report on a Linguistic Mission to Agughamitan. Narway.

(درودا) Veda رقص یکی از خصایل (شیوا)

بود و او را سلطان رقص Natraja خوانده اند.

نزد اهل تصوف چون طریقه مولوی نیز دیده میشود.

در نورستان قدیم یکی از ارکان مهم مذهب کافری و رمز ستایش و قیایش در برابر معبودان و نیاکان آنها رقص بود.

از توضیحات رابرتسن چنین ادراک میشود که خمیر وجود کافران را با نیروی رقص مشتمل کرده باشند! نگارنده حین سیاحت در نورستان این واقعیت را در بین جمعیت های هرده که به خوبی و درستی احساس کرده است. موج هوس رقص هنوز اندام پیرو جوان نورستانی را تحریک می نمود نشاط زنده گی را گاه و بیگاه در روح و روان آنان تجدید میکرد.

شاهد این رقص ها واقعا در دره های زیبای هندوکش روی بام های منازل بسیار تماشایی بود. در دهکده گوشتوز شبی یک تعداد جوانان روی بام آتش بزرگی افروختند و در اطراف پابرهنه رقص (الوگولوگ) Alogolog

را اجرا کردند رقصیکه در آن نقاب شیرابه رخ کشیده بودند. با آله های موسیقی چون دهل و توله همراهی میشد. این رقص فولکلوریک با سرود ها و کف زدن های تماشاچیان بسیار هیجانی تر میشد.

رابرتسن مینگارد که رقص به پیمانه زیادی در زنده گی باطنی و روحی کافران دخیل است نوعی از تمرین مذهبی بوده برگزاری آن تماشا گردنی و ساعت تیری است امکان دارد رقص خالص غیر مذهبی وجود نداشته باشند. در کشور های شرقی مراسم دینی اقتدر با رسوم و عادات مردم آمیخته است که بعضی اوقات ناممکن است آن دورا از هم تفکیک کرد و این امر در رقص های کافران صدق میکند. در فرصت های که برازنده است از رقص های ذیل نام برده است:

۱- رقص های جست ها در برابر معبودان.

۲- رقص های مخصوص برای نیاکان برجسته (برای پرستش جد قهرمان)

۳- رقص های قاتلان برای شکر گذاری در برابر (گیش) معبود جنگ.

۴- رقص های زنان در برابر معبودان در مواقعی که مردان در تاخت و تاز مصروفند

۵- رقص های مراسم سوگواری میت.

۶- رقص های که در مراسم برافراشتن تمثال نیاکان اجرا میشود.

رقص ها مطابق موسم در دو محل اجرا

میشد یعنی در (گروما) Gromma (طاق رقص) و یادرفضای آزاد در میدان رقص که قبلاً تذکار رفته است. (گروما) یک ساختمان بزرگ مربع شکل بود که اندرون آنرا دو قطار ستون پایه ها استوار نگاه میداشت. در مرکز آن آتشی بزرگی فروخته شده موسیقی نوازان در شرق عمارات جا و موقع میگرفتند.

در مقابل آنان در کنار آتش رهبر بزرگ مذهبی با لباس های فاخر می نشست و بطرف راست و چپ وی (پشور) و (دبلال) می نشستند.

سه دوره رقص به افتخار (گیش) اجرا میشد. به همین ترتیب برای هر یک از معبودان آخرین رقص را برای معبود

(گرومی) Krumay اجرا میکردند.

رهبر مذهبی قبیله کام یک رقص مشهوری بود. در جریان رقص بسیار تند اینطرف آنطرف خود را طوری حرکت میداد که اندک حساس میکرد از پا تا فرق سر در اهتزاز است و بسان ماشین موتر سرعت اعظمی را بخود میگرفت.

رئیس شورای دهکده (جست) نیز بـا رهبر بزرگ مذهبی میرقصید قدم او حرکت نا منظم داشت با نوک پنجه پا ضربت سوم دهل را اشاره میداد و قتیکه (اوتاه) حالت رقص را بیشتر موج میداد او بطرف آتش حمله میکرد. آنان با تبر های مخصوص * میرقصیدند یکی از جست ها انجام دسته بتر را با دو دست گرفته بالای سر خود پس و پیش چرخ میداد.

در رقص های که برای (ایهرا) و (دیزانی) و دیگر معبودان بر گزار میشد آهنگ و صدای توله ها مست تر میشد و تنها رقص کف میزدند نه حضار بعضی اوقات بطور خستگی ناپذیر به خاطر معبودان بزرگ به صورت مکرر میرقصیدند در انحال به مهمان بالبخند ملیح می تگرند. آداب اینست که در مقابل

(شمیش) Shamish یعنی (احسنت - آفرین) گفته

شود. اما رقصیکه برای معبود (گرومی) اجرا میشد بی معنی و احمقانه و چهره ها فاقد عاطفه جلوه میکرد گویی چهره های تمثال چوبی نیاکان را به خود گرفته اند. رقص های (پشور) ها تضاد شگفتی را نشان میداد.

کامدیش این گاهن با کثیف ترین لباس و بدون کفش رقص ظاهر میشد. خوشی خود

را قو، قو، کنان نشان میداد و وانمود میکرد که شراب قالد آمده است. در جریان رقص های گوناگون تظاهر میکرد که یک پری را دیده است و با حرکات مستغیر آمیز ساعت مردم را تیر میکرد.

از طرف دیگر (دبال) به سنگینی و مودبا میرقصید بعد از یک دوره رقص برای (گیش) به نوبت هر یک معبود را با سرود هاستایش میکرد.

اکثر چندین زن و گاهی جمعیت زیاد زنان در رقص شرکت میکردند جای آنان در اطراف (جست) بود. موی های آراسته نداشتند اما فیه های دختران و کلاه های شاخدار زنانه اندکی وضع آنها را بهبود می بخشید.

زنی فیه ابریشمی به رنگ روشن را در اطراف شاخهای کلاه پیچیده بود عدم کمربند بسته بودند که زیبا جلوه میکرد.

لیکن کسی توجه به رقص زنان نداشت همه به رقص مردان علاقه میگرفتند. رقص های قاتلان به مقصد شکر گذاری در برابر (گیش) طرز جداگانه و متمایز نداشت. در کامدیش هر مرد شجاع که از تاخت و تاز موفقانه بر میگشت خود را به بهترین وجه می آراست تبر رقص را میگرفت و با زنان خانواده خود به میدان رقص میرفت و لباس مقتول را در مذج میدان پرتاب میکرد و در راس قطار زنان برای (گیش) چند دوره رقص را اجرا میکرد. در وقفه ها زنان دانه های گندم را بر سر قبرمانان فراوان میریختند (۸۰).

* از روی قصه ای که مولف کتاب کلاش انتشار داده است اجرای رقص در سوگواری زن تحریم بود: (اوابوگ) چهار پسر و یک دختر داشت. او دفعا مرد. آنان میخواستند در مراسم سوگواری موصوفه برقصند. (ناگاد هار) (کاهن) دفعا برق آسا ظاهر شد و به ایشان گفت:

(با وجودیکه میدانید که رقصیدن در مراسم سوگواری زن ممنوع است اراده اجرا رقص رادارید!)

برای اینکه این تحریم بشکند به یک شرط اجازه داده بود که گوساله را بکشد با خون آن دختر بدن خود را بشوید بعد از آن خود را با آب بشوید. سپس با شراب - بعد از آنکه چند قطره شیر نیز به بدن خود زد دسته ای از سر و کوهی در کنار خود گذاشت کاهن اجازه رقص راداداما امر کرد که (۹) مرتبه مردم را روغن

* رقص های تشریفات سوگواری در بخش نیابرسی بیان شده است از ذکر مکرر آن خود

داری شد. تنها به ذکر یک قصه رقص مردم کلاش اکتفا میشود.

پنج مرتبه گوشت و چهار مرتبه پنیر بخوراند و برای طهارت در بام خانه متواف یک گاو را قربانی کند. بعد از آن وقت عملاً رقص در سوگواری زن صورت گرفت زیرا شرایط آن کمر شکن بود (۸۱).

قربانی: همین که بلویان معتقد شدند که معبودان شان خصلت های انسانی و هوس خوردن دارند و از تقدیم هدایا خشنود میشوند پنداشتند که به کشف حل مشکلات حیاتی فایده آمده اند. یعنی که بدین وسیله میتوانند معبودان را از خود راضی و خوشنود نگاه دارند و حتی با تقدیم هدایا خشم آنها را فرو نشانند و از آنان استعفا برند تا صحت شان را در حال مرض بازگردانند حاصلات زراعتی و مالدارانی را افزون سازند و بالاخره بلای عظیم را از دهکده خویش نابود سازند.

لها تقدیم هدایا مبدأ پیدایش عادت قربانی در بین جوامع ابتدائی گردید. قربانی ها در طول تاریخ همیشه در جمله شعائر مذاهب ابتدائی و ادیان سماوی هر دو وجود داشته است.

در (ودا) * Veda و ادیان هند و اروپائی قربانی عملی نهایت مقدس بوده و یکی از تجلیات اصیل آن که قربانی جهانی است در سرودی موسوم به (پورو سا سوکتا) Purusasukta ذکر شده است.

در نورستان پنیر - روغن * از ماکولات لذیذ معتبر و عزیز پنداشته میشد. احتمال دارد که کافران نخست به تقدیم این مواد - ها پرداخته اند بعد بدستور کاهنان به قربانی بز و گاو مبادرت کرده اند و این عمل را به افراط رسانیده بودند. قاضی غلام الله گوید که در نورستان ضرب المثلی است که میگویند:

* صفت مشخص این مذهب بی ثباتی معبودان و علاقه شدید آنان به قربانی کردن میباشد. قربانی کردن همانقدر که برای قربانی کننده ارزش دارد. برای خدائی که او را احترام کرده و برای او قربانی نمودمانند اهمیت دارد. و معبودان به کمال بی صبری انتظار انجام این آداب مذهبی را دارند (ص ۵۶ مذاهب بزرگ)

* ویدائی ها در هند نیز به معبودان خویش روغن Ajyam

اهدا میکردند. (رک ص ۸۳ ادیان و مکتب های فلسفی هند).

(دی) * را که بسیار به نذر و قربانی آموخته گردی بتو ضرر میرساند.)
لہذا از مفهوم این ضرب المثل چنین ادراک میشود که احساس یک کافر در مورد
قربانی این بوده باشد که هر گاه برای مصیبت خود همواره قربانی نکند به خشمش مواجه
خواهد شد و به او ضرر خواهد رساند! رابرتسن مینگارد: (هیچ چیز مرا بدان
پایه به شکفت نینداخته بود که قربانی کردن لاینقطع برای (ایمرا) و (گیش)
منتجب ساخت. خاصا قربانی معبود اخیرالذکر معبد او به فاصله نزدیکی از خانه من
بود دود آتشی قربانی تقریبا هر روز بلند بود. کشتن (۱۲ الی ۱۵) بز در یک وقت
یک چیز غیر معمول نبود.

در دهکده واهه در معبد (اینندرا) به هرمناسبت یک بز قربانی میشد. قربانی برای
(ایمرا) خاصا از طرف ریش سفیدان و اشخاص با نفوذ هر دهکده بسیار به کثرت
بمعل می آمد. گاهی در موضوعات خاص از قبیل اعاده صحت و شکرگزاری برای
فصل خوب صورت میگرفت (۸۲).

در قربانی ها بیشتر از همه حیوانات بز بکثرت کشته میشود. * تمام فعالیت های

* بزبان مردم کاتی (دی) de معبود را گویند. چنانکه آریانها (قبایل
هند و اروپائی) در هر دو سوی جهان برای خدایان خود نام واحد داشتند ارواح
مقدسه علویه را deva میگفتند و جرمن ها deus
و فرانسوی ها dieu وسلت ها divin
وانگلو ساکسونها divinity یا deithy یکی از کهن ترین خدایان
هند و اروپائی (دیاوس) dyaus که از لحاظ اشتقاق با ریشه دیو div
سانسکریت و (دیس) dis لاتینی خویشاوندی دارد.

* در سر تا سر شرق اوسط و در آسیای مرکزی در زمان و مکان هر دو از دوره های

Middle-Palaeolithic سنگ وسط الی سنگ جدید و عصر مفرغ

bronz و تا کنون آداب پرستش به ارتباط بز به چشم

میغورد. در زیارت های مسلمانان نیز شاخ بز به نظر میخورد. امکان دارد آداب

پرستش بز با توتمی totemie قدیم کوه نشینان

ارتباط داشته باشد. نورستا نیان مانس-نیاکان خویش مار خور و آهو مارکوپولو
راشکار میکنند و طرح شاخهای آن در اکثر آثار هنری آنان حک شده است.

(لونی دو پرم)

اجتماعی - اقتصادی - سیاسی و مذهبی در نورستان قدیم وابسته به این حیوان بود. حتی میتوان گفت که بز جز لاینفک زنده گی آنان بود.

برای اینکه یک خانواده به یک مقام بلند اجتماعی و سیاسی نایل آید و واجیب مذهبی و اجتماعی خویش را انجام داده بتواند سالانه به تربیه یک تعداد خیلی زیاد بز ضرورت داشت.

در دره های هندوکش چرا گاه های خیلی مساعد برای تربیه مواشی وجود دارد خاصاً برای تربیه بز محیط نهایتاً مساعد است.

از طرف دیگر شغل اکثر مردم شبانی بود. لهذا در شروع موسم بهار مراسم بزرگی برای افتتاح چرا گاه بر گزار میشد که در آن به نژد (ایمرا) و (بگیش) استغافه میکردند تا مواشی شان را زیاد کند و قدری مسکه را بروی آتش افروخته ها از چوب سرو کوهی پرتاب میکردند و عقیده داشتند که (ایمرا) آنها به نیاکان متوفای شان میرساند. نیایشی آنان نزد معبودان شان این بود که رمه های شانرا از کلیه آفات نگاه کند. در این مراسم شبانان بهترین بزها و گاو های خویش را قربانی میکردند. هر مالدار از (۲۰ الی ۳۰) بز میکشت و ضیافت های بزرگی ترتیب میدادند و دعا میکردند که: (ما میرویم تا به صحت و سلامت بر گردیم). بعد مرد و زن میرقصیدند و میسروند.

آغاز احیا زراعتی در شروع سال نیز طی مراسمی شبیه به آن بر گزار میشد. البته در اخیر پائیز و قتیکه رمه ها از چراگاه ها به دهکده آورده میشد قربانی ها مکرراً صورت میگرفت.

هر حیوان را که از قبیل بز و گوسفند برای قربانی حاضر میکردند پیشوای مذهبی قدری آب بالای آن میریخت هر گاه خود را تکان میداد عقیده داشتند که معبودیکه آن حیوان را برایش قربانی میکنند قبول کرده است و در غیر آن حیوان متذکره رانمی کشند. *

یونانی ها نیز رسم و رواج مشابه داشتند که از طریق غیب گو آنها برای خویش معلوم میکردند که آیا بز مورد نظر برای قربانی قبول میشود یا نه. هندیان هرگز بز را قربانی نمیکردند تا بعد از پرتاب کردن آب بالای آن خود را تکان ندادند.

* این رواج باندگی تلفوت در هزاره چان برجا مانده است. و آن اینکه بر سر حیوانی بادست تر دست میکشند بعد رها میکنند خود را تکان بدهد. (رکولکلور هزاره) پوهاند شهرستانی

تکان دادن کافی نبود تا مانند سنگ تمامیدن خود را سخت تکان نمیداد و آب را از گوش های خویش خارج نمی کرد.

وقتی که این عمل بدرستی صورت میگرفت بیدارگ از حضار صدای بوسیدن بر می آمد. قربانی در زیار نگاه ها وجود و استعمال شاخه های صنوبر و سدر

Junipercedar راحتا ایجاب میکرد امکان داشت با Juniper

چوب های سدر عادی اکتفا کنند اما استعمال چوب های مقدس صنوبر برای قربانی یک چیز حتمی شمرده میشد. این چوب ها در گامدیش به دشواری

دستیاب میشد باید از فاصله دور آذوقه برداشت. در خانه ها در موسم زمستان چون آذوقه لازمه انبار میشد در باشکلی غلیظه از این درخت ها فراوان است معابد را با شاخه های آن زینت میدادند و دورتمثال نیاکان آنرا پیچ میدادند.

در هنگام قربانی رهبر مذهبی پارچه کتان را درمعد و دور سر خویش می بست. کفش های خود را از پا میکشید دستهای خویش را تا آرنج با آب روغن دار می شست و از همان آب بگوش و بدن حیوان می ریخت آتش می افروخت شاخه های سدر را تکان میداد. سپس روغن آذوقه را به آتش می انداخت. در این هنگام در برابر معبودیکه برایش قربانی صورت میگرفت تضرع و استغاثه میکردند (دبال) سرود های مذهبی را میخواند. (اوتاه) سر بز را کنار آتش میگذاشت و خون حیوان را که در قاشق چوبی (ملقه) جمع کرده بود (سوج) گویان پاش می داد و دیگران (یسی یا ماچ) i-iwamach میگفتند.

بز و بزغاله در بام خانه نیز بکثرت قربانی میشد اما گوسفند را سزاوار قربانی نمیدانستند. *

در وقت قربانی کردن بز گاو و ماده گاو عین تشریفات صورت میگرفت لیکن سران حیوان ها به آتش گذاشته نمیشد. کشتن حیوانات با بز کوچک صورت میگرفت یعنی یک ضربه در عقب شاخهای آن می زدند بعد فوراً حیوان مذکور را پارچه، پارچه میکردند. هر کس به قطع کردن بز و گوسفند بادت می ورزید اما گاو توسط غلامان پوست و قطعه قطعه میشد.

مراسم قربانی و تقدیم هدایا در بین مردم پارون (که معروف به سفید پوشان اند) با

* این تذکر را برتسن به دره پارون صلیق نمیکند زیرا در این دره ربه های گوسفند بکثرت وجود دارد و محیط بسط نیست چونکه درخت بلوط در آنجا نمی روید.

مراسم قربانی قبایل سیاه پوش از بعضی جهات اندکی در جزئیات فرق داشت. مثلاً (اوتاه) تنها به اتفاق (دبلال) تمام مراسم قربانی را اجرا میکرد و عوض تلفظ کلمه (سوج لفظ شوا) shoo را استعمال میکرد.

قبایل (دی) خوش داشتند خون بـز قربانی شده را به پیشانی خویش بمالند. بعضی اوقات کافران معبود خویش را فریب میدادند: و برتسن از مریضی پسریک کافرحکایت میکند که به اثر مرض چیچکه مشرف به مرگت بود. بعد از آنکه (چه را) Chara یک گاو را برای (ایمرا) بفرض اعاده صحت فرزند خود قربانی کرد به اثر فال (پشور) (کاهن) دریافت که معبود (بگیشـت) برای این منظور سه شاه بز اعلی را برای قربانی میخواهد.

(اما چه را) Chara بامعبود چنه میزد که بعد از آن که فرزندش

صحت یافت این هدایا را تقدیم خواهد کرد. (۸۳)

مراسم قربانی قبایل کلاش با مراسم قربانی نیاکان نورستا نیان چندان فرقی ندارد کلاش ها نیاکان نورستا نیان را اجدادشترک خویش میدانند. * نویسنده کتاب کلاش مینگارد. که همینکه دست های خویش را برای اجرای قربانی شستند به هیچ چیز دیگر دست نمیزنند حتی به بدن و البسه خود در اجاق آتش افروخته میشود و شخصی با طهارت شاخچه از سرو گوهی را فروخته دور آتشدان بشکل دایروی چرخ میدهد بعد دور مذبح چرخ میزند و شاخچه را به آتش می اندازد.

در این هنگام یک (گادیره) Gadera (شخص بزرگ)

نیایش ذیل را مختصر بجا می آرد:

ای (سجی گور) Sajigor * بزرگ با فراوانی به حضور تو می آیم

از تو آرامش زنده گی را نیاز میکنیم.

خانواده ما را افزونی بخش. برای ما ثروت فراوان ارزانی ده. بتو قربانی های زیاد اهدا خواهیم کرد. ما را از نا خوشی ها نگاه کن. ما مردمان بیچاره تو هستیم.

* قبایل کلاش هنوز معتقدند که معبود بزرگ شان (بلومن) Balumain

در باشکل نورستان زنده گی میکند و از دوه های کلاش سال یکبار دین میکند.

(ص ۱۲۶ کلاش وک)

* یکی از معبودان حکمرمای قبایل کلاش.

سازا خوشبخت و قوی داشته باشی. مگدان منگدان به دره جای ما نزدیک شوند.
در جریان این نیایش هر گاه حیوان عورتاگان داد چنین می پندارند که معبود
قربانی را قبول میکند و همه حضار فریاد خوشی بلند میکنند و فی الحال قربانی صورت
میگیرد و خون حیوان را که در چینه است با اردو دست خویش میگیرند نخست آنرا
به آتشدان میریزند و بعد از آن به مذبح - من خون پاشی قبل از آنکه سر حیوان
از تنش جدا شود صورت میگیرد.

نظر به عقاید قبایل کلاش بز از جمله حیواناتی است که نزد معبود (مهادیو)
Mahadeo محبوب است. بدان نسبت که این حیوان
دایمتر قربانی میکنند. این معبود چهره ندارد لهذا شکل سر بز را در دروازه جای
منازل و طویله ها حکاکی میکنند.

کلاش ها معتقد اند که معبود (پرلایا) Praba

مانند دیگر معبودان نیز از کافرستان ظهور کرده است.

داستان قربانی قبایل کلاش به اوتیله معبود (پرابا) جالب است.

(در زمانهاییکه قبایل کلاش در کافرستان زندگی میکردند معبود (پرابا) در (مجم)
زنده می میکرد، به اساس عرف و آداب مذهبی مردم برای او بز قربانی میکردند.
اما آنان ثروتمند شدند و لا مذهب شدند عوض بز سگ را قربانی کردند. تنها
یک زن پیر و فقیر با نوازه اش با وجود تنگدستی و فقر هنوز به (پرابا) احترام
داشتند. پس با وضع غمناک و نوحه آگهی استفسار کرد که به افتخار (پرابا) چه را
قربانی کند. مادر بزرگ به جواب گفت: احتیاط کن مخصوصا سگ را قربانی نکن
یک بزغاله بخور آنرا قربانی کن.)

شب هنگام برای بچه ندری رسید گس می گفت: (این دهکده از دست (پرابا) نجات
داخواهد خد. لاشب به خانه باشید دروازه خانه خود را محکم به بندید و به هیچ
صورت آنرا باز نکنید حتی اگر صدای سلاوا بشنوید.)
دنیا تاریک شد زمین به لرزه در میامد و طوفان شروع شد بعد از یکساعت
شیب جوانان دهکده ویران شد و از بین رفت.

* فراد کلدر دایرین گوتل مذکور در (مجم) نام دارد که پس از آن معبودان

به (نوت ده) رسید.

مادر بزرگ و نواسه به دهکده (بیوس) جترال مهاجرت کردند. در راه مادر بزرگ تشنه شد و نواسه مشک را از چشمه پر کرد. بار دیگر در گردنه (دورک) بین (بیر) و کافرستان ظاهر شد و تیرنیرومنه خود را پرتاب کرد و امر کرد که در هر جا که تیر ها اصابت کرد معبد (پرابا) بشالی (خانه تجرید زنان نا پاک) و نخستین منزل را آباد کنید.

آنان دستور را اطاعت و بجا کردند اما آنجا قبل از اشغال شده بود بچه پلانی طرح کرد و در مزرعه ادرار کرد. مالکان به قهر شدند اما آنان به دادن طلا زمینداران را آرام ساختند و عوض جنگ زمین های بسیار آنان را خریدند و شکرانه (پرابا) را بجا آوردند. از روی استعمال کلمه (سوچ) یعنی پاک که در موقع پرتاب خون قربانی استعمال میشد و هم از خلال یک داستان مردم کلاش چنین بر می آید که در ذهنیت مذهبی کافران قربانی مفهوم طهارت را داشته است و از طریق قربانی بود که یک کافر خود و محیط زیست خویش را پاک می نمود.

خلاصه داستان چنین است:

(در ابتدا معبودان - فرشتگان و انسانها یکجا در طبیعت با حیوانات و نباتات زنده می میگردند و سخن یکدیگر را می فهمیدند انسان از عقل و دانش عالی برخوردار بود. از روی تقویم بطور دقیق میدانستند که چه وقت در آینده به کدام امراض مبتلا میشوند و تاریخ دقیق روز مرگ خود را میدانستند این بصیرت و ذکا آنقدر آنان را استوه می آورد که لاینقطع در غم و اندوه بودند و زنده گی برای شان سخت دشوار شده بود. از جانب دیگر معبودان از بعضی اعمال بشری بدگمان شدند.

لذا معبودان مجلس کردند و فیصله کردند که عقل عالی را از کلمه آدم بیرون کشند و زایل کنند. لذا معبودان مکنونات را از آدمی کشیدند. اما به زودی دیده شد که مردم فهم و ادراک پاک و نا پاکی را از دست دادند لذا لازم افتاد که بار دیگر انسان ها از طریق (دهار ها) (کاهنان) معنی آرا دوباره بیا موزند.

مردم دوباره آموختند که زنده گی در گمانات به پاکی استوار است. داستان دیگری از مردم کلاش که به پاکی ارتباط از رویان این آنقدر در بین بعضی بی ارتباط نیست چنین است:

(مردی شبان بادیگر شبانان به چراه ماه برفت دخترش از او را همراهی میگرد. موصوفه عاشق یکی از آن شبانان شد و با وی عشق بازی نمود. آنان فراموش کرده بودند که چراگاه ها محل های پاک است و اجرای اعمال جنسی در آنجا ممنوع است. معبودان به مشاهده این منظره به خشم و قهر شدند و توفان وحشتناکی را بر پا

کردند. دختر - شبانان - مواسی راسیلاب با خود برد و دره ویران گردید.
از آن وقت به بعد (دهان) عشق بازی را چراگاه ممنوع اعلام کرد. از آن روز مردم
کلاش فهمیدند که مرد ها و اراضی بلندبالا اند و زنان و مناطق پایین ناپاک. (۸۴)

معابد: ما میدانیم که (علامت پرستی) یا توتسم * totemism

یکی از مذاهب بسیار قدیمی مربوط انسان ها قبل تاریخ است. انسان های نخستین
با احترام به معبودان آنچه به عنوان وسیله و نشانه از معبودان را در تخیلات خویش
خلق میکردند و آنرا از سنگ و چوب و یا گل بمیل خویش شکل میدادند. مظهر
معبودان خویش مینداشتند و آن اشکال و مجسمه ها را در محلی خاص میگذاشتند. که
کاهنان انتخاب کرده و ساختمان آنرا هدایت میدادند میگذاشتند. این بت خانه ها بعدا
در جامعه انسانی بنام معبد یاد شلو نخستین زیارتگاه مردمان ابتدائی گردید که
نزد جوامع بدوی از بنا های مقدس پنداشته میشد و کانون گرد آمدن جمعیت
های پیر و یک کیش گردید. رهبران مذهبی به تزیین این معابد دستور دادند.
و آهنگ ها و نغمات مقدس را برای معبودان خویش ساختند و آنرا با معتقدان با
تشریفات خاص در روز های عید های مذهبی با انواع رقص ها میسرودند و قربانی میکردند.
کاهنان که از پیشوایان مذهبی آنان بودند مسئول حفاظت این بنا ها گردیدند. نمونه
های این نوع معابد را ما در سرزمینهای ایلام، سومر، مصر، و بابل و دیگر نقاط
جهان بکثرت سراغ داریم.

کافران دره های جنوبی هندوکش شرقی نیز اینگونه معابد را در محل های بلند
و باشکوه دره تاسیس کرده بودند و نویسنده کتاب (کافران هندوکش) عده از آن رابه
چشم دیده و در بعضی مراسم و تشریفات مذهبی در آن معابد حضور داشته است.

موصوف مینگارد (۱۱) که معابد (ایمرا) دوهزار دهکده وجود دارد گاهی در آن یک
مجسمه چوبی قرار داشت و یا محض یک کنده سنگ. در کامدیش در دو محل
برای (ایمرا) قربانی میکردند یکی از آن دو معبد کوچکی بود در بالای دهکده و دیگری
یک سنگ ساده سه ف ت طول و یک ف ت عرض که زیر درخت توت نزدیک یک
استخر مقدس (۴۰۰) ف ت پایین تر در فضائی آزاد گذاشته شده بود. سنگ مذکور از کثرت

ابروان و بینی با خطوط نشان داده شده بود. لوحه ای تزیین یافته با اشکسار کوچک شاخدار بالای سر این هیكل همای بزرگ نصب بود. قسمت خارجی معبد به طرف شمال پنج مجسمه بزرگ سقف را چون ستون پایه ها استوار نگاه داشته بود. در قسمت جنوب تزیینات کاملاً در حوضه بالائی دیوار به عمل آمده بود.

که عبارت از یک سلسله تخته های حکاکی شده بود. به طرف غرب تزیینات اندک بود. اندرون معبد در مرکز فرش آشفته بود، در چهار گوشه آن چهار ستون پایه تا سقف عمارت می رسید، در هر ستون بیش از یک شکل حک شده بود. به طور مثال در یکی از آن دو چهره بزرگ حک شده بود. مقابل ورودی در وسط دیوار غربی ساختمانی به شکل مذبح دیده میشد. از گل بنا یافته بود و دارای تخته چوبی بود. در بالای آن در دیوار نقش های مربع شکل به نظر می خورد. بدیوان جنوبی نیز نقشی های مشابه اما به شکل مختلف دیده میشد. عموماً رسم های حیوانات به سبک مروج کافران طرح شده بود. در گوشه شمال شرقی معبد قسمت بالائی (ایمر) به نظر می خورد. یک ساختمان چوبی به شکل سایه بان در قریب معبد میسر مجسمه ساخته شده بود. دیوار های معبد مزین به شکل کلاه های نیمه کره ای غیر منظم حکاکی شده نمایش یافته بود. معلوم میشد که مردمان پارون به افتخار ایمر اولست زیادی را صرف تکمیل این بنای سنگت انگیز کرده بودند.

نزدیک به دیوار جنوبی بیرون معبد یک چوب کوچک مربع شکل و سنگی به ارتفاع چهار فت گذاشته شده بود در چهار گوشه پایه ها مزین به سر قوچ نصب بود. یک تمیاد سنگ ها نیز وجود داشت که کافران عقیده داشتند که نشان دست (ایمر) در آن نقش یافته است و به شکل نوشته های مقدس معلوم میشد. این نوشته های فرعی سنگت انگیز روی سنگ معدنی حاکی آبی که یک جلا براق تاریک داشت ترکیب یافته بود. سنگ ها قسم و درخت شده بود. در میان جهت صحت یابی بر سر این سنگ ها قربانی می کردند علاوه بر معبد بزرگ گشتکی احتمالاً در هر دهکده کافرستان معابد کوچک (ایمر) وجود داشت. مثلاً در دهکده های (احمد - یوانه) «پرستان کنار چپ دریای باشکل و در دیگر نقاط این معابد کدام فرق خاصی نداشت و مانند معابد دیگر معبودان بود. معمولاً در حدود پنج فتمربع ضلع و شش فتم بلندی داشت. قسمت زیرین این معابد با خرده سنگ های پست چوکات های چوبی بنا یافته بود که تزیین های چهار رخ قرار داده شده بود. قسمت بالائی آن کاملاً از چوب تمیز و

دارای دروازه بود یا در جلو کلکین داشت که از مجرای آن مجسمه و یا سنگ مقدس دیده میشد. که نمایندگی از مجسمه معبودی میگردد. در بعضی از آن تیرک ها دو کنگ های سقف چوبی گذاشته شده بود که در نوک های آن پارچه های آهن نصب بود از قبیل زنگ و یا چیز های که در جریان تاخت و تازها بطور غنیمت بدست آورده بودند به رسم یادبود نظر در جنگ به آن تیرک ها می آویختند. (ایمرا) تقریباً در هر دهکده زیارتگاهی به خود داشت. در حالیکه (گیش) و (مونی) همواره در هر جا زیارتگاه نداشت. معبودان دیگر در معابد آنان پرستش میشد. حتی در یک بت خانه پنج معبود مجتمعاً عبادت میشد و هر مجسمه از دریچه خاص آن مشاهده میشد.

در شرق دهکده کامدیش مکان مقدسی وجود داشت که معبد (گیش) در آنجا ابداع شده بود. معبد گیش یک دروازه داشت که هر سال آنرا در اوقات مخصوص برای مدت محدودی بر میداشتند. اندرون معبد تیرک دیده میشد در سر یکی از آنان خود و در سر دیگران زره که در جریان تاخت و تاز موفقانه به غنیمت گرفته بودند نمایش داده بودند. در تیرک سومی زنگ های فلزی را نصب کرده بودند که در بعضی از اعیاد آنرا حمل میکردند و به صدا در می آوردند.

در مقابل معبد (گیش) ساختمان مشابه وجود داشت که وقف معبود (مونی) گردیده بود. سه سنگ به یک قطار دیده میشد وسطی آن که بزرگ تر بود چون آب النوع (مونی) پرستش میشد.

به طرف شمال قسمت شرق دهکده برگماتال بالای تپه ای زیارت

گاه های بود که دوختان صنوبر و صدر Junipercedar

آنرا احاطه کرده بود. پنج دریچه داشت که از چهار تایی آن مجسمه ها دیده میشد. از راست به چپ (دیزانی)، (شومی)، (سرنچی) و (ساتارام) مشاهده میشد.

مجسمه (دیزانی) رخ گرد داشت که چشمان وی را دو سنگ جل سفید و دهن او را

یک پارچه بلور سفید quartz تشکیل میداد. وضع این ربه النوع بشاشی به نظر میخورد.

مجسمه های معبودان دیگر رخ همواره بدون دهن دیده میشد فهمیده نمیشد که به مرور زمانه آنرا تغییر داده است و یساینکه بر چهره آنها سایه افتیده بود. همه آنها بسیار با وقار جلوه میکردند.

بتکده های دره پادون نسبت به بتخانه های دره باشکل خیلی خوب حکاکی شده و تزئین یافته بودند. معبود عموماً نشستگوزیر جنوب سقف نصب بود و یا اینکه

بعضی اوقات در حال نواختن آله موسیقی دیده میشد.

در دهکده دیو گرام (Deogram یک (مونیتن) Monitan

یعنی زیارتگاه (مونی) وجود داشت که در آن

(مونی) بشکل عجیب ساخته شده بود. در وسط چشمان کلان دایره وی او نقطه‌ای وجود داشت. خیلی به نظر میرسید که سرخود را با دست های خویش معکم گرفته باشد.

در دره پارون گاهگاهی زیارتگاه (مونی) در بالای برج دهکده جا داده شده بود که شاید نظیر آن در دیگر ناحیه وجود نداشته است.

یگانه معبدی که واقعا ماهرانه ساخته شده احتمالاً زیارتگاه (ویزانی) در دره باشگل و در دهکده کامدیش بوده باشد. برای اعمار این معبد شخصی را از دره پارون آورده بودند. این معبد پوشیده از یک ساختمان حکاکی شده بود. سقف آن به طرز معابد دره پارون بود که نظیر آن به جز در همین جا در جایی دیگر دره باشگل دیده نشده است.

در چهار گوشه بام مایل آن و در وسط تیرک‌ها نصب شده بود که به انجام هر یک تیرک مجسمه چوبی پرته دیده میشد که بگفتند مجسمه کبوتر است. واقعا یک معبد زیبایی بود. بعضی از معابد در حالت ویرانی بود. مثلا معبد (احمد دیوانه) که چندان شهرت نداشت. چنین به نظر میرسید که هیچ کس خود را مسئول ترمیم آن نمیدانست. در دره باشگل هیچکس میل به ترمیم آن نداشت. در دره پارون همیشه معابد خوب ترمیم میشد.

در معابد علاوه بر مجسمه ها و سنگ مقدس یک تعداد سنگ های مقدس دیگر نیز وجود داشت که قربانی ها روی آن بطور منظم صورت میگرفت گفته میشد که منبع ربانی و یا فوق الطبیعت دارد. بعضی از آن را بغرض پرستش وعده از آن رابه یاد و بود نیاکان خویش گذاشته بودند.

علاوه بر سنگ (ایمرا) در کامدیش در ملتقای دریای کتی و پره سون سنگ مشهوری وجود داشت که گفته میشد آنرا خود (ایمرا) گذاشته است و مانند آن در سر تا سر کافرستان وجود دارد.

* عبارت از دهکده دیوه (Dewa حایه است.

(بگیش) و دزهی Duzhi نیز سنگ های مقدس در دهکده (ایمر)

Urmir داشتند که کافران حتی از جایهای دور می-

آمدند و قربانی میکردند. معبد بگیش در دهانه دهکده کلدیش موقعیت و شهرت داشت. تاکید میشد که (مونی) را چون قاصد معبود بزرگ بپندارند و بایست درجه آن بعد از (ایمر) باشد. او خاصا در کلدیش پایگاه هیجان پرستش میشد. در دره پارون نیز در بین معبودان گروهی مقام شایسته در خود خود داشت و بعث سر کرده معبودان گروهی پنداشته میشد و در دهکده معبدی داشت. در همه این معابد در موقع تشریفات مذهبی سرود های مقدس بنام دعا و نیایش سروده میشد. *

چون زنان و غلامان (بری) ها از نزدیک شدن به معابد ممنوع شده بودند از این لحاظ احتمالا معابد را در قسمت بالای منازل دهکده و بسا بزق کوه آباد میکردند اما مجسمه های اجبادی در یک ساحه نزدیک دهکده در کنار صندوق میت گذاشته میشد که برای قربستان اختصاص یافته بود. (۸۵)

حین سیاحت در دره پارون در دهکده کشتکی باریش سفیدی ملاقات کردم که میگفت درماه (یوله) مردم از دیگر دهکده ها به پارون می آمدند و گاو و بز قربانی میکردند و خون آنرا به شاخچه سدر می ریختند و با مجسمه (ایمر) می مالیدند. هیچ کس حق نداشت بدون روز های خاص از (ایمر) گرامه زیارت کند. متخلف مکلف به قربانی یکت گاو میشد. علی خان به زحمت راه میرفت چشمانش قادر نبود دنیا را ببیند نگاه کند. دوباره (ایمر) گرام اظهار داشت که بگوشه شمال شرق آن مجسمه ایمر گذاشته شده بود. مجسمه کوچکی بالای سنگی سیاه طرف چپ آن قرار داشت. به دیوار غربی خطوط مربع شکل بزرگ سرخ نقش شده بود. بالای دروازه معبد کلکین کوچکی بود که به روز های عبادت باز میشد همینکه شمع آلتاب بر مجسمه ایمر پر تو می افکند نوازنده گان با آله های موسیقی چون (واج)، (اودیا) و توله به نوا و سرود آغاز میکردند زنان به رقصیدن می پرداختند و می سرودند:

* دک به فصل چهارم (داستان ها و سرودهای مقدس) این کتاب.

* وکیل غریزی به اساسی روایت مسروق واجج به (امرتا) یا معبد ایمر توفیق هانی داده است. (دک ص ۲۲ نورستان)

کواریکو ریکو	کواریکو ریکو
(توله بز)	(توله بز)
(بسیار خوب، بسیار خوب)	پرنچک پرنچک
(هو - هو)	هاج هاج
	ج- نیا پرستی:

مطالعات محققین نشان میدهد که نیاپرستی دوتاریخ بشر ریشه خیلی کهن دارد* یعنی که با ظهور خانواده آغاز می‌یابد. مردمی که ازدواج کرد و کودکی به دنیا آورد به فکر فرو رفت که صاحب عایله و صاحب طفل شد با این احساس خود را مالک همه چیز دانست. گروهی از مردم همینکه دیدند فرزندان از مادری خلق شده برای مادر معبودی ساختند. در حقیقت این پدر سالاری و مادر سالاری بود که بنیادی از نیا پرستی را به وجود آورد. اعتقاد به ارواح نیز باعث شد که انسان نیاکان خود را احترام کند. لایدا انیمسم این عقیده را تقویت بخشیده از طرف دیگر ما از کشف بعضی آثار و اشیاء که در قبور انسان نیاندر تال Neanderthal که االی بیست و پنج هزار سال قبل می‌زیسته است اطلاع داریم که در مدفن اموات خوشنما و بعضی حربه های سنگی دفن میگردد است که این حدس به نخستین باور های پرستش ارواح یا انیمسم animism دوزهن انسان دوره حجر پنداشته میشود. اگر این حدس بجا باشد. عالی ترین تاریخ فکر انسانی در آن زمان محسوب میگردد. نیا پرستی در افغانستان به اساس شواهد باستان شناسی تاریخ پنج هزار ساله دارد. حفاریات حوزه مندیگند در شمال غرب قندهار حضور دبه النوع مادر* را هویدا ساخت. در این پیکر های کوچک که از گل پخته شده سینه ها برجسته نشان داده شده است که بدون شک بر پرستش مادر دلالت می نماید.

* قدیم ترین نوع پرستش نیا پرستی بود که ابتدا از مرحله ای ساده یعنی ترویج خاطر اموات آغاز گردیده و تدریجاً مردم گوناگون به مقام الوهیت رسانیده بود. اقوام ویدای veda ژاپنی ها - چینی ها و رومیها همگی نیاکان خود را پرستش میکردند. بالاخر برنیمی از ابنای بشر مرده دامی پرستیدند. (دکتر ص ۱۱۵ تاریخ مردم شناسی)

* نمونه های آن در موزیم کابل موجود است

وقتی در جهان مرده گان کافران نظیم اندازیم بطور واقعی وجود نیا پرستی را در نورستان باستان ملاحظه میکنیم 'اداب نیا پرستی تشریفات مرده داری و بالا خرد مجسمه های که از چوب به اندازه قد آدمی برای متوفا تراشیده بودند همه نیا پرستی آنان را تایید میکند. نویسنده کتاب (کافران هندوگش) این حقایق را چنین بیان میدارد: «خطوط مشخص نیا پرستی در کافرستان وجود دارد در حالیکه مردم آنرا مصرانه انکار می نمایند. پیکر های که به یاد مرده نصب میکنند بعضی اوقات در برابر آنها مراسم قربانی را بجا می آرند باز مانده گان مرده گان هنگامیکه از مریضی رنج می برند قاعده های این پیکر ها را با آن خون آلوده می سازند. لوحه سنگ های کلان در بسی جایها دیده میشود بدون شک اینها همه قسمانوعی از قبر را وانمود میکند در بر گذاری و نصب آن همیشه یک بز کشته میشود. ع. فارنا»

Mannama

به افتخار مردگان مشهور بر گزار میشود روز آخر عید دبان Duban

نیز وقف رقص - ضیافت و سرودن برای مرده گان و قهرمانان از جهان رفته اختصاص می یافت. در پره سونگل هیچ پیگیری برای مرده ساخته نمیشد در حالیکه بین مردمان سیاه پوش رسم و رواج آن بسیار معمول و معروف است. همچنان ددرده وایگل. در پره سونگل هیچ شاهی از نیا پرستی به چشم نخورده است.

این تذکرات فضای خاص مذهبی دره پارون را روشنتر میسازد. و نشان میدهد که بجز پارونی ها دیگر کافران که عموماً به سیاه پوش شهرت یافته بودند مذهبی آمیخته به نیا پرستی داشتند که ما شواهد واقعی اجداد پرستی آنانرا از روی مجسمه های ایشان که در موزیم کابل حفظ شده است بخوبی ادراک می توانیم. برای فهمیدن نیا -

پرستی کافران بهتر است نخست یک نگاه عمومی به اداب سو گواری آنان بیندازیم. در جامعه کافری همینکه مرد مهمی چشم از جهان می بست خاصاً در زنده گی بازمانده گان او مصروفیت زیادی بوجود می آمد و به ملاحظه شخصیت مرده مراسم سوگواری آن یکسال دوام میکرد.

مراسم مرده داری و تدفین تشریفات زیادی داشت و نسبت به طبقات و جنسیت فرق میکرد. جسد اشخاص عادی و زنان را در همان روز با نواختن سرود غم در تابوت گذاشته و در قبرستان انتقال میدادند. اقرمانان و ثروت مندان الی هفت روز مراسم خاص بر گزار میشد. دبال دهکده بابا ایراد خطابه ها از سخاوت، شجاعت او خدماتیکه برای جامعه خویش در مدت زندگی نموده بود یاد آور میشد و دیگران (یاماچ) یعنی امین میگفتند. در مدت همین هفت روز سرود غم می نواختند و میر قصیدند.

اقارب و خویشاوندان می آمدند و یک مرتبه دست خود را برسم تعظیم و دعا بر سینه مرده میکشیدند. * (مرده زنان از این رسم مستثنی بود). تشریفات مرده داری اطفال نیز ساده بود.

میت را نمی شستند با البسه و تیروکمان اودر تابوت حکاکی شده می گذاشتند. تابوت را دفن نمیکردند بلکه بروی زمین در محلی که باید مزار نامید و چندان از منازل دور نبود می گذاشتند. *

از هنگامیکه درختی به مقصد ساختن مجسمه قطع میشد تا اینکه مجسمه میت تکمیل و بیه محل آن انتقال می یافت در هر مرحله حیوانی قربانی میشد. شہامت و بزرگواری زنان در سخاوت آنان بود از همین لحاظ است که آنان بعد از مرگ در قطار قبرمانان جای می گرفتند. چنانچه در بین مجسمه های اجدادی از بعضی زنان نیز دیده میشود.

پارونی ها هر چه بقول را برتسن نیا پرست بودند به دلیل اینکه هیچ یک مجسمه از نیاکان آنان را در دره پارون ندیده است اما آداب مرده داری تشریفات خاصی داشته است. بعد از آنکه تابوت را در مزار می گذاشتند دو نفر تا شام در کنار صندوق مرده می نشستند که آنرا (بی (ibe) میگفتند بعد از آن با خون حیوانی خود را می-

مالیدند و میگفتند (سوچ) (پاک شو) سپس بازمانده گان متوفای نوزده روزخیرات میکردند از غذا و گوشت قربانی به زنان نمیدادند عقیده داشتند که خیرات پاک است و نباید بیه زنان داده شود. اشخا صیکه درخیرات سه روزگی می گرفتند اجازه داشتند یک حلقه طلا بگوش بیا ویزند. صندوق میت بزرگ بود و برای چندین نفر از اعضای نرینه خانواده استعمال میشد. صندوق (بی) نسان علیحدہ بود. ع پالوال از روو تحقیقاتیکه در جریان سالهای ۱۹۶۵ و ۱۹۶۸ در برگمتال نموده است مینگارد:

(مراسم مرده داری را (اولینگ گاتیستا Upangatista

گویند. هر وقت شخصی مهمی می مرد بازمانده گان او و اهالی دهکده به میدان رقص میروند و یک ساختمان چهار پائی شکل میساختند و میت را بالای آن می-

* در کتاب کلاش در تفسیر یک فوتونگابسته شده که: زن دست خود را چندین بار سر تا پا بر روی شوهر در حال نزع میکشید تا روح او به اسانی از بدن خارج شود.

* شباهت به زرد دشتیان دارد در حالیکه ونانیان باستان میت را می سوختاند و یا دفن میکردند. همچنان در از منہ باستانی هندو های آریائی قدیم اموات خود را دفن میکردند. (رک ص ۲۸۸ سر زمین هند)

گذاشتند. قبل از آن سر میت را می تراشیدند و اندرون شکم او را پاک میکردند و بعد جسد را می شویند. بوت - دستار و جراب او را در پای و سرش میکردند. هرگاه میت بسیار ثروتمند می بود علاوه بر لباس جدید او هفت لباس فاخر را نیز به تابوت او میگذاشتند. میت برای یکروز در (اولینگ) باقی می ماند و در اطراف آن رقص مخصوص سو گواری (دوتام) Rwtā و ابجا می آوردند. در این رقص دست های خویش را به حرکاتی که مخصوص احترام و غم و غصه است حرکت میدادند.

(بری) باندای توله (شپه) Shpa و دهل رقص را همراهی میکرد. روز دیگر جسد از (اولینگ) برده میشد و به تابوت گذاشته میشد. علاوه بر البسه خویشاوندان چای لازم و ضرور را در تابوت با میت میگذاشتند که عبارت بود از تیر و کمان و تیردانی محتوی تیرها قمه Achori تبر تجملی Kushivuza خوراک (نان گندم مخلوط با روغن پنیر شراپ و آب). اسلحه بیاتگر سمبول حیثیت اجتماعی میت بود. مثلاً تیر دانی حاوی سی عدد تیر در تابوت مردی گذاشته میشد که به لقب (لیماج) بنایل آمده بود.

سیس موقتا بجای میت تمثال میگذاشتند که از ساقه اوزن ساخته بودند و آنرا (گرمتمس) Kermats می نامیدند و آداب سوگواری را به پندار اینکه همان تابوت است دوام میدادند.

(گرمتمس) بالای اولینگ می بود. مردم در این دهه تمام دره باشکل می آمدند و در تشریفات آن اشتراک میکردند. و قتی که به دهکده میرسیدند نخست به میدان رقص رفته رقص (اوتام) را در اطراف (اولینگ) بجا می آوردند. تمام رقص ها زنان حلقه اول را تشکیل میدادند و بعد مردان خویشاوند حلقه دوم را و دیگر مردم بدون آن میرقصیدند. بعد از رقص واعظ دهکده یعنی (دبلال) و یک زن بنام (نشووالی) Nam-Shu-Valali

شجره متوفا را بیان میکرد و درباره فداکاری ها و مردانگی های او خطابه میدادند. در روز اول باز مانده گان متوفا چهارده نر گاوی اهالی دهکده میداد و هر روز یک نر گاو به رئیس شورای دهکده داده میشد که به تعداد روز های که (گرمتمس) در اولینگ می بود. در همان روز برای (ایمر) قربانی تمام اهالی که در مراسم سوگواری حاضر بودند. از طرف باز مانده گان میت بر سر آن طعام و شراب داده میشد.

ناشتا تا اندکی قبل از ظهر دوام میگرد از طرف شب گوشت قربانی شده و شوربا به مردم داده میشد که به نسبت کمی ظروف به نوبت الی نصف شب دوام میکرد... بعد از هفت یک سال تمثال متوفا به تشریفاتی که تقریباً مشابه مراسم مرده‌داری و تابوت بود اجرا میشد. فرق آن این بود که او ای موسیقی و رقص غم به آهنگ خوشی تبدیل میشد * همه لباس های جدید می پوشیدند زنان کلاه عادی خود را که در

جریان کار می پوشیدند با کلاه شاخدار Singwaja

که مخصوص روز های خوشی است عوض میکردند

بر تمثال نسبت به تابوت بیشتر توجه بعمل می آمد زیرا تمثال به مجسمه معبودان ارتباط نزدیک داشت.

رابرتسن در دهکده کامدیش مشاهده کرده است که در میدان رقص تمثال مردی به پشت غلامی آورده شد که با ریسمان ابریشمی بدخشی دور شانه های آن بسته شده بود و بر سر او دستار ابریشمی بود که هشت پر طاوس در آن فرو برده شده بود شکل عجیب آن بزرگ و هیبت آور جلوه میکرد. چشمانش را دو سنگ جل سفید تشکیل میداد. گاهگاه غلام با او ای موسیقی آنرا از جایش بیجا میکرد. به وقفه های موسیقی تمثال به مدیج تکیه داده میشدند دوره رقص صورت گرفت. در آن حال یک آنچ پایها پیش و پس میشد یکدست را لاینقطع حرکت میدادند کف دست بطرف بالا و سینه بلند میشد. این حرکات بیانگر این بود که:

(مانند این شخص مرده من نیز از جهان خواهم رفت.) زنان حلقه جداگانه تشکیل داده بودند و گوشواره های مار پیچ بگوش های خویش آویخته داشتند کلاه مخصوص شاخدار سنگواجه Singwaja بر سر می گذاشتند در حالیکه مردان خوشاوند با لباسی های رنگ روشن چپ های کمخواب دستار های سپید و بوت های رقص پوشیده بودند و آنچه از تنزینات قهرمانی داشتند خود را به آن مزیّن کرده بودند تبر های مخصوص رقص نیز به دست داشتند. دیگران به لباس عادی دیده میشدند اما بوت های چرمی سرخ رنگ که وسیله

گویند پوشیده بودند.

موزیک را اهل فن می نواخت بعضی اوقات شوقمندان آنان را یاری میکردند. آلات موسیقی

* رقص های آنان نقاشی های رقص یونانیان را که روی کاسه های قدیم صورت

گرفته به خاطر میدهد. (دکتر ص ۷۹) Art in Afghanistan B. Roland

راسه دهل و دو سه توله عادی تشکیل میداد.

(دبالل) که خود را در این لحظات عضو خانواده متوفا احساس میکرد رجز خوانی می نمود و درباره سخاوت قهرمانی و اعمال نیک میت سخن رانی میکرد و رقص کنندگان شراب را از مشک ها به کاسه های چوبی ریخته و به نوشیدن آن رفع خستگی کرده نیروی تازه میگرفتند.

در صفحه دیگر مینگارد که تمثال یک زن به میدان رقص آورده شد که خیلی سنگین و کلا تر از تمثال مرد بود دو مرد با بیرق های که از کتان سفید و سرخ ساخته شده بود به جلو آنرا بدرقه میکرد. حمل آن بازوی چند نفر را ایجاب میکرد. این تمثال یک زن وایگلی بود که با مردی از دهکده کامدیش ازدواج کرده بود. بوضاحت معلوم میشد که از خانواده ثروتمند باشد که دو روز به افتخار او رقصیدند و ضیافت های داده شد. کمستان (دبالل) در پایان خطاب به خود به نرمی بطرف روی تمثال خم شد و بوسه زد به تعقیب همه اشخاصیکه حضور داشتند این عمل را تقلید کردند....

در وقفه زنی خرمی از پنیر آورد هر توله آن به نوك چوبی کشیده شده بود که به هر یک از زنان رقص کننده و تماشاچی توزیع شد. زنان رقص کننده هر یک به سهیم خویش آنرا بالای شانهِ خویش میگرداندنریکی از آنجمله زنی بود در حالیکه دور تمثال میپرت میگردش میکرد کاسه فلزی را بالای سر خویش چرخ میداد. این حرکت علامه آن بود که باز مانده گان زن متوفا به نام اوسه ضیافت داده اند که سمبول افتخار و برازندگی او بشمار میرفت. در تمام کافرستان بر این اولین بار مشاهده شد که نخست برای زنان طعام داده شد. بعد از ضیافت تمثال زن در جای معینه آن انتقال یافت.

در نورستان باستان عموما هر دهکده رقص خانه داشت که آنرا (گروما

Gromma می نامیدند. علاوه بر (گروما) در فضای

آزاد میدان رقص نیز داشتند در موسم هائیکه هوا گوارا می بود مراسم رقص را در آنجا برگزار میکردند.

رقص خانه ها و میدان های رقص در بهترین محل های دهکده آباد میشد زیرا رقص خانه ها نزد کافران حیثیت عبادتگاه راداشت عادتاً زنان در منزل در گشت و گذار در جنگل و در مزرعه در جریان کار پا برهنه بودند اما در مواقع رقص های مذهبی بوت های مخصوص رقص را می پوشیدند.

البسه مجلل نیاکان نورستانی را که در مراسم مذهبی مرد و زن بر تن میکردند و رابر تن آنرا تذاکار داده است در روزگار نری از آن دیده نمیشود و با وضع حالیه

زنه‌گی آنان به مشکلی میتوان آتوا باور کرد؛ بین معبود پرستی و نیا پرستی بیش‌و‌یا کم فرق های در مراسم مذهبی کافر وجود داشت حتی تشریفات مذهبی در برابر یک معبود از یک فرصت تا فرصت دیگر فرق داشت. این فرق در اجرای نذر ها و تقدیم هدایا و قربانی ها نمایان میشد.

قربانی های زیادی از طرف اکثر اهالی دهکده برای معبودان بزرگ به عمل می آمد تا از خشم فرو نشینند حاصلات زراعتی را فراوان سازند اهالی دهکده را از مصیبت عظیم (قحطی - امراض ساری و غیره) نجات دهند در حالیکه در مراسم نیا پرستی این قربانی محدود به خانواده متوفا بود. خلاصه معبودان چه معیار عالی پرستش میشد و نیاکان به معیار پایین تر. از لحاظ وضع اجتماعی و وضع مذهبی نیز فرق میکرد. اهالی چند قبیله مشترکا به چند معبودی بطور عمومی عقیده داشتند و در نیایش و پرستش همه یکجدا سهیم میشدند در حالیکه در نیا پرستی تنها اعضای خانواده اشتراک داشتند و همین خانواده بود که از جد خویش معبود میساخت هر قدر حلقه های خویشاوندی توسعه می یافت معتقدین جد معبود بیشتر میگشت. این قدرت معبود سازی از نیاکان طبعادر خانواده های ثروتمند و قهرمان ظهور میکرد ادب قهرمان پرستی نیاکان دیری نمیگشت که در فضای یک قبیله بزرگ مستولی میگشت زیرا جد متوفا که بحیث معبودی ارتقا می یافت همه اعضای قبیله نسبت خود را به آن میر ساندهند.

از خلال داستان های مذهبی بر می آید که معبودان کافر خصوصیت بشری داشتند مجسمه های آنان که از چوب تراشیده میشد شکل انسانی دارد. وکیل غرضی تذکار داده است که: (ایمرا را یک انسان فوق العاده بزرگ قوی و صاحب قدرت کامله دانسته و بعضا در مناجات خود ایمرا را بنام (سون هیولا ایمر) یعنی خدای طلا روی یاد میکردند.) کافران در نیایش و ستایش میگفتند:

ایمرا سونترنا، یعنی (ایمرا چون مدال طلا همچنان عقیده داشتند که معبودان زن واطفال دارد. کولی Kumay که ربه النوع و زوجه معبود بود در نیایش

خطاب به او میگفتند: (تو ای زوجه معبود مرا مدد کن هر گاه معاوقت نکردی روغن سر چربی ترا دور می اندازیم.) سپس پنیر و روغن را به زمین پرتاب میکردند.

از همین لحاظ است که در مجسمه ها و مجسمه های کافران بین مجسمه یک معبود بایک جد معبود شده سخت دشوار است. اگر بتولوی کافران به صورت مکمل ثبت میشد از طریق داستان های اساطیری روشنی زیادی که هویت این مجسمه ها انداخته میشد.

هیکل تراشی تمثال های . مرد گمان Effigue و مجسمه های معبودان idole همیشه ساده و مطابق قاعده رسوم از چوب و توسط بری ها (طبقه صنعتگر که غلام بودند صورت میگرفت.

بعد از آنکه امیر عبدالرحمن خان کافرستان را تحت اداره خویش آورد و اکثر کافران بدین اسلام مشرف شدند یک تعداد از این تمثال ها و مجسمه های چوبی آنان به کابل انتقال یافت. مدت در قصر شاهی به حیث ملکیت امیر عبدالرحمن قرار داشت.

جوت Jewett ویندرمایر Nedermayer

اولین اشخاص بودند که از این هیکل تراشی ها عکس برداری نمودند. از روی این فوتوها معلوم میشود که در ابتدا تعداد آنها به (۳۲) عدد میرسید. در ۱۲۹۷ هجری (۱۹۱۹ ع) وقتیکه موزیم کابل در باغ یالاتاسیس شد در آنجا به نمایش قرار گرفت. در سال ۱۶۲۹ چهار عدد آن به موزیم گیمره داده شده است. چون قشون فاتح ازهرده و معابد آنها را کنده و به کابل انتقال دادند محمل اصلی آنها معلوم نیست و تشخیص آن هم دشوار است. اما ایدلبرگ که این تمثال ها و مجسمه را در مجله آرت آسیاتیک Art Asiatique

انتشار داده است. حدس میزند که آنها نماینده گی از چهار مرامز عمده نژادی ethnique

میکند. مجسمه های (۱ - ۸) KK از دره پارون و تمثال های (۱۲ - ۲۲) KK از کاتی غربی و (۹ - ۲۳ - ۳۱) KK از کاتی شرقی و (۲۳) kk از مناطق اشکون و ایگلی منبع KK ۱۰ و ۱۱ هنوز مبهم است.

اگر رابرتسن اشتباه نکرده باشد هیچ یک از آن تمثالها به دره پارون که مرکز مذهبی تمام کافرستان را تشکیل داده بود. تعلق نمیگیرد بلکه بعضی از مجسمه ها احتمالا از پارون باشند.

ایدلبرگ مینگارد: مضملة اینكه مجسمه های KK ۱۲ - ۲۲ نه منبع آنها تشخیص داده میشود و نه اینکه مجسمه های معبودان است و یا تمثال های اجدادی روی آن تبصره محقق موصوف معلوم میشود که کافران تمثال قهرمانان خویش را چون معبودان خویش میساختند.

روی بیان رابرتسن یک چیز محقق بنظر میخورد و آن اینکه میگوید (طریق ساده بنای یادگاری یک متوفا که بسیار عمومیت دارد آنست که بشکل تمثال های کوچک در سر

ستون پایه هایی هیکل تراشی شده است^(۱) الای قاعده به بلندی سه فـت در دو فـت مربع شکل استوار گردیده است. روی پایه هـ بطور افقی چوب خط شده است این علامات مطابقت به تعداد مسلمانان مقتول میکند که کافر جنگجو در مدت زندگی خویش آنانرا کشته است. (۱۱۷)

سازنده این هیکل بشمول حکاکی های ستون پایه ها و دروازه ها و چوکی ها و دیگر اشیائیکه از فرهنگ مادی کافران حکایت میکند یک صنف دنچیر یعنی (بری) بوده اند. تمثال و مجسمه ها طبعاً به هدایت راهبران مذهبی و فرمایش باز مانده گان متوفا ساخته شده اند.

منع سبک این هیکل تراشی ها که فاقد نظرافت است هنوز مبهم است. همه آن ها بالمواجهه (رویا روی) طرح و به سه حال هیکل تراشی شده است: ایستاده - نشسته به چوکی باز و دار و سوار اسب یا بز * چهره ها بطور مستطیل و یا منور بریده شده است در چشمان بعضی کودی و در بعضی دیگر سنگچل سپید شالوده شده است.

نمای البسه تمثال ها اکثر تـکری بافت طرح شده است. بر سر های آنها دستار بشکل پیازی و یا کلاه شاخدار حکاکی شده است؛ بعضی تمثالها هر گاه حالت تناسلی شده بعداً در وقت انتقال توسط مسلمانان قطع شده باشد. روی تمثال ها زیور ها و اسلحه نیز حک شده است. بروی اکثر آنها قشری از خون دیده میشود. طبعاً بقایای خون هزاران گاو و بز است که کافران به نیت رفتن به بهشت اعاده صحت نجات از یک بالای عظیم در فرصت های لازمه از طریق قربانی ها نثار پیکر ها میکردند!

به نظر شخص نگارنده مجسمه های گـنـشـسته به چوکی و یا سوار بر حیوانی تراش شده احتمالاً تمثال مردان خیلی مسخو فرما نان است که شکل معبود را گرفته یا مجسمه های معبودان آنان باشد زیرا اشخاص حق نشستن را در چوکی های

مهادیو Mahadeo معبود درجه دوم کلاش هاست قیافه ندارد

اما در دروازه های منازل سر های بـشـو رابـیاد و افتخار او حکاکی کرده اند زیرا بز یک حیوان محبوب اوست. روی ستون پایه ها و دروازه های منازل نورستان هنوز سحر حیوانی با شاخهای خیلی دراز دیده میشود که به نظر نگارنده سر بز باشد. احتمالاً مانند یونان باستان در نورستان قدیم بز یک حیوان مقدس پنداشته میشد.

مخصوص و در فضای آزاد داشتند که از طریق دادن حیافت‌ها و کشتن مسلمانان * القاب بزرگ اجتماعی را حاصل میکردند. به نسبت راه‌های صعب العبور در نورستان اسب به ندرت دیده میشود. لهذا اسب یک حیوان ایده آل آنان بوده است. از روی بعضی داستان‌های مذهبی معبودان و پریان گاهی به قیافه بز در دهکده‌ها گشت و گذار میکردند. مجسمه دیزانی که در سال ۱۹۶۳ از دهکده شتیوی کشف شد ربه‌النعوع مذکره را به قیافه زن سوار بز کوهی نشان میدهد.

در موزیم پشاور مجسمه شخصی که با اسب دو سر سوار است خیلی دلچسپ

هیکل تراشی شده است که محقق المانی پروفیسر لینتز Lentz

در کنفرانس فرهنگی هندوکش منعقد در مارکانبه آن اشاره و تبصره نمود.

مؤلف کتاب کلاش می نویسد که در ابتلا فکر میکرد سوار کار اینکه بر اسب دوسر سوار است، مفهوم یک سوار کار عالی رتبه و در بین سوار کاران عادی داشته باشد در عین زمان شگفت‌آور است در بین مسکوکات کوشانی که بنام کنشکا ضرب زده شده در عقب آن معبود یا کلاه Phrygian (فری ژین

* را نشان میدهد که بر یک اسب دوسر سوار است به اساس افسانه معبودان گروهی آریائی هورا مزدا Ahuramazda است. چنین مجسمه اسب دو سر در نور-

ستان دیده نشده است شاید کلاش‌ها آنرا حفظ کرده باشند.

باید یاد آور شد که کلاش‌ها عقیده دارند که معبودان کافرستان مانند خود شان همه به کلاش مهاجرت کرده اند.

مجسمه‌های نیاکان از روی شکل متوال ساخته نمیشد بلکه به نظر میرسد که از روی مدل‌های خیلی قدیم که از بین رفته هیکل تراشی میشده است. بعضی نویسنده‌گان شباهت‌های آنها را به هیکل‌های شاهان پارسی می‌رسانند. دستار بلند، لباس دواز،

* قاضی غلام الله قصه کرد که عرف کافران چنین بود تا یک جوان مسلمانی را نکشته است. موشت قربانی را به او نمیدهند بلکه طحال آنرا میدادند. روزی جوانی باین بر خورد به غضب شد و همان لحظه به بیکار رفت و تا مسلمانی را نکشت بخانه مراجعت نکرد.

* مردمان آسیای صغیر.

ایزار فراخ، چهره بسان تخته کوچک که ریش را تمثیل میکند. چهره های پارسیان را به یاد می آورد.

مطالعات سکه شناسی نزدیکی مجسمه های جسیم کافران را به شاهان ساسانی حتی از بعضی جهات به شاهان کوشانی از قبیل گدافیس و کشکا طوریکه در مسکوکات آنها دیده میشود. میرساند.

بعضی چهره های فرهنگ های کافری شترک است فهمیدن آن از طریق مطالعه عقاید قدیم شرقی رسوم و عادات که به چوکی حیوانات و هیکل تراشی ارتباط داشته باشد بالاخره تحقیق در میتو لوژی و مشاهداتو ها تمثال ها و مجسمه ها میتوان به هویت هنر مذهبی کافران و شباهت های آن بهتر پی برد.

بنجامین رولاند B. Roland استاد پوهنتون هار ورد اظهار میدارد که تخنیک هیکل تراشی آنها بسیار ساده و زمخت است یعنی بطور هیکل تراشی های سیار ابتدائی افریقائی حکاکی شده است که نا ممکن است مقایسه مستقیم کرد. اما اکثر مجسمه های کافران البسه و دستار بازی مانند تاج به معیار های دوره های پارتیان و ساسانیان هیکل تراشی شده است تمثال یک زن با کلاه شاخدار یادی از معبودی رادر دل زنده میگرداند که در هنر شرقی نزدیک دیده میشود. هیکل تراشی که در تکیه گاه یک چوکی قبرمانی بعمل آمده است و نشان میدهد که دو مرد یکدیگر رادر آغوش گرفته است شاید حالت آشتی بین دو خانواده و یا رفع اختلاف (ایمرا) و آدمرا بیان کند. موضوع مجسمه سوار کار براسپ بسیار بغرنج است نسبت به اکثر مجسمه ها به شایستگی حکاکی شده است شباهت به تصویر خسرو دوم دارد که در طاق رستم نقش شده است. توضیح تمثال اسپ در اشکال اجدادی کافران سخت دشوار است زیرا تردد این حیوان در دره های صعب العبور نورستان به ندرت دیده میشود. نشان دادن آن در هنر شاید خاطره از فرهنگ های قدیم تر را وانمود سازد یا اینکه هنرمند این طرح را از جهتی بکار برده است تا به قبرمان حیثیت لازمه اعطا کند همچنان امکان دارد طبق عقیده ای باز مانده گمان قبرمان متوفا خواسته شوند تا جد قبرمان شان در جهان مرده گمان اسپ سواری نماید (۱۱۹).

K K Edalbergl. تزئینات چوکی (۳۲)

ص ۲۸۰ ایدلبرگ

(آرت از یاتیک ۱۹۶۰) که دو مرد یکدیگر رادر آغوش گرفته و قبلا تذکار یافت

Tantrism اظهار میدارد که هر گاه تشریحات آنرا در مذهب تانتریزم در باییم * برای ما دلچسپ خواهد بود.

درحکامی های دروازه ها و ستون پایه هانورستان یک نقش دایره وی که از مرکز آنها خطوطی به محیط آن امتداد یافته بکثرت مشاهده میشود احتمال دارد سمبول آفتاب و از معبودی بخشاینده و جواد باشد میترا در میتولوژی آریائی چنین صنعتی را دارا میباشد (میترا) Mithra با (ایمرا) مقایسه شده میتواند و هم

باید یاد آور شد که اخلاق کافری فضیلت و در سخاوت جستجو میکرد و شخص جواد را ستایش میکردند و قهرمان خویش مری پنداشتند لهذا روی این دلیل آن نقش ها امکان دارد حضور (ایمرا) را در همه جایگاه کند و یا اینکه بیان دارد که مالک خانه شخصی جواد است.

هیکل تراشی ها و حکامی ها روی دروازه ها و ستون پایه های منازل و معابد و رقص خانه ها که در طول قرن ها حک شده مهمترین عمل فرهنگ و هنر مذهبی نیاکان نورستانیان است که رمز های مذهبی و اخلاقی قبایل آریائی در آن ها نقش گردیده و محفوظ مانده است و مطالعه و تفسیر هر رمز از معلومات و دانش ما را در چگونگی فرهنگ معارف آریائی بیشتر توسعه می بخشد (۸۷)

* مذهب بودائی تانتارا Tantarie یعنی پرستش روح علوی مونث که زن شیوای

هندوان و بودای مهایانا میباشد.

(ص ۱۶۹ ادیان بزرگ)



فصل چهارم

ادبیات شفاهی

داستان ها و سرود های مقدس

داستان آفرینش :

هر مذهبی برای خود افسانه ای در چگونگی آفرینش دارد و این افسانه ها نشانه ایست از دانش آدمی که سابقه کهن دارد. از خلال این داستان های دینی است که حیط کنجکاو بشر ابتدائی علت حقایق و ماهیت عقاید * و فرهنگ آنان به ما واضح و روشن میگردد.

ایجاد میتولوژی و افسانه های دینی در تمام ادوار زنده گی بشر عمومیت دارد و مطالعه آن از لحاظ تحقیق در تاریخ و تتبع در کشف اسباب و علل وقایع تاریخی نیز اهمیت فراوان دارد.

اساطیر شناسی Mythology نورستان را تشکیل میدهد در دره ها نورستان باستان که بخشی از مذهب قدیم هندوکش خلق شده و در همانجا پرورش یافته است مطالعه آنها خیلی دلچسپ و بساحقایق مذهبی و فرهنگی کافرستان را به خواننده روشن میسازد.

نگارنده در این بخش علاوه بر آنچه حین سیاحت افسانه های مذهبی را در نورستان جمع آوری نموده است از دیگر محققین را تا حد امکان آنچه بدست آمده است در اینجا اقتباس نموده است.

* پرورش مرغداری در نورستان معمول نیست و علت پرورش و نگاهداری مرغ نگارنده را حین سیاحت در نورستان بدینگونه انداخته. بالاخره در داستانی از مردم کلاش حقیقت و علت آن واضح گشت داستان از این قرار است:

(زمانی در چترال گاهنه ای بود که در تاریخ کلاش یگانه (دهبار) بود.

یک تعداد داستان ها و سرود های مذهبی برای روشن ساختن هویت و توضیح وظایف معبودان حین معرفی آنان قبلا در بخش های مربوطه آن نقل شده است. داستان های ذیل بقیه آنهاست.

در بعضی از افسانه های معبودان، حوادث و رویداد ها در اعمال معبودان از یک داستان به داستان دیگر تداخل نموده و بین شان اختلاف وجود دارد. برای شنا سائی افسانه ها و سرود های مذهبی

Urtsun Hganc

نورستان تا جاییکه ممکن و میسر بود سعی بعمل آمده است جنبه های خلقت جهان و انسان - توصیف و قدرت معبودان بر طبیعت قهرمانان اساطیری و سرود های مذهبی بیان شود.

البته منظور از ذکر همه این افسانه های شیرین و گنجینه های معنوی که احتمالا در ذهن رهبران مذهبی ساخته و پرداخته شده معرفی فرهنگ آریائی * است که در این منطقه نهایت زیبای کشور ما حفظ شده فرهنگی که بر تو نوران بر مدنیت هند و ایران بخوبی محسوس گردیده است. داستان ذیل را شهزاده حام الملوك باشند چترال در سال ۱۹۳۷ از یک نورستانی بنا بنلو (Dahlu) با تنیده دهکده (ارتسون

و قتیکه در حال جذب می افتاد از یک جای دیگر جست و خیز میزد. حتی بالای شراه آتش قدیم میزد. موصوفه پیشگوئی کرده بود: (یک فرشته خود را مجسم میسازد. و پرنده ای با خود می آورد. هر گاه مردم کلاش این پرنده را نزد خود نگاه داشته تکثیر آنها معمول سازند آن وقت شروع انحطاط خواهند بود و نسل مردم کلاش منقطع خواهد شد. مردم کلاش به این اخطار اعتنائی نکردند به نگهداری پرنده اقدام کردند درست سه سال بعد از آن مذهب اجنبی ظهور کرد و عقاید آن انتشار یافت مردم کلاش ملتفت اشتباه خویش شدند و مرغ را از منازل خویش بیرون کردند زیرا پرنده ایست که بدبختی می آورد و آنها ناپاک پنداشتند.) (رگ ص ۱۹ کتاب کلاش) بقیه در پاورقی صفحه ۱۲۷

Cosmology

* یاد داشت کرده است که کوسمو لوجی

(گیتی شناسی) را از نگاه سرخ کافران * بیان میدارد. ترجمه آن ذیلا از کتاب فرهنگ هندوکش بعمل آمده است:

۱- نظر به عقاید سرخ کافران در ابتدایک خدا وجود داشت که زمین را خلق کرد. زمین هموار میلرزید. لهذا توده های سنگ را در روی زمین آفرید. این سنگ ها چون میخ ها به زمین فرو رفت و آنها از لرزشی باز داشت. سطح زمین بسیار نرم و هموار بود. سپس خدا ستون پایه بزرگ را نصب کرد و زمین را بالای آن قرار داد. تمام سطح زمین مملو از (دیو) بود. لهذا خدا معبود بنام (مان

Mon Man

.....

خلق کرد و آنها در فضای نگاه داشت. وقتیکه (مان) قوی و نیرومند گشت بادیوان جنگ های خونین کرد و اکثر آنان را کشت. لهذا در روی زمین جای برای معبودان بشری پیدا شد. بعد از آن خدا دو معبود دیگر را خلق کرد. نام یکی آن (بگیز

Bagis و نام دیگر آن (گیز) Giz

بود. خدا آنان را از جبهی خلق کرد تا او را در خلقت دیگر معبودان و مخلوقات یاری کند.

بعد از آن اولین آدم را خلق کرد. خدا به آدم امر کرد تا مراسم قربانی را برای (گیز) و (بگیز) انجام دهد. لهذا یک تعالیه ها برای ساختن مذبح جمع آوری شد. و تا کنون هر دو قربانی در (ارتسون) Urtsvn اجرا میشود. (۸۸)

۲- داستان (ایمرا) و آزاد کردن آفتاب و ماه و ماه باری (ایمرا) آفتاب و ماه را از اسمانها

* زبان شناس مشهور نارویژی مورگن سترن فقید در رساله که تحت عنوان (متن-

های میتو لوجی از کاتی های نورستان) ۱۹۶۸

(Mythological textes from the Haves of Nuristan)

را که به افتخار لوئی رینو Louis Renson انتشار داده است مینگارد:

(معلومات ما درباره میتولوجی کافر بسیا حدود است اما همه ساله بخت در جمع آوری و ازدیاد آن یاری میکند و مرا به فکر این انداخت که گرچه اینها بسان خرده های دانش و علم آریائی است باید در مجموعه ای به افتخار استاد مطالعات ویدائی انتشار یابد.)

* دهکده ایست در سرحد شرقی نورستان

* سرخ کافر یا لعل کافر به آن دسته از مهاجرین قبایل کاتی نورستان از منطقه اطلاق میشود که در موقع لشکر کشی امیر عبدالرحمن خان به کافرستان از منطقه کاتی شرقی به چترال مهاجرت کرده اند.

گرفت. دنیا در تازیکی محض فرورفت. همه مردند به استثنای یک مرد که زنده ماند که بدرگاه معبود دعا کرد تا قدرش بدنی ارزانی بخشد. ایمرآ به او ترحم کرد و ذره از آفتاب و ذره از مهتاب را بخداد که آن مرد بهر دو طرف خویش بست و به اسب خود سوار شد و رفت بهر جائیکه میرفت نور کافی برای راندن اسب خود داشت. بعد از مدتی به پروسونکل رسید. وقتیکه ایمرآ در مقابل او ظاهر شد به او سلام داد و گفت: (تو کیستی؟) در جواب شنید:

(من ایمرآ هستم) اسب سوار از ترس تعجب لا جواب ماند ایمرآ به او پیشنهاد کرد که بیا مراسم رفاقت و برادری را بر گزار کنیم.

اما آن مرد اظهار داشت که بزی ندارد. ایمرآ در جواب گفت در ینباره اندیشه مکن بزودی یک بز پیدا میکنم. اینرا گفته از کوتل (زیدیک) عبور کرد و با یک بز خوب مراجعت کرد.

مرد گفت چاقو از کجا کنیم؟ که او رابطه زبانی کنیم. هنوز این کلمات را تمام نکرده بود که بز با چهار پای خویش بشماره کنند زمین شد همیشه بدن خود را چون سگان عرق پرتکان میلاد در عمق حفریک بجز بوجود آورد یک چاقو هویدا گشت.

ایمرآ آنرا محکم گرفت و به آن مرد مراسم برادری را با سوگند بر گزار کردند.

وقتیکه این مراسم خلاص شد ایمرآ گفت: (حالا تو به من چه میدهی). مرد به جواب گفت که او چیزی ندارد و چه داده میتواند ایمرآ گفت که تو اسب داری آنرا به من بده. آن مرد گفت که دگر اسبی ندارد کسب آن سوار شود و اظهار کرد اسب خود را داده نمی تواند.

لہذا ایمرآ فرشته یی را احضار کرد کسکه آرامی اسب او را دزدید و برفت. در راه اسب فریاد کشید که:

(در گوش من شمشیر است آنرا بگیر و توسط آن تمام دشمنان خویشی را بکش. ایمرآ شمشیر را از گوش اسب کشید و در مقابل دشمنان خویش استعمال کرد. متعاقباً

* طبق سنت باستانی نورستان وقتی دو مرد اراده میکردند که با همدگر دوست و برادر خوانده شوند. یک بز را میکشند و لایه ها و قلب آنرا بین خویش تقسیم میکردند و آنرا خام میخوردند. و به اصطلاح خودشان مراسم سولبار بر قرار میشد.

آفتاب و مهتاب را در آسمان بجایش قرار داد و روی زمین دوباره روشن شد.

۳- ایمرأ و نفوس دنیا:

بعد از آنکه ایمرأ دنیا را خلق کرد بابا آدم با زوجه اشی در کشمیر بودند. آنان با چهل فرزند شان در فرصتی همه جوهره خوابیدند همینکه بیدار شدند جوهره ها زبان یگدیگر را نمی فهمیدند. ایمرأ با آنان امر کرد که هر زوج به نقاط مختلف جهان بروند و آن جای ها را پر نفوس سازند. اکثر آنان بدون میل رفتند زیرا اظهار میداشتند که کشمیر بعد کافی برای شان سر زمین خوب است. اما معلوماتدار هیچکس از امر ایمرأ سر گشی کرده نمی توانست باید اطاعت کنند.

۴- ایمرأ شیطان را از آهن ساخت:

علت اینکه در بعضی کشور ها آهن یافت میشود. اینست که ایمرأ گاهگاهی در این کشور ها شیطان را از آهن قالب گرفته است. در جریان یک مصاحبه بود که این قصه را بمن گفتند * و همسر من (کار لاه جانا) بحیرت فرو رفت از اینکه هرگز پل های از آهن را که یقین بود از بدن شیطان در کشمیر ساخته نشد است ندیده ام.

۵- ایمرأ و بستر طلانی:

باری ایمرأ و دیگر ادبای انواع بالای نشستند بودند در حالیکه پیش روی آنها یک بستر طلانی و یک چار پایه طلانی بویایمرأ حین مشاهده آنها اظهار داشت که اینها متعلق به اوست. دیگران فریاد کردند که مطلقاً نه اینها طور مشترک به همه مایع دارد. ایمرأ گفت بسیار خوب دیده خواهید شد که کی قدرت آنها دارد در برابر دیگران آنها استعمال نماید. با این تبصر ایمرأ بروی بستر مقبول نشست دیگر ادبای انواع دست و پاچه شدند و جرأت نکردند چیزی بگویند.

۶- آزادی آفتاب و مهتاب توسط معبودان دیگر:

در فرصتی دیگر ایمرأ آفتاب و مهتاب را آسمان گرفت و آنها را بر دو طرف خود محکم بست و اسب خود را به مرکز کوه با عقب (کیستی گیر گرام Kistigigrom) الی پره سوگل راند آنجا بخواب رفت. اما هفت شیطان که او را محافظت میکردند دریافتند که زود بخواب رفته است. اسب او را دور بردند و محکم بغانه ای بستند. از آن

عمل او تمام دنیا تاریک شد. ارباب الانواع در راه تصادم میگردند می افتیدند و خود را مجروح میساختند. همه به نا امیدی فریاد میکشیدند که چه کنیم. یکی از آنها که وا همه داشت. یک مسیر روشن را ادراک کرد. این واقعا مسیری بود که اسب از آن گذشته بود. یکی از معبودان مسیر را تعقیب کرد. به خانه رسید که اسب در آن بسته شده بود و از یک درز دروازه مشاهده کرد که چه واقع شده بود. او مراجعت کرد و موضوع را به برادران خود (ارباب الانواع) اظهار کرد همه رفتند و دروازه را شکستند اسب را آزاد ساختند. و قتیکه آنها اسب دبیرون می راندند اسب ملتفت شد آن شمشیر یک در گوشش بود باید کشیده شود و شیاطین توسط آن کشته شوند.

معبودان از این دستور اطاعت کردند. بعد از آن این آفتاب و مهتاب در آسمانها پدیدار شدند و جهان را بار دیگر روشن ساختند.

۷- جنگ ایمر با اینتر:

داستان ذیل نشان میدهد که علاوه بر ایمر معبودان دیگر نیز دارای قدرت های آفرینش اند.

اینتر Inther اقامتگاه خویش را در باداوان (احمد دیوانه) قرار داد و در آنجا تاختستان ها را بسایه های دلپذیر خلق نمود اما دفعتا ایمر ادعا کرد که آن جای ها از آن اوست اینتر از دادن امتناع ورزیده و جنگ شدیدی بین آنها رخ داد که در آن اینتر شکست خورد و مجبور شد در پایین دره کمی عقب نشینی کند و قتیکه تپه یی را در جنوب باده وان خلق کرد. ایمر بار دیگری بروی حمله نمود و او را بیشتر عقب راند بالاخره مجبه گردیده دره باشگل را تماما ترك گوینو بچیت پناهنده به سوی تساروگل Tsarogul پیرواز کند.

۸- ایمر و مار:

ایمر بسیاری اوقات به مردم خود معاونت میکرد. زمانی یک مار عظیم الجثه بود که در مشجان در انتهای دره باشگل زنده میگرد. اوعادت داشت در بالای صخره ها دراز کشد و حینیکه مسافرین بخت بر گشته از راه عبور میکردند فرود می آمد و آنان را می بلعید. ایمر به مردم دلسوزی کرد و قاصدی نزد مار فرستاد که از کار های شرارت آمیز خود دست کشد. اما مار به تگوشش ایمر توجه نکرد بلکه قاصد ایمر را نیز بلعید. سپس ایمر خودش رفت و سر مار را قطع کرد و حوضچه (ابگیر کوهستانی)

ازخون سر مار پر شد. (دابرسن علاوه میکند که کافری محل کشتن این خزنده افسانوی را به او نشان داده).

۹- اسب دوانی ایمرای با شیطان:

زمانی ایمرای و شیطان Yush مسابقه اسب دوانی کردند اسب ایمرای از طلا ساخته شده بود و از شیطان از آهن تا مدتی یکی هم جلو نبود و گوش بگوش میرفتند. اما ایمرای موش های بیشمار را خلق کرد و در روی زمین که اسب شیطان می دوید یک تعداد زیاد سوراخ ها کنده که اسب شیطان بر روی آن می لغزید و اسب ایمرای سبقت می جست.

۱۰- جنگ ایمرای با شیطان:

ایمرای باری کتابی به شیطان داد و بعد از مدتی بعد آنرا وا پس مطالبه کرد. شیطان از استر داد کتاب خود داری کرد. سپس جنگ بین آنها بوقوع پیوست. ایمرای شیطان را کشت و کتاب را بدست آورد.

۱۱- شوخی ایمرای:

ایمرای و قاصدان روزی بدهانه علیای دره که از آن سر کی از سکوریگل Skorigul به پره سونگل میرود نشسته بودند. به النوع کرومی Krumai بشکل بز از بالای کوه تیراج میر * فرود آمد و در بین آنها رفت. اما هیچ کسی او را نشناخت به استثنای ایمرای.

ایمرای در یک فرصت مناسب که او به سویش نگاه نمیکرد کرومی را بطرف جریان آب کوه تیله کرد. کرومی با مجادله از آب بیرون شد و بطور اریب رو به بالا به صخره شامخ دوید علاماتی را از پی خود گذاشت که هنوز در رگ معدنی با رنگ متفاوت در صخره مرئی و بالای مانده است.

و قتی که به قله رسید باران ها را بر سر ارباب الانواع پرتاب کرد و بدین وسیله

* به عقیده کافران تیراج میر Tirich-mir کوه مقدس پنداشته میشد. در (باده وان) یک بنای کوچک مربع شکل به سبک معمول کافری چون پایه تمثال وجود داشت. بر سر سران چیزی قرار داشت که آنرا مودل تیراج میر می نامیدند. در آنجا بز (برای معبودان و پریانیکه تصور میشد در آنجا زنده می میکنند) قربانی میشد.

تأراحتی زیادی به آنها ایجاد کرد. ایمرابه آنها گفت که این بز کرومی بود و به آنها علواتا اظهار داشت که فقط او بود که بافراست کرومی را شناخت. وقتیکه اینرا شنیدند نژد کرومی تضرع و از او استرحام نمودند که سلوک خود را بهتر نماید. لهذا اوبا چهره حقیقی خود در آمد و فرود آمده بین آنها نشست و متعاقبا با چیزهاییکه ازتیراج میر با خود آورده بود ضیافتی برای آنها ترتیب داد و با تقدیم غذا های خوب دربشقاب های نقرهئی وقت آنها را خوش گذراند.

۱۲- داستان ایمرأ و بابا آدم :

بعد از آنکه (ایمرأ) جهان را خلق کرد بابا آدم و زوجه اش در کشمیر بودند در فرصتی چهل فرزند او جوړه به خواب بودند وقتیکه از خواب بیدار شدند هیچ جوړه زبان جوړه دیگر را نمی فهمیدند. سپس (ایمرأ) امر داد که جوړه، جوړه به تمام دنیارفته وروی زمین را پر نفوس سازند. به تمام بی میلی رفتند اما اظهار داشتند که برای ایشان کشمیر جایگاه خوبی بود اما چون امر (ایمرأ) بود باید اطاعت میکردند. (۸۹)

۱۳- داستان مارا Mara و خویشاوندی او با مردم روی زمین :

هزار سال وقتیکه (مارا) زمین را خلق کرد خود گفت: (بزمین میروم و با مردانی آن خویشی میکنم). همان بود که در بین ابرهای سبز، سرخ، آبی، به زمین فرود آمد و با دختر با کره که سوگا Suga نام داشت و در دامان کوه بالای سبزه هایکو

تنها نشسته بود ازدواج کرد و از آن پسری بنام هیمند و Himandu بدنیا آمد و گفت: (مظلوق من در موقع پرستش نام مرا یاد کنند و در وقت دعا اسم (سوگا) و هیمند و را بزبان رانند.

در دره پارون (ایمرأ) را (مارا) گویند. محمد زمان باشنده دهکده اشتیوی Shtiwe که این داستان را به نگارنده بیان کرد یک شخص روحانی دهکده بود. مردم اشتیوی او و خانواده اش را از نسل دختر ابراکرم میدانستند.

۴- نعت (مارا) Mara

*

ای مارا

تو تمام کائنات را خلق کردی

تو اول و آخر هستی

تو مرگ نـستـداری

بساقی و پاینده هستی

تو خالق موجودات هستی

و تو هستی که موجودات بشری و حیوانی

را ذوق میدهی و تربیت میکنی.

بهترین فخر ما اینست که تو موجود پاک با ما خویشی کردی و زنی را بنام (سوما) از جنس ما به همسری خود قبول کردی. (۴۰)

۱۵- داستان تقسیم زمین بین ایندروگیش:

سر زمین واهه که بین اشکون و یارون واقع است موضوع منازعه دو برادر یعنی ایندر و گیش گردید:

ایندر بعد از آنکه با خانواده خویش دهکده (ابه تی) را ترک داد به واهه سکونت اختیار کرد.

ایندر دو دسته گل ترتیب داد. یکی را از چوب تالک Indada

که توقع داشت تاگستانی از آن بسجود آید. دسته گل دیگر را از چوب زردآلو

سیب ترتیب داد که امید وار بود از آن زردآلو سیب تولید شود. بعد از آن آن دو دسته

گل را به برادر خود گیش تقدیم کرد تا یکی از آن دو دسته گل را انتخاب کند.

دسته گل اول الذکر ایندراکن را تمثیل میکرد چایکه توقع میرفت انگور زیاد حاصل

دهد و امید آن میرفت که بزودی آن منطقه یک تاختستان بزرگ مبدل گردد.

دسته گل دومی که جالب به نظر میرسد مناطق کیتیوی Kitiwi

و یارون را احتوا میکرد چایکه توقع میرفت زردآلو و سیب بزودی نشو نما نماید. گیش

* کافران دهکده شتیوی این نعت را در معبد (مارا) میسرودند. این سرود ستایش و

نیایش به ارتباط داستان مارا در اینجا ذکر شد.

بدون آنکه تلفات اهمیت چوب تالاهای شسته گل زردآلو و سیب را انتخاب کرد زیرا بسیار جالب به نظر میخورد به وضع ظاهری این دسته گل گیش فریب خورده به خوشحالی به سوی دهکده کیتیوی و دره پارو گشت و مالک تمام آن مناطق گشت.

ایندر به ایندراکن آمد و به آبادی آن باغ شروع کرد. به اساس این تقسیمات ایندر مالک تمام منطقه واهه گشت ایندرا اینرا میدانست که منطقه واهه بسیار حاصله صلیغز است و تاکستان های زیاد در آن نشوونما میکند. وقتی ایندر به ایندراکن آمد صدها هزار نهال میوه در آن غرس کرده پانزده سال از آنچه ایندر توقع میکرد میوه زیاد حاصل گرفت خاصه باغ مذکور انگور فراوان تر حاصل داد. ایندر دو تگری پراگور بطور تحفه به برادر خود گیش فرستاد. وقتیکه دو نفر حامل تگری های انگور به مدخل دره کیتیوی رسیدند به گیش فریاد کشیدند که: «ای گیش این دو تگری

انگور را ایندر از باغ ایندراکن برایت تحفه فرستاده است آنرا بگیر مالون ها Lawn (غلامان) هستیم و به ایندراکن مراجعت میکنیم. ایشان به ایندراکن باز گشتند و به ایندر راپور دادند که تحفه را به گیش در کیتیوی تسلیم دادند.

گیش به غرض گرفتن تحفه ای که توسط ایندر فرستاده شده بود در مدخل دره کیتیوی آمد. او دو تگری انگور پخته را دید. انگورهای پخته نه تنها او را خوش ساخت بلکه او را متحیر نیز ساخت. دلفت چنین فکر کرد ایندر او را در تقسیم زمین فریب داده است زیرا در منطقه پارون و کیتیو چنین انگوری وجود ندارد او از این وضع رشک برد و بیش از این نتوانست انتظار بکشد لهذا تصمیم گرفت در مقابل اینرا بجنگد و ایندراکن یا محل دیگری را که انگور نمو میکند از ایندرا بگیرد. لهذا او را کیتیوی و پارون باسلحه که داشت به عزم ایندراکن برآمد.

ایندرا در دهکده حالیه واهه مصروف ساختن آسیابی در کنار دریای واهه بود. هنگامیکه ایندرا آسیاب را درست میکرد گیش از عقب آمده و بر او حمله کرد. ایندرا دوشاخ پیچیده طلائی داشت و او را با بیرحمی دور انداخت و بعد او را چنان داشتند زد که فغان و ناله او برآمد.

گیش ادراک کرد که ایندرا جسما خیلی از او قویتر است. لهذا یگانه چاره که داشت این بود که بگریزد و از چنگال ایندرا خود را نجات بدهد. با وجودیکه گیش خداوند جنگ بود و بسیار جنگ ها را ناتوان برده بود و خاطرات قهرمانی او در دهکده

های اساطیری قبیله کانی نورستان حفظ شده است اما واضح بود که ایندرا بسیار قوی تر از گیش بود. بعد از آنکه گیش از جنگ تن به تن فرار کرد در قلعه های آن کوه بالا شد که باغ ایندراکن در دامان آن قرار دارد. او میخواست ایندراکن را خراب کند باین مفکوره صخره ها را پی هم بر سر ایندرا ایندراکن پرتاب کرد تا او را بکشد و ایندرا-کن را از ایندرا بگیرد ایندرا با چنین جنگ آماده بود. از صخره های بزرگ را که توسط گیش پرتاب میشد با هر دو دست خویش میگرفت و در باغ ایندراکن دیوار های بیشتری با آن صخره ها آباد میکرد. گیش از این عکس العمل ایندرا در مقابل حملات خویش متعجب و مایوس گشت. واقعا ایندرا در این دو جنگ پیروز بود. گیش نیز ادراک کرد که ایندرا نسبت به او بسیار مقتدر است. او فهمید که هرگز قادر به کشتن ایندرا نبوده و ایندراکن را به زور گرفته نمی تواند چه حمله دومی وی نیز به ناامیدی انجامید. برای گیش تنها یک چاره باقی ماند و آن را گزار شدن ایندراکن برای ایندرا بود. در این موضوع درباره گیش دو گونه تفسیر وجود دارد. تفسیر اول اینکه وقتی او مایوس گشت در جستجوی یکس ایندراکن در منطقه (کوئنگل) شد. در آن لحظه خاص گیش چشمه ای یافت که در آنجا اکثر بزبان کوهی منطقه برای نوشیدن می آمدند.

گیش از داشتن چشمه و بزبان کوهی سرور گشت. او هر اسان بود که مبادا ایندرا از این چشمه و بزبان کوهی آگاه شود و آنها را از وی بگیرد. لهذا او کانالسی

زیر کوه بزرگی احداث کرد و چشمه را به دهکده دیگری که موریکل Morigul

نام دارد و در دره نشه نی گرام Nishegram

موقعیت دارد نقل داده این دره از حاصلخیزترین زمین های منطقه به حساب میرود. گویند

که گیش ریش دراز و جثه قوی داشت و عادات داشت که ریش خود را به آن

چشمه ای که هنوز آبش از صخره جاری میشود می شست. این چشمه (گیشا بادام

به گو) Gisha-badapalu نامیده میشود. معنی آن اینست:

چشمه ای که گیش ریش خود را در آن می شست. آب این چشمه گوارا است. سنگ

دیگری در این منطقه وجود دارد که گیش بالای آن می نشست و استراحت میکرد.

این ابدات خطرناک تازه از زندگی ایندرا میدهد که در زمانه های دیرینه در این منطقه

میرایست.

تفسیر دیگر اینست که گیش بعد از مراجعت از جنگ ایندراکن راسا به پارون و

کیتوی رفت و در آن جا نقش معبود جنگ‌رایازی کرد و در شرق و غرب کتی و بارون
میسود مشهور جنگ بود. گیش در قصر آهینین ژنده می‌کرد. کمان رستم تحت
فرمان او بود.

اینرا به اساس روایات اساطیری سازنده ماهر شراب در منطقه کلا شوم نویی
ستان بود او تاختستان ایندراکن را رویانید.

۱۰- داستان اشتباه ایندرا:

ایندرا میخواست یک پل قوی بالای دریای واه اعمار نماید تهاد پل هر دو کنار دریا
را آباد کرد بعد صغره دراز را به اندازه عرض دریا بریده برای ساختن پل مذکور آماده
میکرد. در دو قسمت این سنگ کار میکرد. قسمت اول آن به اندازه لازمه بریده شد.

حینکه در قسمت دوم آن کار میگردید سر او که معاونتش میکرد تشنه شد و از
پدر خواست چیزی برای نوشیدن به او بدهد ایندرا به پسر خود گفت: (برو بخانه درکنج
خانه خمره ماست است بدون آنکه سر آن را شور بدی از آن بنوش).

پسر به دقت آنچه پدر گفت شنید و بخانه برگشت و خمره ماست را در کنار خانه یافت.
دو فکر فروم رفت تا این معضله را حل نماید زیرا به وضع عادی نا ممکن بود از آن چیزی
بنوشد.

در پشاره دو تفسیر آمده است: در تفسیر اول گویند که خمره از گل سنگ دار سا-
خته شده بود و پسر ایندرا را یک سنگ ریزه از زیر خمره جدا کرد و در آنجا دهن
خود را گذاشته ماست را خورد و عطش او رفع گردیده نزد پدر مراجعت کرد. روایت
دیگر اینست که پسر ایندرا سنگی را روی ماست گذاشت و روی ماست بخوبی جمع
شده و توانست بدون آن که روی ماست پسر دارد قدری ماست خورده. بعد پسر
به پدر اطلاع داد که موفقانه دستورش را انجام داده است.

ایندرا تکان خورده و حیران شد که فرزندش به هوشیاری چطور ماهرانه ماست را از خمره
خورد. دفعا ایندرا کار را متوقف ساخت و به فکر عمیق فروم رفت. او تجارب تلخ خود را
که با برادر خود گیش داشت بخاطر آورد دفعا و به آرامی بالای کوه بخانه برگشت تا
بیند که واقعا پسرش بدون آنکه سر ماست را بیس کند ماست خورده است و قتیکه ملاحظه
کیرد فهمید که پسرش طوریکه میگفت هوشیار و بلکه بی اندازه قوی است.

ایندرا تصور کرد مبدا فرزندش در آینده نزدیک معضله ای برایش خلق کند. او به
پسر خود مظلون گشت که پلان ماهرانه طرح خواهد کرد تا او را بکشد. روی این دلیل

فورا تصمیم گرفت تا هر چه زود تر ممکن باشد پسر خود را بکشد. ایندرا متیقن شد اگر فورا او را نکشد شاید عین ترس را که از برادر خود گیش داشت در مقابل پسر نیز پیدا کند چنانکه ما دیدیم که گیش اوقات ایندرا را تلخ کرده بود. پسرایندرا اداره کرد که دیریا زود پدرش او را خواهد کشت لهذا نزد مادر خود دینیک

Dynik

رفت و از او خواهش کرد که حیات او را نجات دهد. باشنیلن این خبر ایندرا با اسلحه خود به تعقیب پسر سرفرت پسر در حالیکه او را ترس فرا گرفته بود نمیدانست چرا پدرش میخواهد او را بکشد. مادرش بسیار سعی و کوشش کرد تا پسر خود را نجات دهد اما موفق نشد. بالاخره ایندرا پسر خود را کشت و مادرش از این وضع بسیار غمگین شد. آنان به گفتگو پرداختند ایندرا بر خاست و دینیک زن خود را نیز کشت. (بعد از این عمل ایندرا پشیمان و افسرده شد و خود را تنها یافت همیشه به زن و فرزند خود فکر میکرد گاهی بغض میگفت: (بعد از او کی باغ مقبول ایندرا کن را تصاحب خواهد کرد.)

ایندرا به دشوار های زیادی رو بر شناساختن پل و امه به نسبت معضلات خانوا. ده می نا تکمیل ماند (سنگ های بریده شده که در مقابل دهکده افتاده است مردم محل آنرا از کار های نا تمام ایندرا میدانند گویند او بود که از قله کوه آنها را پایین آورد بریده و سر انجام به استعمال آن توفیق نیافت.)

درباره این عمل ایندرا سه روایت است: اول اینکه جنایت ایندرا برای دیگر معبودان عالی رتبه غیر قابل تحمل بود لهذا او از این منطقه نا پدید شد. در این روایت فهمیده نمی شود او به کجا رفت. در روایت دوم گویند که ایندرا احتمالا به ایندرستان

Endr-astan

یعنی هند رفت و به هگام زمستان و تابستان به سواری اسب به ایندراکن مر-اجمت میکند تا از باغ و خلوت آن بهره مند شود لشاد گردد.

روایت سوم اینست که ایندرا بعد از کشتن فرزند و زن خویش و تبعید برادر خود بسیار معزول گشت و برای همیشه به هیز رفت. * با این دلایل پلان ساختمان پل نا تکمیل ماند. او باغ حاصلخیز ایندراکن را به مردم و امه واگذار شد. حتی

* در موقع باز دید نگارنده از ایندراکن مردم محل اظهار داشتند بعد از آنکه ایندرا باغ را آباد کرده قله کوه جوار ایندراکن رفت.

تابحال عقیده مردم واهمه بر این است که ایندرا به سواری اسب در شب های تابستان جهت حفاظت و نگهداری باغ می آید. (۹۱) در زندگی اقتصادی مردم واهمه باغ ایندرا (ایندراکن) نقش عمده داشته و به تریوسیله امرار حیات اهالی این دهکده زیبا بشمار میرود چون همه اشجارش را محصول کار و پرورش ایندرا میدانند لهذا در نزد اهالی مردم واهمه یک معبود عالی مقام بشمار میرود.

۱۶- داستان اشتباه دیزانی:

Karmutarok

(دیزانی ربه النوع با یک دیو بنام (کرموته روک)

ازدواج کرد. شوهرش ربه های زیاد تقو و گوسفند داشت. در تابستان موقعی که با ربه های خود دور در علفچر های گوه بود غذای او به اتمام رسید.

دیزانی میخواست قدری آرد برایش روان کند لیکن هیچکس پیدا نشد که آنرا برای او ببرد زیرا راه توسط پلنگ و یک گول مسود شده بود دیزانی حیران مانده بود چطور کند. در این لحظه آوازی از رحم خود شنید که گفت: (مادر من آنرا حمل میکنم).

دیزانی با شنیدن این آواز نزدیک بود از ترس بمیرد سپس با صدای گرزان پرسید. (چه دیو در آنجا است؟)

او جواب داد: (مادر من کرموتک هستم پسر شما. بادیک ترین قسمت رحم خود را نشان بده که من از آن خارج شده بتوانم.) دیزانی گنج شده و حیران بالاخره مجبوراً بغود فشار وارد کرد و گفت (اینه) کرموتک که در رحم مادر هفت ماهه بود آن قسمت را لگد زده بیرون جهید. دیزانی خریطه ای از پوست را پر از آرد کرد و به او گفت که از جنگل و گوه بسیار آرام عبور کند زیرا در آنجا پلنگ و غول عظیم الجثه ای وجود دارند هر گاه بدانند که تو در آنجا هستی ترا میکشند و میخورند. او وعده داد که چنین بکند و از راه احتیاط شمشیر پسر خود را نیز گرفت.

وقتی که به جنگل رسید خریطه آرد خود را یکطرف گذاشت و آواز ترسناک کشید. پلنگ بیدار شد و غرش کثان بطرف او دوید کرموتک با پلنگ جنگید و او را کشت جوال آرد خود را گرفته به گوه رفت. در آنجا بر غول نعره زد. غول از صغره ها ظاهر شد و نزدیک او رسید. کرموتک بزودی از او پرسید (یک دقیقه انتظار بکن چو میخواهی) غول به جوابش گفت که گرسنه ام.

کرموتک جوال آرد را نشانش داد و گفت دهن خود را خوب باز کن. غول دهن خود را

باز کرد در این اثنا کرموتک با شمشیربسه گردن او زد و او را نیز کشت. کرموتک به چرا گاه پدر رسید. اما کرموتروک با رمه های خود دور بود و قتیکه شام مراجعہ کرد کرموتک خود را به خار تبدیل کرد و به جوال پنهان کرد. کرموتروک جوال آرد را دید و فکر کرد مردی آنرا آورده است به خانه مراجعہ کرده است. پس آتش افروخت و شروع به نان پختن کرد. دست خود را به جوال آرد فرو برد. خار به نوک انگشت او خلید دست خود را از جوال کشید و خار را به آتش انداخت کرموتک نریاد کشید.

(پدر مرا مسوزان من کرموتک هستم پستو). کرموتروک او را از آتش بر داشت و به او گفت: (تو یک دیو هستی) کرموتک بجواب گفت که او صبح تولد شد و جریان سفر خود را از نزد مادر تا آنجا پیش پدر قصه کرد.

کرموتک به پدر خود گفت که فردا رمه ها را به چرا گاه می برم. کرموتروک موافقه کرد و به او هوشدار داد که به نزدیک درخت عرعر نرود که آن ساحه متعلق به غول است. روز دیگر کرموتک با رمه به نزدیک درخت رفت و به درخت بالا شد و با تبر خود چند شاخچه آنرا قطع کرد. دفعته غول پیدا شد و به کرموتک امر کرد که پایین شود. و قتیکه کرموتک پایین میشد قصه ادا من پیراهن خود را به شاخچه درخت بند کرده پاره کرد. همینکه به زمین پایین شد به غول گفت هرگاه شایق خوردن او هست دهن خود را باز کند. غول دهن خود را باز کرد و کرموتک تبر خود را به دهن غول درون کرد و او را به زمین زد.

دفعه دیگر کرموتک از پدر خود خواهش کرد که او را اجازه دهد. نان پخته کند. در آن روز کرموتروک رفت تا قبری چوب سوخت. بیاورد. کرموتک غذا تهیه کرد و شروع به خوردن کرد. زمانیکه غذا را می جوید مشاهدہ کرد که بزآن نیز دهن خود را مانند او بجوین حرکت میدهند و هیچ چیه پیش روی او باقی نماند که بخورد لهذا بالای آنان بغشام آمد و همه آنان را کشت. و قتیکه پدرش مراجعت کرد به پسر خود گفت که بزآن را از طویله خارج کند. کرموتک چوب را گرفته داخل طویله شد. بزآن مرده را زد و به آنان فریاد کرد که (بزآن پدر من از اینجا بیرون شوید). تمها تصادفاً یک بره بز زنده باقی مانده بود که از طویله بر آمد. کرموتروک از پسر خود استفسار کرد چه واقع شده که آنها نمی بر آیند.

کرموتک جواب داد که آنها بالایش قهر هستند. لهذا کرمو تروک خودش داخل طویل شد و همه بزبان را مرده یافت از پسر خوبرسید که چرا بزبان را کشته ای. به جواب گفت که بزبان تقلید او را میکردند. حالا همه بزبان مرده اند و هیچ چیز برای کرموتروک باقی نماند. او از پسر خود در خواست کرد که به ده برود و مردم را دعوت کند تا بیایند و اینهم گوشت ها را بخورند. کرموتک به ده رفت و به مردم فریاد کشید که بخانه های خود در ایند که دشمن رسیلوخارج نشوند که دشمنان می آیند. همه مردم نا پدید شد. سپس او بخانه مراجعت کرد و به پدر خود گفت که مردم نمی خواهند که اینجا بیایند. کرموتروک خودش به دهکده رفت و مردم را با خود آورد. وقتیکه پدر کرموتک دور رفت او قدری سرش دریافت و به چوکی ها مالیده مردم به چوکی ها نشستند. و غذا را خوردند. وقتیکه برخاستند چوکی ها به عقب آنها سرش شده بود. کرموتک به پدر خود گفت که من بشما گفته بودم که آنان چیز را از ما میگیرند. بپر حال آنان چوکی را از عقب خود جدا کردند اما خشتک های آنان به چوکی ها چسبیده ماند و بهوضع بدی بخانه های خود مراجعت کردند. دیزانی و کرموتروک تصمیم گرفتند که از شر این دیو خلاص شوند. به سفری رفتند و او را نیز با خود گرفتند. بالای تپه ای را برای گذشتاندن شب انتخاب کردند دسیسه چنین بود که کرموتک را به دریا بیندازند. همه بسیار خسته شده بودند و خور کرده به خواب رفتند. کرموتک از خواب بیدار شد و مادر خود را به بستر خود انتقال داد و خودش در پهلوی پدر بخوابید. در پایان شب کرمو تروک بیدار شد و بستر دیگر را از تپه به دریا افکند. کرمو تروک بسیار خوشحال بود که از شر پسر خود خلاص شد. بعد از آن شریک دسیه او استفسار کرد که چرا دیزانی زوجه خود را دوست ندارد. کرموتروک در آن وقت ادراک کرد که چه واقعه شده است.

روز دیگر کرموتک پدر خود را بیک باغ زردآلو برد و زرد آلوی بسیار بر او خوراند و سعی کرد که بسیار زیاد نخورد. پدرش گفت که او سیر کرده است. برای اثبات قول خود شکم خود را به پسر خویش نشان داد در این لحظه کرموتک تیری به شکم پدر حواله کرد و معده او را شکافت. سپس نفس پدر را گرفته به ستون پایه ای تکیه داد. کاروانی از آنجا عبور کرد او به زمین افتاد. بالاخره از کاروان کالای بسیار به عنوان جریمه گرفت و به دهکده مراجعت کرد. (۹۷)

۱۸- دیزانی:

دیزانی زیبا ترین زن بود او پسری داشت که نامش (بگشت) بود در هنگام شب

در جریان عید (گیشه) همه مردم عادت داشتند مشعل ها را روشن نمایند و به معبد دیزانی بروند. فالگیر در وسط میدان رقص ایستاده بود چماقی را حرکت میداد و آنها را نمیکداشت داخل شوند. مردان به زور داخل میشدند هر گاه کسی داخل میشد فالگیر دستش را کش میگرد و مشعل او را محکم میگرفت. مشعل هر کس را که محکم میگرفت خانه آتش پسری تولد میشد. دیزانی بحیث فالگیر فرزند خود را از مشعل شناخت همینکه داخل شد آب دهن خود را افکند گفت: (مشعل تو خاموش شد.) (۹۳)

۱۹- داستان پردی و اسپروگرا *

یک پری پسری زاد و آنرا اسپروگرا نام گذاشت. اسپروگرا بعد از گردش در آسمانها بالاخره در پرونس فرود آمد.

در پرونس نزدیک چشمه ای دودی مشا هده کرد چون نزدیک آن دود شد دید که (پردی) (زن پیر) دست های خود را زیر آتش کرده و شکم خود را بروی آتش پهن کرده دیگ ساخته و گندم را به دهن انداخت تا به این ترتیب گندم به دهن رفته پخته شود. اسپروگرا پردی را گفت: ای زن بدبخت این طور چرامیکنی دیگ را بالای آتش بگذار و غذا را در آن بینداز اما مگذار که کاملاً پخته شود. بلکه نیم خام بماند

و بعد آنرا صرف کن سپس اسپروگرا رفت. چندی بعد که دوباره (اسپروگرا) نزد «پردی» آمد «پردی» بوی گفت: چون تو بمن بسیار نیکی و نصیحت خوبی کرد حالا میگویم اهم حق احسانت را ادا کنم. بهترین کمک من برای تو اینست که به زود ترین فرصت باید از این جا فرار کنی زیرا من هفت بچه خونخوار دارم و اگر بیایند و ترا در اینجا ببابند حتمی ترا میخورند.

اسپروگرا به جواب گفت: هرگز جای دیگر فرار نخواهم کرد بلکه از تو در ینباره کمک و مدد میخواهم.

پردی گفت: خوبست من ترا مدد و کمک میکنم. همینکه پسران من از شکار برگشتند و بتو گفتند چه حال داری بایست در جواب بگوئی سلامت و مگر نه ترا میخورند.

* نگارنده این داستان را از دهکده پرونس که یکی از دهکده های دوه پارون است در سال ۱۳۳۲ از زبان ملك آن قریه ثبت کرده است. به زبان پارونی (پردی) پیره زن معنی میدهد در اینجا بطور اسم خاص استعمال شده است.

هنگام شام پسران پردی بخانه مراجعت کردند و به اسپرو گرا گفتند چه حال داری
اسپرو گرا بجواب گفت: سلامت. پس آهونیکه شکار کرده بودند خوردند و به اسپرو-
گرا را چیزی نگفتند.

در خانه پردی دروازه ای بود و پسران پردی هنگام صبح به اسپرو گرا گفتند: هوش
کمی به این دروازه دست نزن ای اما صبح وقتیکه پسران پردی خانه را بعزم شکار ترک
دادند و خود پردی نیز برای رفع حوائج طبیعی از خانه خارج شد.

اسپرو گرا انگشت خود را در سوراخ دروازه داخل کرد و قتیکه پس کشید دید
که انگشتش طلائی شده بود چند ساعت بعد که پردی بخانه برگشت و از مساله
آگاه گشت خیلی مضطرب گردید اسپرو گرا انگشت خود را با تکه پیچانید و چنان
وانمود کرد که گویا دستش زخمی بر داشتگاست.

هنگام شام هینکه پسران پردی بخانه باز گشتند از اسپرو گرا استفسار کردند
که دست خود را چرا بسته یی؟ اسپرو گرا پاسخ گفت که انگشت وی پاره شده
بود و بدان سبب آنرا با تکه ای پیچانیده است.

فردای آن روز اسپرو گرا یک دست خویش را به دروازه داخل کرد و هینکه دست خود
را پس کشید دستش کاملاً طلا شده بود. از ترس اینکه مبادا پسران پردی از قضیه
آگاه شوند باز دست خود را با تکیه ای بست. وقتیکه پسران پردی شب باز آمدند
استفسار کردند اسپرو گرا همچنان بهانه کرد که دستش پاره است.

روز دیگر با دو دست خود دروازه را محکم گرفته و با لگد به دروازه زد. دروازه شکست
اسپرو گرا در مقابل خود یک حوض دید درون حوض اسب طلائی مشاهده کرد که
یکطرف آن آفتاب و طرف دیگر آن مهتاب بود.

اسپرو گرا به اسب سوار شد. آفتاب بگشانه راست و مهتاب به شانه چپ وی قرار
قرار گرفت.

وقتیکه پسران پردی آمدند و این منظره را تماشا کردند متحیر شده بنای جنگ
را گذاشتند.

اسپرو گرا چون بگوش اسب نظر کرد دید که یک شمشیر در غلافی در گوش اسب است.
اسپرو گرا آن شمشیر را گرفته و با آن هفت پسر پردی را به قتل رسانده و به
چند ناحیه پرونس آنان را دفن کرد. وقتیکه (مارا) * به دهکده پرونس آمد به
(اسپرو گرا) گفت: این همه اسب مهتاب و آفتاب را تو گرفتی باید آنها را بمن بدهی.

* به اساس نوشته های مودکن ستیرن (ص ۲۸۳ سال ۱۹۴۹ و ص ۱۶۳ سال ۱۹۵۱)

Prokam

۲۰- داستان پروکام :

دختر دوشیزه یی که -پرو کام) نامداشت از گردنه باریکی عبور میکرد. در آنجا عقابی با بال خویش او را زد و دختر بادر شد. هر قدر دلیل گفت و از خود دفاع کرد مردم به او گوش ندادند و او را به مغازه «زمی و تکه» Zhamay Watka که محل مخصوص وضع حمل زنانی است که از غیر طفل بدنیا می آورند بردند. (پروکا) در آن مغازه برفت و دوگانه می بدنیا آورد که هر دوی آن پسر بودند. و بعد از گذشت یک سال به خانه مراجعت کرد. این بچه ها با تیر و کمان بازی میکردند. در سن هفت سالگی رسیده بودند که دشمنانی چند به واره حمله کردند. جنگجویان خود را آماده جنگ کردند و به جنگ شتافتند. این دو برادر نیز از مادر خویش درخواست کردند که تیر و کمان به آنها بدهد. آنها بمیدان جنگ رفتند. هر تیریکه از آنها خطا میرفت بفرق دشمن اصابت میکرد و دشمن زمین افتیده و می مرد. به این ترتیب چهار هزار دشمن را بگشتند و آنها را شکست دادند. امروز مردم واره عقیده دارند که باز مانده گان آن دو برادر دو گانه اند. (۹۵)

۲۱- قصه بچه های غول آدمخور:

در زمانه های قدیم یک مرد بزرگ و بسیار قوی بنام (تاروک) Taruk سود پدرش (نشی) نام داشت.

در آن وقت بین ما و قبایل کام جنگ بود. باری (تاروک) با عصای زنگدار خود بالا و پایین دره قدیم میزد. وقتی که بچه های غول آدمخور صدای زنگ او را شنیدند خود را به دریا انداختند و غرق شدند. یکروز که (تاروک) در پایین دره قدم میزد غول آدمخور ظاهر شد گفت که: (فرزندان ما از صدای زنگ تو خویشتن را بدریا انداختند. اگر صدای زنگ خود را بلند نمی کنی ما ترا یک زنگ نا مری میدهم). تاروک این پیشنهاد او را قبول کرد و زنگ نامری را گرفت. با آن پایین به کامدیش رفت. وقتی که در آنجا رفت چند مرد بسیار مهم را بگشت. او آنها را میدید اما آنها او را دیده نمی توانستند. بالاخره قبایل کام مجبوراً خواستار صلح شدند.

۲۲- بسوی تاخت و تاز:

گیش مرد بسیار دلیری است. هر وقت که مردم عزم تاخت و تاز میکردند نخست بیرون از دهکده در یک جای اجتماع می نمودند. مرد کهن سالی با کمان خود درین انسان بود که توسط آن کمان فال می دید و سعی میکرد از آن طریق در یابد که تاخت اوتاز موفقانه صورت میگردد یا نه.

هر گاه فال آنان نیک می بود کمان بطورضایت بخش حرکت میکرد اگر فال خوب نمی بود کمان این طرف و آنطرف حرکت میکرد. در این صورت میگفتند که فال نیک نیست و به تاخت و تاز می رفتند با فال نیکتری رفتند و زمین های بیگانه را می گرفتند و مراجعت میکردند. سپس تنگ می زدند و سرود پیروزی می خواندند و چنین می گفتند: (ای معبود قهرمان، شورت تو زیاد شده) بانسین سرود پیروزی مردان دهکده برای تاخت و تاز پایین میشوند و زنان بر سرآنان گندم پاش میدهند. وقتیکه به میدان می رسیدند همه جمع میشدند. اموال غنیمت می آوردند و بین خویش تقسیم میکردند سپس مراسم قربانی را بر گزار میکردند. رهبر بزرگ مذهبی قبیله گاتی با شاخچه صنوبر در آنجا در حالیکه جام آب در دوشش بوده می ایستاد. بعد آتش می افروخت. آبرا بطرف آتش پاش میداد. یک کلوله مسکه به آتش می انداخت میگذاشت تخیر کند در آنجا میگفت: (به معبودان برسد). بعد هر کس بجای خو-

یش میرفت. (۹۴)

۲۳- تولد دیموته:

دیموته Demuta قهرمان افسانوی دهکده نیشیگرام Nisheigrom

است که سکایلر جونز Jones.s ضمن مطالعات علم آلتسب در دره وایگسل قصه آنرا شنیده و ثبت کرده است. از روی مطالعاتی که در سال های (۱۹۶۶ الی ۱۹۶۷) در آن دره نموده است موصوف مینگاد که مطابق به شجره بدست آمده (دیموته) هژده نسل قبل در دهکده نیشیگرام میزیسته است.

نگارنده از روی تجربه خویش خاطر نشان میکند که نورستانیان در علم نسب خویش معلومات عمیق دارند.

از جانب دیگر داستان دیموته نشان میدهد که هژده نسل قبل نیاگان نورستانیان در یک مرحله مدنیت پیش رفته قدم گذاشته بودند زیرا ما میدانیم که در جوامع ابتدائی لاقیدی و آزادی جنسی رایج بود. ازدواج وجود نداشت و باک نداشتند تا بیک ساحوی که طفل حرا مزاده بدنیا آورد بنظر حقارت نگریسته شود و خانواده اش سر-

افکنده گردد. بالاخره در یک مرحله از مه نیت که زنان از موقعیت بهتر اجتماعی بر خودار گشتند ازدواج را ایجاد کردند. از روی این داستان بر می آید دو شیوه نیکه طفلی بدون شوهر بدینا آورد ه پدر خویش را سخت خشمگین ساخته است تا حدیکه او را از خانه رانده است و تلاش میانجی نزد پدر دختر کارگر نمی افتد تا واقعیت موضوع تحقیق نیابد :

(پاتول هفت دختر داشت. شش ازدواج کرده بودند جوان ترین آن هنوز ازدواج نکرده بود و یا پدر زنمگی میکرد. یگروز به همراه پاتول به چراگاه کوهستانی رفت. وقتی که در یک استراحتگاه کنار کوه رسیدند. دختر به پدر خویش گفت که میخواهد کاری را انجام دهد. او در میان ها رفت. وقتی که پاتول عقب کار خود رفت یک پرنده بزرگ پاژی (عقاب؟) فرود آمد و با بالهای خویش شانه دختر را پاک کرد. بعد از سه ماه دختر احساس کرد که حامله شده است. نزد پدر رفت و گفت: (لطفا مرا به شوهر بده).

پاتول خشمگین شد و گفت: (تو هنوز ازدواج نکردی و حامله دار شدی. چرا چنین عمل بد را مرتکب شدی؟) پاتول توضیح دختر خویش را نشنید. او را از خود دور راند و وقتی که بزرگان دهکده (دوستو - دوستو) dusto-dustu
شنیدند که پاتول جوان ترین دختر خویش را از خانه اخراج کرده است بعضی از آن بیعت میانجی duwrai

نزد او رفتند و اظهار داشتند که چرا دختر خود را از خانه راند برای دختران دیگر خود شوهر گرفت به دختر جوانتر او چه اتفاق افتاده است. پاتول به آنان گفت که حامله دار بود. هیات میانجی نزد دختر رفتند تا قصه را از زبان خودش بشنوند. او در باره (پاژی) و آنچه در کنار کوه واقع شده بود بیان کرد. وقتی که میانجی ها این قصه را شنیدند نزد پاتول مراجعت کردند او قصه را شنید اما باور نکرد. بار دیگر میانجی ها نزد دختر رفتند و گفتند که چه باید کرد، پدرت قصه را باور نمیکند. دختر به آنان گفت: (انتظار بکشید تا که فرزندم تولد شود هر گاه او قبل از نوشیدن شیر سخن زد آن وقت خواهید فهمید که قصه من حقیقت دارد. هر گاه فرزندم حین تولد به سخن زدن شروع نکرد در آن وقت پدرم هر چه خواست با من بکند).

وقتی که میانجی ها موضوع را به پاتول گفتند بجواب گفت که: (نمی خواهم او را به خانه خود ببرم تا موضوع یکطرفه نشود). چون پاتول دختر خویش را بغانه راه

نداد دختر مجبورا قبل از وقت به (شوارت) اطاق تجرید مخصوص زایمان و آیام قد علمگی رفت. او در آنجا اقامت کرد تا اینکه طفل دنیا آمد. همینکه طفل تولد شد دختر باتول به (شوارتی) (دایه یا زنیکه) موظف خانه شوارت آمده است. هفت که عجله کن و کلان سالن با نفوذ دهکده را حاضر کن. دایه آنان را حاضر کرد و بیست فاصله ای از (شوارت آمده) ایستاده شدند دایه داخل اطاق رفت دختر گفت: (پسر را نزد آنان ببر) و قتیکه دایه او را نزد بزرگان برد او به آنان سخن زد و گفت: (تیر و کمان برایم بیارید) یکی از آنان بغانه فرستاده شد تا تیر و کمان بیاورد.

تیر و کمان آورده شد و به طفل دادند. بچه تیر را به فضا پرتاب کرد. تیر بر روی سنگ بزرگ افتاد *dirastun* که (ایمر) را تمثیل میکند که بر نیشیگرام حکمفرمایی میکند. بزرگان به خانه باتول رفتند و واقعه را بیان کردند. باتول گفت: (خوب- شحالم از اینکه من مقصر بودم نام بچه را دیموته گذاشتم).

همینکه چهل روز از تولد پسرش گذشت دختر باتول (شوارت آمده) را ترک داد. پسر خود را بغانه پدر برد. در آنجا دیموته باز دیگر تیر و کمان خواست. او تیر و کمان را گرفت و بر برق (دیناستون *dinastu* بالا شد. از آنجا تیری بلند به فضا پرتاب کرد. تیر به قسمتی از دهکده افتاد که اکنون بنام (دیموچم) *demueem* یاد می شود و بحیث زیارتگاه طایفه تکریم میشود.

دیموته بچه ای غریبی بود زیرا پدر نداشت. پدر پزرگمش (باتول) برای او چند بز داد. دیموته سخت زحمت کشید. او مرد متمول شد و در تمام کلاشوم شهرت یافت.

دیموته یک پسر داشت نامش (آستان) بود. تمام مردم طایفه (آستان) باز مانده گان همین (آستان) پسر دیموته اند. * (۹۷)

۲۴- آهوی سحر آمیز:

در گوه طویله ای وجود داشت بنام کومر *kumer*

نزدیک آن زمین همواری بود که در آن گاو ها و بز ها دوشیده میشدند. سگان

* این داستان با حکایه و ماجرای حضرت عریم شبیه است که در کتب مقدسه و تفاهیر سیر آمده است و از زمان تولد حضرت مسیح (ع) تا کنون در کتب متواتر نقل شده است. مگر قسمت اخیر داستان بدیع است.

shwart ama

•••

صاحب رمه دو شاخ را دیدند که از زمین رسته بود و شور میخورد. مردی عو، عو سگ را شنید و نزدیک رفت دید که شاخ ها از زمین بر آمده بود. این آدم از طایفه (سینکی دری) Senki dari بود. آن مرد به کندن اطراف شاخ ها شروع کرد و در اثر آن سربك آهو ظاهر شد. آهو به آن مرد گفت که مرا بیرون مکن، من برای تو روغن بسیار میدهم هر گاه مرا بیرون کردی دودمان تو تقلیل می یابند. بهر حالا آن مرد به کندن دوام داد و آهو را کشید و کشت گوشت آن آنقدر زیاد بود. که (۱۸) نفر آنرا به دهکده انتقال دادند. گوشت آهو به تمام اهالی دهکده تقسیم شد. از آن روز به بعد تعداد زیاد مردم مردند و قبیله (سینکی دری) تقلیل یافت. (۹۸) سرود های مذهبی :

۲۵- سرود ستایش در (ایمراتا) (عبادتگاه ایمر) ایمر با فراوانی * بیا

ای معبود پریان هفت رنگ شده بیا *
معبود پریان که مانند شهید هستی
معبود شهیدپری ها

۲۶- در ستایش (مونی)

مونی تیر دان طلانی را بگردن انداخت.
کمان مونی ای مونی با فراوانی بیا.
مونی هوشیار تیردان طلانی را بگردن انداخت.
کمان ای مونی با فراوانی بیا.

۲۷- در ستایش (مونی)

ای مونی
تو مدافع مصیبت هستی
و قهر مانتر از همه مقربان معبود هستی
وحی از معبود میاری
زور آور از همه مقربان معبود بزرگ

* رطوبت

* هفت گونه شده بیا

زود تر از همه به فریاد ما میرسی.

و به وقت مصیبت به تو رسید میتوانیم.

و تو شاخدار و بالدار هستی (۹۹)

۲۸- ستایش (مارا)

ای (مارا)

تو از لی بوده ئی

هیچ کس اصل ترا نمیداند

ما این بتان را که پرستش میکنیم برای آنست که به تو رسیده نمیتوانیم و می‌خواهیم
توسط آنها بتو برسیم.

پس در حقیقت ترا پرستش میکنیم

نه بتان را

۲۹- سرود ستایش دیسنی (دیزانی)

ای دیسنی تو نگاه بان دروازه خداوند هستی

و علاوه بر آن هژده مرتبه داری

نگاه بان بت خانه

شیر دهنده موجودات بشری

نگاه بان تولد شده گان

خیر خواه بنده گان

خیر آور از طرف الهی

جاری کننده دروازه شیر

شهرت دهنده انسان

زیاد کننده مخلوق

از الهی اذن بغواه

نگاه بان (۹) دروازه رحمت. *

۳۰- پشاشی نعت *.

خداوند زنی را بنام پیشاشه خلق فرمود که بهترین مخلوقات باشد.

ملائیکه انتقاد کردند که چطور زنی بهترین مخلوقات شده میتواند.

خداوند فرمود که این زن می زاید و موجودات بشری را با شیر خود تربیت

میکند از آن جهت قابل قدر و محافظه اولاد آدم است. (۱۰۰)

۳۱- سرود (کومه تان له لئ)

ای کومی برو که بالا برویم

بالا برویم کومی محترم

بالا عبادت گاه سما را ببینیم

سمادی * را ببینیم

ای چنلو ** کاکل خود را درخشان کن

ای میر چنلو کاکل طلایی خو در درخشان

مکن!

نواسه های دیمو عبادتگاه (اروم) را آباد

میکنند.

نواسه های کومه دیمو عادتگاه سنجی

را آباد میکنند. (۱۰۱)

* محمد زمان از باشندگان دهکده شتیوی که این سرود را به نگارنده بیان داشت تو-

ضیح نمود که نه دروازه عبارت است: هشت دروازه آن دروازه های رزق آسمانی است

یکی از آن بزمین است اما دروازه خطر ناک است.

* از سرود های قدیم شتیوی است هر وقت با رقص سرود میشد.

* خداوند کل آسمانها

* کسیکه عبادتگاه را نقل داده است.

تیسره محقق المانی

Buddruss. G.

درباره یکن افسانه نورستانی تحت عنوان (انعکاسات چند در یک داستان کافر) قصه آزادی آفتاب و مهتاب در روایات مختلف فولکور هندوکشی تصدیق شده است. اما تا جاییکه ما میدانیم این قصه تنها در دره پرسون (پارون) از زمانه رابرتسن بنابر فضای مذهبی Religious atmospher و دلچسپی باشنده گان آن در تمامی مسایل سنن مذهبی شهرت یافته در زمینه خاص اسطوری به نظر میخورد. این قصه تعلق به یک دسته (اساطیر ایجاد) است که بنام افسانه های قبل التاريخ شهرت دارد. زیرا قصه های پره سون درباره ایجاد جهان چیزی نمیگویند تصور میشود که دنیا همیشه وجود داشته است. این قصه ها درباره وقایع زمان ابتدائی و دور نخستین جهان صحبت میکند یعنی زمانیکه انسان هنوز خلق نشد بود و در (دره) یا (جهان) (پره سونگل معنی دره و جهان را میدهد) تنها خداوندان و دیوها زنده می کردند.

mara

در آن وقت بود که معبودان و بیشتر (مارا)

و (ماندی) mandi در اندیشه خلق نمودن انسان می افتند یا طوریکه اساطیر پره سون بیان میدارد میخواهند (تخم انسان را بکارند) این اساطیر چگونگی خلق کردن آدم را توضیح نمیدهند اما اعمال خداوندان را بصورت مفصل بیان میکند که هدف شان قابل زیست ساختن دره برای آدم بود. در این افسانه ها همچنین بیان گردیده که آنها بطور سلطه معبود یخ را به زمستان منحصر ساختند بطور آب و روشنی را به (دره) آوردند بطور از طریق دادن بت های خویش مراسم پرستش را به طوایف پازون بر قرار کردند و بطور افزار زراعتی را ایجاد کردند. تمام این وقایع اساطیری در زمانیکه زنده گی در دره پره سون شروع شد به وقوع پیوست. مردم در همه جای، در دره میدانند و نشان داده میتوانند که معبودان در کجا اجتماع می کردند و در کجای شورا تشکیل میدادند و در کجا به مردم تعلیم میدادند. رگهای سرخ در یک صخره شاهد جریان خونی است که بالای آن سنگ در موقعی که ماندی

دیو ها را در آنجا میکشت جاری گشته دیویکه پیش از خلقت انسان در آنجا زنده گی میکرد.

اساطیر عموماً محتوی اسمای مکان دره پارون است. مردمان و دره های دیگر چندان نقشی

در آن بازی نمیکنند عموماً خارج از حبه بینی اساطیری بوده و با الوهیت در ارتباط عمیق و قلبی سپیم نیستند.

آزادی آفتاب و مهتاب یکی از این کردارهای از منه قدیم الوهیت بود. از تفسیر های دیگر این قصه که دانشمندان یگر از مناطق مختلف هندوکش ثبت کرده اند چنین به نظر خواهد رسید که آفتاب مهتاب به یک علت نا معلوم از آسمان در دیده شده خواهند بود.

این است خلاصه داستان پره سون که آنرا ثبت کرده ام.

(دره قبل از تاریک بود. آفتاب و مهتاب هنوز در آسمان نبود بلکه یک دیو آنها را در

مغاره یا خانه ای نزدیک یک جای که بعداً هکنه پرونس

Prons

در آنجا تاسیس شد نگاه کرده بود. رب النوع (ماندی) میخواست انسان را خلق کند اما انسان بدون روشنی زنده نمیگردد نمیتواند لهذا (ماندی) به قیافه یک جوان بخانه دیو رفت و اعتماد او و مادرش را حاصل کرد. دیو بوی اجازه داد که هر طرف گردش کند اما از لمس کردن یک دروازه معیوض او را قانع کرد. هنگامیکه دیو در خانه نبود (ماندی) آن دروازه را کمی باز کرد و انگشت خود را به شکاف آن گذاشت. انگشت او

طلائی شد و طلا از انگشتش دور نمیشد پس انگشت خود را به بهانه اینکه انگار شده در تکه ای پنبانید دفعه دیگر دروازه را قدری زیاد تر باز کرد و بازوی خود را در آن داخل کرد. بازویش نیز طلائی شد بالاخره وقتی که دیو حاضر نبود ماندی دروازه ممنوعه را بزور باز کرد. در حالیکه اشع درخشان نور چشمانش را خیره ساخت در

وسط اتاق آبشاری را دید بطرف راست آن آفتاب بود و بطرف چپ آن مهتاب. (ماندی) در آب درخشان طلائی غسل کرد. سپس آفتاب را بر شانه راست و مهتاب را بر شانه چپ خود گذاشت. بعد در حالیکه بالای یک اسب سیاه سوار بود از خانه خارج شد.

(دره) تاریک دفعتاً روشن گشت. باختر یک آنرا در یک گوشه اسب به صورت قات شده یافت دیو و مادرش را بعد از یک جنگ طولانی بکشت. (ماندی) مدتی در حال

لیکه آفتاب و مهتاب بالای شانه هایش قرار داشت در جوار پرونس بسر برد. معبود (مارا) از قریه کشتگی (که تقریباً یک ساعت بطرف پانین در فاصله دارد) آمد و گفت:

(اگر تو آفتاب و مهتاب را همیشه نزد خود نگاه کنی تمام مردمانیکه من در حصه خودم در دره خلق خواهیم کرد چه کنند.

بگذار که آنها را به آسمان ببرم تا همگرم از روشنی و گرمی آن مستفید شوند).

ماندی موافقه کرد. (مارا) آفتاب و مهتاب را به آسمان برد و امر کرد که گردش کنند گفت: (آفتاب برای روز خواهد بود تا مردم خود را گرم نمایند و مهتاب برای شب باشد تا دیو ها خود را گرم نمایند).

من در نظر اندام بکوشم حالا یک تفسیر ساختمانی این افسانه را تقدیم کنم. از بین سوالات متعددی که شاید به ارتباط این افسانه به میان آید تنها یکی را در اینجا مطرح می نمایم.

مفهوم آب که (ماندی) بین آفتاب و مهتاب در افاق می یابد چیست؟ این آب بدون هیچگونه نتیجه یا اثری روشن برای انکشاف بیشتر قصه ذکر شده. وقتی از باشندگان پادشاه این سؤال پرسیده شد خود شالامت عجب شدند و قادر به ارائه هیچگونه توضیح نبودند. آیا امکان دارد کدام انگیزه قدیمی که دیگر کسی آنرا فهمیده نمیتواند در اینجا حفظ شده باشد.

انسان وادار میگردد فرض نماید که در یک شکل بیشتر اصل قصه دیو نه تنها آفتاب و مهتاب بلکه آب را نیز در مفارقه اش پنهان کرده بود و توسط (ماندی) به سود بشریت آزاد شدند. چنین فرضیه کاملاً بر اساسی به نظر نمیخورد این داستان نیاکان نوردستان برای آزمایش قبول شود مفهوم افسانوی مشهور هند قدیم را بیاد انسان میاورد که اکثراً در سرود های ریگ ویدا (هزاره دوم ق م) بان اشاره شده است. در اینجا آب توسط دیو

Vrtra

در صخره قفل شده است. معبود ایندرا دیو (و هم مادرش) را میکشد. (۳۲) - یا صخره را میشکافد تا آب جاری شود حالا عموماً آفتاب نیز به این ارتباط ذکر میگردد. (۴ - ۵۱ - ۱)

Rgveda

(وقتی تو ایندرا دیو را کشتی آفتاب را به آسمان بلند کردی تا همه آنرا ببینند) کردار های ایندرا کردار های بوده مربوطه به زمان ابتدائی زیرا گفته شده است که او همه اینکار ها را برای (مانو) Munu به جد بشریت انجام داد تا اینکه زنده گی بشری امکان پذیر گردد.

در ریگ ویدا این امر که آفتاب و آب در یک وقت توسط ایندرا آزاد شد سخن با

معنی است زیرا از روی کوسمولوجی cosmology

و دایمی فکر میشود که آفتاب در ابعاد آسمانی شناوری میکند.

روی این اصل به نظر میرسد که افسانه دایمی و پادشاه عین آینه اساسی داشته

باشد: زنده‌گی بشری نخست از همه بگروشنی (سمبول آتش) و آب احتیاج دارد. در آغاز زمان روشنی و آب تحت تسلط موجودات دیو آسا بود. یک قهرمان دنانسی (اینندرا یا ماندی) با حيله گری و قدرت بالای دیو غالب میگردد. مردمان کردار او را بغاظر دارند و از دست آورد های وی قدردانی می نمایند زیرا هستی خود را از آن او میدانند. متن های ودایی و کافران بیش از سه هزار سال از هم فاصله دارد با این همه شاید سوال شود که این شباهت بر جسته در مفهوم اصلی این دو داستان بنابر یک تصادف محض بوده است.

اما تنها همین مفکوره اساس است که این دو داستان مشترک اند و تا جاییکه به جزئیات رابطه میگردد بین شان فرقه های موجود است. در حالیکه نام قهرمان ربانی در ودا (اینندرا) آمده همانا او در افسانه های معبودان گروهی کافر یعنی (اینندرا) با این اختلاط افسانوی ارتباطی ندارد. لکن این نقطه ایست دارای اهمیت جزئی و شاید نتیجه تغییرات و انکشافات داخلی و خارجی معبودان کافر باشد. با وجودیکه نام (اینندرا) در پره سوئ شناخته شده است او واضحا در آنجا پرسشش نمی شد و گفته میشد که وی یک معبود مردمان اشکون در همسایگی آنها بوده خاصا در واده.

(اینندرا) ارتباط خاص با شراب و تریه ناکستان داشت به نظر میرسد که اینندرا در اکثرا نقاط نورستان قدیم مقام حکمرانی خود را که اینندرا زمانی بین قبایل هند و اروپایی داشت از دست داده باشد. شاید این عملیه در بعضی افسانه های قدیم کانی در جاییکه معبودان دیگر از قبیل ایراو گیش با اینندرا جنگ کرده و او را شکست میدهد نقشی اینندرا ی و دایی از بسیجها با نقشی که معبود ماندی در دره پرسون بازی کرده مقایسه شده میتواند.

عقیده بر این است که (مانند) Mithras اجسام نورانی ملکوتی را آزاد ساخت. درقرن این دیگر هم ماندی یک قهرمان ملکوتی با قدرت و مقدم ترین معبود است که در مقابل دیو ها و غول پیگران که دشمن های معبودان و مردم است میجنگند.

مانندی مانند اینندرا ی ویدائی میتواند به اشکال متعدد و تغییر قیافه ظاهر شود. طوریکه در این داستان بشکل یک بچه ظاهر میگردد در متن های دیگر پرسون اشکال مختلف دیگر از قبیل باز نر و نر گاو را اختیار میکند. یک فرق مهم تر بین داستان

و دایی و پره سون اینست که آزادی آبها را در ودا خیلی معروف و مشهور است در داستان پره سون از آن ذکری به میان نیامده یا محض به صورت ناقص ذکر شده که به نظر من دیگر فهمیده نمیشود.

حالا یک سنت مختلف درباره اینکه آب چطور در دره (یا در دنیا) آمده در پره سون متداول بود. بعد از آنکه مارا انسان را خلق کرد به آموزش آنان در امور زراعتی پرداخت و یک آسیاب ساخت که کوشش کرداول آنرا ذریعه شیر بکار اندازد و قتیکه در این کار ناکام شد از لون انگ

Lunang

ربه النوع آب در خواست کرد که به دره پایین شود و آسیاب را بکار بیندازد. (۱۰۲) فرضیه پروفیسر لنتز Lentz. W درباره شباهت های اعمال (ایمرا) با میترا:

فرهنگ شناسان غربی اینرا بخوبی میدانند که (ایمرا) معبود نیاکان نورستانیان بین یک معبود بزرگ و یک قهرمان فرهنگی حالت نوسان دارد. یکی از بر ازنه ترین اعمال او اینست که آفتاب و مهتاب را از دست دیوان آزاد ساخت. در داستانهای اساطیری خطوط مشخصه (ایمرا) و الوهیت آن و همراهان بشری آن در ادبیات شفاهی نورستان از هشتاد سال به این طرف ضبط شده است که با بعضی چهره های داستان (میترا) شباهت بهم میرساند. خلاصه این داستان ها در ابدات باستانی قرون اول میلادی که در نقاط مختلف آسیای غربی شمال آفریقا و اروپا کشف شده صدق میکند.

داکتر لیتنر Lentz. W در کنفرانس فرهنگی هندوکش (منعقد در

دنمارک) طی خطابه ای این فرضیه را پیش کرد و ذریعه یک تعداد سلاید ها نه تنها تمثالهای قدیم نورستان را به ارتباط افسانه های نورستانی نشان داد بلکه تمام صحنه هائیکه بنام داستان (میترا) و تعدیل آنرا در پرتو مواد نورستانی ایجاد میکرد ذریعه سلاید پروژ یکتور منعکس ساخت و تبصره کرد که چهره هائیکه تا کنون کاملاً از ابدات میترائی فهمیده نشده است مواد کلتوری نورستان به آن روشنی میندازد.

همچنان یک داستان نورستانی درباره آزادی آفتاب و مهتاب به هشت عبارت مختلف آمده است که هر کدام آن اجسام نورانی را به یک پهلوی شخص و یا حیوانی و یا یک شی جای داده است. در صحنه مشهور کشتن نر گاو میترائی موازنه تقسیمات سمبولهای روشنی به کثرت دیده میشود. (۱۰۳)

نتیجه: مطالعه مذهب قدیم نورستان شکل اصلی و ابتدائی مذهب قدیم آریائی را بها

یاد آوری میکنند.

مذهب ویدا قدیم ترین مذهب آریائی‌هاست تاریخ آن بدور آن خیلی عتیق می‌رسد. سرود های آن با نیروی مغز های قوی و روشن تنظیم شده که از یک مدنیت بسیار کهن یاد دهانی می نماید.

این مذهب ابتدائی دارای معبودان زیاد (مردانه و زنانه می باشد که مظاهر طبیعت اند) با نام های اصلی مشخص میشوند آداب آن قربانی ها افروختن آتش مقدس ریختن شراب بر زمین بر سیبل زردشتیان قدیم (رک : مزدیسنا) و شراب خوری به افراط و پرتاب کردن مسکه و عسل و نان گندم بروی آتش است.

در هزاره دوم پیش قراولان آریائی از هندوکش گذشته به پنجاب رسیدند و بالاخره هند را تسخیر نمودند (چهار ودا) را به وجود آوردند و در قرن چهارم ق م با ایجاد خط سانسکریت این سرود های مقدس را از سینه ها بروی کاغذ ثبت نمودند.

این مذهب ساده گی مذاهب ابتدائی را ندارد و تاثیراتی چند در آن به ملاحظه میرسد منجمله نیا پرستی بعد ها در کنار آن جای گرفته که فهمیدن آن را قدری مبهم و پیچیده ساخته است.

صفات مشخصه آن شرک Rolytheism بود. در راس معبودان گروهی معبودی بزرگ

بنام ایمرام Imara قرار داشت که اشکال مختلف را بخود میگرفت. بر طبق اساطیر نورستانی او بود که معبودان را خلق کرد و این مقدمه وحدت وجود Monotheism را نشان میدهد باید یاد آور

شد که در نظر جمعی از دانشمندان یکتا پرستی قدیم ترین شکل دین است. (ایمرام) بحیث پدر معبودان و مرهمان پنداشته میشد که در بین انسان ها عدالت و نیکو کاری را بر قرار کرده بود دیوان ضرر رسان را نا بود کرد زراعت را به مردم آموخت آسیا را پیدا کرد زدن مشک و کشیدن مسکه را به مردم یاد داد. معبودان در کانون معابد با اجرای قربانی ها رقص ها و خواندن سرود های نیایش و پرستش میشدند. در انجام رسوم و آداب مذهبی مرد و زن شوق فراوان داشتند و از طریق آن احساس خوشی و نشاط میکردند و به نوعی از طهارت تسکین خاطر میکردند.

کائنات از هفت طبقه تشکیل شده بود. بلند ترین آن اقامت گاه معبودان بود که

آترا (اردیش) * می گفتند در پایین ترین بهشت و دوزخ وجود داشت که (یوردیش) نامیده میشد. باقی پنج طبقه دیگر در وسط این هردو واقع بود طبقه چهارم زمین محسوب میشد.

نام های معبودان نیاکان نورستا نیان با نام های معبودان هند و اروپائی ریشه مشترک دارد:

در زبان های نورستانی خداوند را (دی) de

گویند و (دیاوس) Dyavs یکی از کهنترین معبود هندو آریائی بوده است که از لحاظ اشتقاق با ریشه (دیو) div یا deva سانسکریت

و (دیس) dis لاتینی خویشاوندی دارد. در دره پارون نورستان

دهکده ای به نام (دیوه و یا) (دیوگل) Dewogol

وجود دارد که شاهد مدعا بوده میتواند. *

نام معبودان حکمفرما Imra از Yamar

مشتق شده و ممکن است خویشاوندی زبان با، یاما (که در ویدا) yama

جمشید آریائی و یابه عبادت دیگر با (یاما) Yama

هند و آریائی داشته باشد که معبود عدالت و مرگ است. در نورستان معبودی به حیث

روح بشکل Yamrai در آذهان مردم وجود داشت و اکنون هم به

یاد دارند. معبود ویدائی (ایندرا) در نورستان با باغ آن وجود دارد

در دهکده وامه بنام ایندراکن یاد میشود. ماندی Mandi مون Mon

مادی Made معبودی قدیم نیاکان نورستانیان احتمالاً از کلمه

سانسکریت مهادوا Mahadea (که یکی از بزرگ ترین معبودان آسیاست)

* پسوند - و یش احتمالاً به معنای وطن کشور و منطقه باشد و دیش هم همان مفهوم را میرساند.

(ش - ع شهرستانی)

* در تاریخ جامع ادیان آمده است اکثراً خلاق قوای طبیعت را می پرستیدند

و آترا divas می گفتند (ر ک ص ۳۰۰)

اشتقاق شده است که خدای بزرگ معنی میدهد.

کهنانت Shamanism که (۳۲۰۰) سال قبل در بابل مروج بود در آسیای مرکزی نیز نظیر آن دیده شده یکی از ارکان مذهبی و حتی اساس مذهب آنان را تشکیل میداد.

یک کاهن بنام (پشور) که یک رهبر مذهبی گفته میشد از تنفس تودیکه از قربانیها بلند میشد خودش را مجلوب ساخته و وانمود میساخت که به عالم ارواح ارتباط گرفته است. مردم عقیده داشتند که با الهامگیری از معبودی واسط میان عابدان و معبودان ارتباط بعالم ارواح پدید می آید.

مشاهده این وضع درست کاهنان معبد (دلف Delphes)

یونان را به یاد می آورد. از طریق مطالعه اساطیر آنان علایم توتنمیزم Totemism یا جا نورستانی در این مذهب به چشم میخورد. داستان (پروکام) نشان میدهد که (توتنم) مردم وامه عقاب است. داستان تولد (دیتموت) نیز گواهی از توتنمیزم در کلاشوم

نورستان میدهد. وجود (ایندرا) Indra

خداوند طبیعت در گروه معبودان نمو داری عقاید طبیعت پرستی در نورستان قدیم است. تشریفات با شکوه مراسم مرده داری گذاشتن تیر و کمان با البسه فاخر در تابوت منوفا و ساختن پیکر برای او آنان را بسوی نیا پرستی کشانیده بود.

با گرامی داشتن و محترم شمردن روح جان اموات نیاکان قهرمان به معبودان خدا نواده مبدل می گشت و همین ارواح در بعضی اشیا و طبیعت نیز جای گرفت. چنانچه یک غوله سنگ (خر سنگ) معبودی بزرگ چون (ایمرا) را تمثیل میکرد. از همین لحاظ است که در این مذهب آنارانیسم animism یا جان گرایی نیز دیده میشود ایشان به

ابدیت روح اعتقاد داشتند و معتقد بودند که در تمنایهای نیاکان شان روح رحلت یافته حضور دارد. به نظر میرسد که برخی از تشریفات و مراسم مذهب زردشتی در

مذهب شان وجود داشت باشد زیرا (طوری که ملاحظه کردیم) آنان مرده گان خویش را دفن نمیکردند و در مراسم مذهبی سوختاندن شاخچه های درخت سدر و صنوبر در مذبح برای تولید شعله تقدس دیده شد. همچنان وجود اتاق تجرید برای زنان (تا ایام قاعده می و زایمان را سپری کنند) نشان دهنده عقاید است که در دهکده وجود داشت. امکان

دأرد این مراسم قبل از رواج آئین زردشتدر مذهب قدیم نورستان وجود داشته باشد. به نظر نگارنده آنان نیز مانند زردشت متهم به آتش پرستی شده اند.

واتکنس Watkinas تذکار داده است: (عقیده برین است که

ویدا یا مراحل ابتدائی ادبیات سانسگریت بشکل رساله های فلسفی مجموعه یی از قوانین مانو سرود ها بوجود آورده شد که تاریخ آن شاید به (۸۰۰ سال ق م) برسد اکثر محققین را عقیده برین است که آریائی های جادر نشین که بسوی منطقه سند حرکت کردند بزرگ ترین ادراکات فلسفی مجرد را که از اشکال گیتی و عالم Cosmie آن اشتقاق شده و یا متکی به آن است در افغانستان بوجود آورده اند. خلقت - حفاظت انهدام وعود کننده چرخ هاست. شواهدی در دست است که قبایل بومی همینکه بر- قرار شدند جمعیت های کشاورز را تشکیل دادند و شکل قدیم ترین مذهبی داشتند که بر مراسم کشاورزی استوار بود که احتمالاً خلاصه ولب عقاید آریائی بوده باشد. (۱۰۴)

کلمبورگ Klimburg در مقالاتی که تحت عنوان (سمبولیزم متقابل پرستی الت تذکیر و تانیث در هنر و مذهب قدیم نورستان) در مجله (ایست ایندوست East ant west) (۱۰۵) انتشار داده است ارتباط بعضی از افکار

مذهبی نورستان قدیم را با افکار (تانتریک) Tantricidea) (۱۰۶) مطالعه کرده توجه نورستان شناسان را به آن جلب نموده است. تقسیمات کا از روی جنس صورت میگرفت یعنی که پیشه شبانی به مردان و فعالیت های

* همزمان با اضطلال آئین بودا مکتب جدیدی بنام تانتریوم Tantricism پرستش دبه النوع که از عناصر گوناگون آئین هند و بود در قرن چهارم در هند ظهور کرد. این مکتب را آخرین جرقه ابهام ودائی دانسته اند و آنرا ودائی پنجم نام نهاده اند عناصر بومی هند در ایجاد آن نقش به سزائی داشته است. در این پدیده ناگهان مفهوم (ژن) و اصل حاصلخیزی و اتحاد و ازدواج دو نیروی مذکر و مونث جهان شناسی و اداب عبادت نقش مهمی ایفا کرد.

(ادیان و مکتب های فلسفی هند)

زراعتی به وظیفه زنان تعلق داشت تحریمات بعضی ساحه ها، خانه ها، حیوانات، اشیا و غیره برای ذکور وانات وجود داشت. همچنان ادراک انکشاف یافته پاکی و نا پاکی و غیره سلوك تبعیض آمیز در مقابل زنان عقیده به ربه النوع و ضرورت سوق انرژی آنان به ارباب الا نواع از آن منبع میگیرد.

این افکار در پارون که بدون شك و تردید مرکز مذهبی نوردستان قدیم را تشکیل میداد بوجه احسن سراغ میشود. مفکوره (دیزانی) (که نفس پرستی می آورد) در داستانی از دره پارون بیان شده که جنگ بین معبودان و دیوان در گرفت و در لحظات حساس دیزانی خود را برهنه کرده رانهای ذیبا و مدور خود را به معبود (ماندی)

Mandi

نشان میدهد واز آن رو وی مهبج شده دروازه قصر دیوان را میشکند و آنان را میکشد.

Disanedu

موضوع نفسانی مشابه به آن که در عیدسالانه (دیزایندو)

بر گزار میشد که در دهکده کامدیش (دردره وایگل) وجود دارد:

همینکه از دیزانی استمداد می طلبیدند معبود جنگ (گیش) را ستایش میکردند. دلیلی مبنی به این عقیده وجود دارد که در دیزانید و میگساری ها به معراج خود میرسید و مقدمه در تاخت و تاز های جنگجویان بشمار میرفت که از مراسم عبادت پنداشته میشد. همه اینها افکار تاتریک هند و را بیاد ما میدهد.

در متن مشهور تاتریک تذکار رفته که: (اگر شیوا با ساکتی * متحد است او قادر خواهد بود که قوای خود را بحیث معبود بر او اعمال کند در غیر آن معبود قادر به حرکت نخواهد بود.)

خاصا در دروازه های خانه های وایگل اشکون در ستون پایه ها و در چوکی های تشریفاتی حکاکی های بیشمار از سمبولیزم نوردستانی به چشم میخورد که به ادراکات تاتریک ارتباط میگیرد. بر افکار نیاکان نوردستان نیان دو عقیده مسلط بود:

عقیده قدرت سحر و جادو در شاخ های دره جا به نظر میخورد. * نشان دهن

اشکال مضاعف را ضروری می سازد شاخ های بحیث سمبول قدرت فوق الطبیعت تصور

* Sakti (الیه مونث) یا Shakati که در هندوستان مظهر قدرت یک زن است.

* شاخ بز و یا مارخور سمبول القاب اجتماعی و شخصیت.

میشد حامل آنرا بیک جهان مقدس ارتباط میدادند و این پدیده در همه جای نورستان به چشم میخورد. یک کافر آزاده بدون شاخها موجود بی قدرت و ضعیف پنداشته میشد. امکان رسیدن به مرحله شاخدار شدن از طریق ثروت و از خود گلاری و ایشار میسر میشد. مساعدت قضا و قدر در ثروت نیروی جسمانی موثر پنداشته میشد و به کار بردن آن به خیر جمعیت تابه حدی که کسی مردانگی را اکتساب نماید لازم میدانستند.

وقتی تمام این شرایط انجام میگرفت مرفا مستحق حکاکي کردن طرح شاخ های بز را به دروازه ها و ستون پایه های منزل خویش می یافت و در اشیا و ظروف تشریفاتی که بکار می برد سعی میکرد که با مرأسمی بر گزار شود. طرح شاخهای بز که به دفعات خود را قطع کرده در ستون پایه های منازل مشاهده میشود سمبول سخاوت و جوان مردی است که بز های بیشمار قربانی کرده و ضیافت های زیاد و بزرگی به اهالی دهکده داده است. علاوه بر آن نشان میدهد که صاحب آن در جهان فوق-الطبیعت در بین معبودان جایگاهی برای خود کسب کرده است. چنین اشخاص در زنده گی (باتور) * نامیده میشدند. تکیه گاه چوکسی (باتور) ها مزین به (داند اکو) *Dandaku*

یا (دنه کول) *Danakol* * به شکل شاخ مزین شده بود و این علامه آنقدر مهم تلقی میشد که بحيث یک سنت به دروازه ها و ستون پایه های منازل باتورها ها حکاکي میشد. (باتور ها) میل داشتند که (دند اکو) حتی به کلاه تشریفاتی آن نیز مجسم شود. امکان دارد همین (داند اکو ها) وحدت جنسی را نمایش بدهد که از ساحه وانگل و اشکون مبنع گرفته اند..

هویت این تمثالها هنوز هم مشکوک به نظر میخورد. بهر حال عموماً در صفه پیش روی منزل یک شخص لایق که به عالیتیری (لقاب اجتماعی رسیده باشد دیده میشود که منظر قدرت ثروت و حاصلخیزی می باشد. در این اواخر فوسمن *Fussman G.*

* لُبه دري آن همان بهادر است که اعلام نېغ آن مفلي یعنی *Bagatyr*

است که در زبان نورستان دخیل شده است.

* این چوکي ها به قول مودگن ستیرن *Sinnis* نامیده میشود

و از لفظ قدیم *Indie* ترکیب شده باشد یعنی (تخت شعیر) احتمالاً مخصوص

(اوتاه) بوده باشد که قدرتمند ترین مرد جامعه قدیم نورستان بوده. نمونه آنرا نگارنده برای موزیم کابل خریداری کرده است.

استاد پوهنتون سورین رساله ای دوباره (یک مضمون مذهب قدیم هند) نگاشته است
 Pour une problematique nouvelle Anciennes religions indiennes.

که در آن اشاره به مذهب قدیم نورستان نیز کرده است از آنجمله مینگارد:)
 نیاکان نورستانیان که نزدیک مردمان (در دیک) زنده میگردند هیچ گونه تماسی
 بجز از طریق (در دیک) بدنیای هند نداشتند اما ریشه زبان های آنان به زبان پیش
 قراولان مهاجرین هند و آریایی به یک مرحله بعدی حتی پیشتر از سامسگریت و ویدنا
 می رسد. از لحاظ قاموسی مذهبی اکثرانامهای معبودان هندی به نظر میغورد. بعضی
 اساطیر نورستانیان نیز به افسانه های مذهبی هندی شباهت دارد و میتوان فرض
 کرد که مذهب آنان نیز مانند زبان های آنان از بسا جهات به زبان های پیش از
 ویدانی می رسد. مقایسه بین دین هندی و مذهب قدیم نورستان ما را موفق به فهمیدن
 قدیمترین عقاید اولین دسته آریائیانی می سازد که به پنجاب وارد شدند.

رسم و عادات عجیب مردمان (شین) Shin (داردیک) Dardic

نشان میدهد که اساسا حیوانات قابل کشته نیست و برای قربانی کردن است و یا برای
 عزت مهمان. حقایق مذهب (دار دیک) و گاه فردو با شواهد دیگر بعضی تاثیرات کهنات
 را به عقاید هند و آریایی نشان میدهد. با مطالعه سلسله مراتب ارنی خداوندان ویدانی
 و مقایسه آن به اوستا و ویدنا و دانستی های بودائی قلمه های دوباره مارا Mara
 به مواد جدیدی راجع به عقاید آریائی دسترس پیدا میکنیم.

بنام یاما Yama دو معبود وجود داشت یکی آن شاه آسمانها
 و دیگران شاه مرده که جایگاه او در اندروین بود دو فهرست متناقص از سلسله
 مراتب ارنی معبودان به جا مانده که یکی آن میترا Mithra

است و دیگری وارونا Varuma ایندرا Indra

بعثت بزرگترین خداوندان و (یاما) بعثت معبود خود تر تلقی میشد.

خلاصه:

مذهب نورستان قدیم از مراحل اولیه مذهب ویدانی سرچشمه میگیرد. نام معبودان
 آنان در متن های ویدانی تلگراف یافته است چنانچه بعضی از نام های معبودان نیاکان

نورستا نیان شباهت های بسیار نزدیک به نامهای ویدائی دارد. باقی نام های آنان تغییر کرده است.

مراسم عبادت و قربانی های آنان عیناً نمونه های است که در متن های ویدائی تذکار یافته است. اساطیر آنان با اساطیر ویدائی شباهت دارد. داستان‌ها و سرودهای آنان قدیم ترین مجموعه مذهبی است که در حقیقت حکمت و فلسفه نیاکان نورستا نیان یعنی آریا نیان از آن سر چشمه میگیرد. دودره های زیبای هندوکش در دل مردمان آزاده آن از عصر ویدا (هزاره دوم ق م) تا عصر ما آنرا سینه به سینه حفظ کرده است. جمعیت ها در هر دهکده به طبقات تقسیم شده بودند یعنی جمعیت های هر دهکده به اصناف متمایز ارتباط و تعلق داشتند. لهذا ساختمان اجتماعی آنان نیز بنیاد ویدائی داشت.

این مذهب رویهمرفته به مفهوم وسیع آن از جمله مذهب قدیم مردمان هند و آریائی بشمار میرود که در دره های هندوکش چهره خاصی به خود گرفته بود. مطالعه و تحقیق آن نه تنها در روشن ساختن تاریخ و فرهنگ کشور ما اهمیت قابل ملاحظه دارد بلکه در روشن ساختن بعضی از زوایای تاریخ فرهنگ هند قدیم نیز کمک شایان میکنند حتی به فرهنگ هند و آریائی گلهایی عرضه میدارد نادر و بس ژیا.

ضمایم تاریخی

۱- کرونو لوجی تاریخی نورستان و مناطق همجوار آن (۱۰۶)

هزاره سوم پیش از میلاد :

در دشت های وسیع اروپای شمالی گروهی از مردمی مقدمات مدنی را آماده میکردانند که بعد از جریان هزار سال یک زبان مشترک را که دارای سیستم مشترک دستوری (صرفی و نحوی) بوده تشکیل میدهند بنام مردمان هند و اروپائی شهرت می یابند در اخیر هزار ساله سوم ق م :

این مردمان شمالی که از شبانان چادر نشین خرمائی مو و سخت سر از نژاد سفید

تشکیل شده بودند، بدون شك به نسبت تغییر اقلیم به طرف جنوب و مغرب اروپا و آسیا شروع به مهاجرت کردند. در ائترتاس با مردمانی بومی آنان را مطیع خود ساختند و لجه های مختلف را تشکیل دادند. از همین او ان پیدایش زبان های آریایی صورت میگیرد که اختلاف های آن به تناسب فاصله بیش تر میشود.

آغاز هزاره دوم:

ظهور گروهی های نیمه کوچی در ماورالنهر باختر. ترکستان امروزه با داشتن یک اساس مشترك اساطیری مذهبی و بعضی تخنیک های جدید ایجاد عراده های جنگی اهلی ساختن اسب. خصوصاً استعمال بک بزبان مختص و خویشاوند به دیگر زبان های خانواده هند و اروپائی پیشرفت آریائی ها به طرف آسیا ده قرن را در بر گرفت تا سر زمین های آن نواحی را تا انتهای دریاچه ارال و حدود واقعی شرق سطح مرتفع ایران را متصرف شدند بعضی از قبایل رفته، رفته تا به شمال پامیر در واحد های ترکستان چینی امروزه جا گرفتند. مود خان یونانی این ها را بنام سیت ها *seythes* و سمرت ها *Sarmates* نامیدند.

در بین (۱۵۰۰ - ۱۲۰۰) پیش از میلاد در یک زمانی که تاریخ آن معین نیست جدائی مهمی در گروه بزرگ آریائی در نزدیک کوه های که سطح مرتفع ایران را از ترکستان جدا میسازد به وقوع پیوست.

این دو گروه متمایز که هر یک خود را مدعی عنوان آریا *Arya* (نچجا) می نامیدند طبقه نچجا را تشکیل دادند یکی از آن دو گروه برای مدتی در منطقه کابل مستقر شد سپس از گردنه های خیبر عبور نموده و پنجاب را استیلا کردند. گروه دیگر بعد از وصول به سطح مرتفع ایران به استقامت غرب و جنوب منتشر گشتند.

در سال هزار پیش از میلاد:

ایجاد مجموعه از اشعار پراگنده در اثنائیکه آریائی ها در شمال و مغرب هند انتشار می- یابند جلب نظر میکند. این مجموعه از اشعار بعد ها در زیر نام ریگ ویدا *Rgveda* گرد آورده شد و آسیا جنوبی کاملاً مربوط به آریا ها گردید.

۲- یاد داشت های مودخ یونانی و تیمودکورگانی :

(۱۰۷)

Quintus Curitus Rufus

الف: کینتاس کورپتوس روفوس

Nysa

می نویسد: او (اسکندر مقدونی) سپس به سوی شهر نپسا

حرکت کرد. خیمه ها در بالای تخت چوبی نصب شد در شب هوا سرد بود به حدیکه قبلا چنین زننده نبود عساکر را سردی هوا میلرزاند. اما اندکی خوشبخت بودند که میتوانند دست های خویش را با آتش گرم کنند. وجود پشه ها با افروختن شعله ها احساس میشد. دسته های هیزم مواد سوخت را تشکیل میداد و معابد را که از چوب کهنه سدر ساخته شده بود به آتشیکه بر طرف همیدن گرفته بود بسوخت. حالا زوزه سگان از شهر شنیده میشود.

از کمپ به تعقیب فریاد و صدا ها انسانان به گوش میرسند. به این ترتیب همشهری ها مطلع شدند که دشمن رسیده است. و مقدونی ها به شهر نزدیک شده اند. شاه قوای خویش را به خارج کشید و به دیوار ها حمله بردند و قتیکه بعضی از دفاع کننده گان در تمهیدات زیان دیدند این ها بهر حال با قدرت زیاد با نیزه ها از دیوار ها پریدند لهذا اتفاق بین اهل نیسانی در گرفت. بعضی به تسلیم مشوره میدادند و عمده دیگر بر شرط امتحان به میدان جنگ میرفتند.

اسکندر با کشف این راز که بلو دسته تقسیم شدند تجویز کرد که حلقه محاصره تنگ باشد اما خونریزی بیشتر را ممنوع قرار داد بعد از زمانی آنها تسلیم شدند زیرا قادر نبودند مصیبت محاصره را بیش از آن تحمل نمایند. شهر آنان که از آن دفاع کردند توسط بگچوس (۴) تاسیس شده بود و در حقیقت اصالت آن همین بود. این شهر در دامان کوهی واقع شده بود که باشندگان آن میروس Meros نامیده میشدند.

پادشاه از باشندگان آن دریافت که کوه در کجا قرار دارد قبل از آنکه ازوقه ارسال

نماید با تمام عساکر خویش به قلعه کوه صعود نموده در آنجا نبات عشقه
پیشان Ivy

و تالک را که به فراوانی در تمام کوه نمسوخ کرده است مشاهده کرد.
آبهای جاری مداوم از نشیب ها سر از زیر بود. انواع میوه های آبدار به نظر میخورد
زمین ها خوب و برای نموی تخم های ریخته مساعد است و حتی در پرتگاه ها سنبل
هندی و برگ (لوریل) Laurel بطور غلو رسته و اویزان است. من به این
چیز ها جنبه مذهبی نمی دهیم بلکه بایسته گفت که همه اش یک ساده گی محض است
عساکر جبین های خود را با حلقه های گل عشقه پیشان و برگ های تالک تزئین میدادند
و از جنگلات خرامان، خرامان و مستانه عبور میکردند. وقتی که این ساده گی توسط چند
نفری صورت گرفت و این چنین معمولاً واقع میشود. دفعته این خوشی تمام ساحه
را فرا میگیرد.

نشیب کوهها با صدای هزاران نفر برطنین میشود و به رب النوع محافظ پیشه ارادت
میکند.

نه آنان حتی خود را بصورت بی آرایش به چمن و انبوه برگ ها انداختند تو گویی
صلح در همه جا حکمفرماست.

پادشاه چون خوشی عساکر خود را ملاحظه کرد عوض اینکه آنان را مانع شود انواع
طعام را برای ضیافت سفارشی و تهیه کربو قشون را برای ده روز در این مراسم
میکساری با افتخار پدر میکساری Father Bacchus مصروف ساخت.

Ivy

** بزبان انگلیسی

Hedere

Lierre و به لاتین

به فرانسوی

L'affection Constante

گویند ۶۰ نوع دارد. سمبول (معیت دائمی)

Ivy

است. در میتولوژی آمده است که رب النوع میکساری همیشه با تاجی از

نمایش یافته است.

۳- یاد داشت های تیمور لنگ

تیمور لنگ می نویسد:

به طرف کوه های کتور Kator پیش رفتم. وقتی درباره وسعت این منطقه

از معضد که سر کرده مردم اندراب بود استفسار کردم او به من معلومات داد که وسعت این منطقه از کتور تا سرحد کابل امتداد دارد و در این منطقه بسیار شهر ها و دهکده ها وجود دارند. میوه ها از قبیل انگور، سیب، زردآلو، و دیگر انواع حاصل میدهد. برنج و دیگر غله جات زرع میشود. شراب زیاد تولید میشود و همه مردم از بزرگ و خوردمی نوشند. مردم گوشت خوک را میخورند مواشی و گوسفند در این منطقه فراوان است. اکثر باشندگان آن بت پرست اند مردمان نیرومند اند و سیمای خوشنما دارند زبان آنان از زبان ترکی، فارسی، وهندی، و کشمیری متفاوت است. اسلحه آنان تیر و

Adalshu

کمان و شمشیر (?) و فلاخن است. حکمران آنان (ادلشو)

نامدارد. وقتی که من به خاواک رسیدم یک قلعه خراب را دریافتیم که تصمیم به ترمیم آن گرفتم. لهذا بزودی عساکر را به این کار گماشتم که به سرعت انجام یافت. اکثر قسمت سنگلاخ است و نشیب ندارد. من به اعزه و عساکر امر کردم که اسب ها و شتر ها و صندوق های علاوه گی را در این قلعه بگذارند. به اطاعت از این امر اکثر اعزه و عساکر پیاده مرا همراهی کردند. من به عنایت خداوند بزرگ امیدوار بودم. که در جریان روز توقف و استراحت صعود نمودن بر کوه شروع نمودم. با وجود حرارت و باد برف زیاد بود پای انسان و مواشی در آن فرو میرفت. لهذا من مجبور بودم که در جریان روز توقف و استراحت کنم. در شب وقتی که برف ها را یخ میزد بالای یخ بندان راه می پیمودم. تا اینکه به قله کوه برسم. در روز هنگام استراحت وقتی که یخ ذوب میشد قالی ها و گلیم های اسب هموار میشد و اسب ها بالای آن نگاهداری میشدند.

در هنگام شب دوباره مثل شب پیش راه می پیمودم و به این ترتیب چندین کوه های بزرگ و بلند را عبور کردیم. اما اعزه مجبور بودند با اسب های که با خود داشته اند به قلعه مراجعت کنند. وقتی که به قله کوه جائیکه بلند تر از آن نبود رسیدم من به این کافران شریر و تبه کار که در مغاره های بلند کوه بودند و مدخل آن از برف پوشیده شده بود بزور خودم. با کوشش و مجاهده من راه پایین شدن از کوه را می- یالیدم. مجبور بودم به عساکر شجاع خویش را امر صادر کنم تا هر قدر خوبتر میتوانند فرود آیند. بعضی به پهلوی روی برف می لغزیدند و خود را به پایین می غلطانیدند.

عده ریسمان خیمه را به کمر خود می بستند و سر دیگر ریسمان را به درخت بسته میکردند و آهسته پایین میشدند. دوباره خودم امر دادم که از نباتاتی چون درخت بید تگری بسازند. وقتیکه تگری را ساختند چهار گوشه آنرا محکم با ریسمان به درازی (۱۵۰) یارد بستند. چون خودم اقدام به حمله علیه این کافران گرفتم. کلد تمام خستگی ها و مشقت ها را متحمل شدم. به تگری نشستم و یک تعداد مردم سر های ریسمان های تگری را بدست گرفتند و مرا پایین کرده رفتند تا اینکه ریسمان خلاص شد و یک عده اشخاص از بالا به پایین آمدند و جائیکه فرو آمدند و برف ها و یخ ها را با پیل ها و کلند دو سر پاک کردند و یک جای برای من آماده کردند که در آن ایستاده شوم. دسته اول مردم سپس مرا به خوبی پایین کردند تا که ریسمان رسید. پنج بار این عمل تکرار گردید تا اینکه به پایین کوه رسیدم. اغزه و اسب ها را نیز به همین ترتیب از کوه فرود آوردند. به پای و شانه های آنان ریسمان را بستند و فرود آوردند. از تمام اسب ها تنها دو راس آن سلامت به پایین کوه رسید باقی همه تلف شدند. وقتیکه هیچ یک از همراهان من در بالا باقی نماند و چون هدف من قلع و قمع کافران بود عصای سلطنتی خود را بدست گرفتم اندرون این کشور سنگلاخی یکجا با قشون خود پیاده براه افتادم. حکمران کتور قلعه ای داشت که یک طرف آن یک دریا بود و آنطرف دریا یک کوه بزرگ بود که دامان آن به آب میرسید. به من گفته شده بود که این قلعه مهمترین قلعه حکمران نیرومندان این نواحی است. تصمیم گرفتم که آنرا مطیع خود سازم. وقتیکه به نزدیکی آن قلعه پیشرفت کردم هیچ اثری از این کافران را نیافتم و همینکه به محل رسیدم دیدم که آنان مجبورا به ترك و فرار شدند. من بسیار گوسفندان و دیگر اشیای آنان را به تاراج گرفتم و امر کردم که به جای های که اطراف قلعه است آتش بزنند و بخاک یکسان کنند. سپس از دریا به عجله عبور کردم و اثر دشمن را تعقیب نمودیم. من به دامان کوه رسیدم که کافران در بلندی آن به جایهای محکم تر برسر گردنه موقعیت گرفته بودند به زودی به عساکر شجاع و ورزیده خود او امر صادر کردم که بالا شوند با فریاد های تکبیر به جنگ و حمله شروع کردند آنان به عجله حمله کردند و پیش از این (شیخ ارسلان) (از تو من مبع خان) که در روز جنگ چون شیر آند به کوه به طرف چپ بالا شدند جنگ را شروع کردند دشمن را تعقیب نمودند و یک تعداد آنان را به جهنم فرستادند. (توچی علی- سلطان) به نوبه خود نیز شجاعت به خرج داد و با دسته ای از عساکر خویش دشمنان

کافر را تاراج و یک تعداد آنان را بسجود فرستاده.

۴- بعضی اسناد محرمانه سیاسی: * (۱۰۸)

Lord Dufferin

در سال ۱۸۸۵ لارده دو فرین

و یسر ای هند مصمم شد که باید معلومات درستی درباره منابع طبیعی و مردمان هندوکش بدست آید. لهذا اعزام یک هیات را تحت ریاست کلونل لوکهارت

Colonel W. Sa. Lockhart

در ماه جون همان سال از هند تصویب نمود. هیات در ماه سپتامبر ۱۸۸۵ از کوتل

زیدیک Zidig عبور نموده از طریق (احمد دیوانه) به دره باشگل

فرود آمدند و تا (لوت ده) Lutdeh پیش رفتند. لوکهارت بعد از چند روز در

آنجا یک معاهده با کافران بست. این معاهده بین کلونل لوکهارت و سه نفر از سرکرد

گان قبایل باشگل در قسمت علیای دره پسران شان نیز حضور داشتند انعقاد یافت.

موافقتنامه طی مراسم عنعوی تصویب شد یعنی با کشتن بز و تقسیم کردن قلب آن

(که خوشبختانه اجازه پختن آن نیز داده شد) *

مکاتیب محرمانه را از

Jones Schuyler

* جونز

The India Office Library London بدست آورده و استفاده

کرده است که در هیچ موسسه دیگری وجود ندارد و هر کس به آن دسترسی ندارد

بجز محققین. این مکاتیب محرمانه یکنوع تاریخ سیاسی وقایع است که از (۱۸۸۵ -

۱۱۹۰) در کافرستان رخ داده است. مولفین آن عبارت اند از نماینده گان متعدد انگلیس

که در چترال، پشاور گلگت، خیبر و کابل ماموریت داشتند.

* طبق سنت باستانی وقتی دو مرد اراده میکردند که با هم دوست و برادر خوالده

یکدیگر شوند، یک بز را میکشند و قلبها را بین خویش تقسیم میکردند و خام می-

خوردند. چون انگلیس ها خام خورده نمی توانستند لهذا سر کوفه گان متذکره به

لوکهارت اجازه پختن آنها دادند. چنانچه جوانان ترک نیز در میان خود عهد برادری

میداشتند، و مراسم مخصوص داشت: دو نفر از خون دست همدیگر چند قطره گرفته باقیم

(مغز شیر اسب) خلط داده می نوشیدند و از آن روز برادر و وارث یکدیگر میشدند.

(نگارنامه)

Mara

متن موافقتنامه که نقل آن به انگلیسی تهیه شده به (مارا)

تسلیم داده شد تا خود و اخلافس آنرا حفظ کنند. موافقتنامه بین کولونل لوکهارت به نمایندگی از حکومت انگلیس و سر کرده گان آتی قبایل (باشگل) قرار ذیل بعمل آمد:

۱- مارا

۲- مالیک

۳- گلگیر

۴- چندلو (پسر مارا)

۵- میرک (پسر مالیک)

۶- شتالوک (پسر گلگیر)

در صورت تجاوز دشمن بر سرحدات قلمرو تحت الحمايه برتانیه سر کرده گانی که در بالا نامهای شان ذکر شد. مردان کاتی خواهند فرستاد تا ناحیه تهدید شده را از حضور دشمن مهاجم تخلیه نمایند. در مقابل از طرف حکومت برتانیه برای هر یک از سر کرده گان فوق الذکر ماهانه مبلغ دهم روپیه در محل خود شان پرداخته خواهد شد. تا برای خویش اسلحه تهیه ندارند. سر کرده گان قبایل باشگل یک افسر پنجمه سر باز برتانوی را برای تعلیم جوانان قبایل خود نیز می پذیرند.

(این موافقتنامه با مراسم تقسیم قلب بزین سر کرده گان فوق الذکر امضا گردید.)

در اکتوبر سال ۱۸۹۰ نخستین بار جیورج و برتسن سفر مختصری به دهکده کام (قسمت سفلای دره باشگل) نمود. سفر او وظیفه خاص بود که از طرف شعبه خارجی حکومت هند در گزارش محرمانه شماره (۹۶۵) ذکر شده است:

... به نظر من جای تاسف است که یک نژاد خوب نیرومند چون کافران زیر بوغ

امیر یا مهمتر و یا فاتح دیگری در آیند و دوستی و معاونت آنان را حکومت برتانیه برای همیشه از دست بدهد. آیا لازم است چنین شود؟ بخشنده گان تفنگ ها، دهنده گان کمک های مالی، دولت به خوبی حالی خواهند شد که هجوم از کافرستان به موافقه آنان نخواهد بود اگر دلیلی پیدا شود شاید این باشد که افسران انگلیس از منطقه دیسین کرده اند.

این شاید یک خیال باشد که فراموش نمیایم قبایل کافر برای همیشه با هم ملحق میگردند و یک ملت منفرد را تشکیل میدهند اما این کار متقاضی دقت و فدا کاری است شاید علایق مشترک را پدید آورد. که برای توحید آنان بکار آید و این امر برای آنست که آنها از راه اتحاد به جلوگیری مهاجم قادر گردند و این عمل سال های طولانی

را ایجاب میکنند.

در عین زمان برای تشویق و امید وار ساختن و سلوک دوستانه آنان با انگلیس میتوان کار های دیگر انجام داد و به آنها نشان داد که تمام پیشروینا از جانب ما مشفقانه و از روی نیکخواهی است. چنانکه زندنها و تحفه های بیجا آنها را بطور دایم دلسرد میسازد. هر گاه دوستی بین آنها یکبار از روی پرداخت رویه ارزیابی و متداول شود توقعات خویش را چندان توسعه میدهند. که قبولش دشوار باشد. اکنون روابط شان با ما خوب است باید همینطور باقی بماند و گر نه دوستی آنان به قهر تبدیل شده دشمنان نا راضی خواهند شد.

مادم کامدیشس بهر حال مدتیست که از افغانها و چترالی ها در هراس اند.
دوم اکتوبر ۱۸۹۶ مکاتیب هند جلد (۸۸) راپور شاه میر خان معاون شفاخانه نماینده انگلیس:

پانزده کافر یک مقدار زیاد چوب خشک را جمع کردند تا خویش را در آتش بسوز-
انند آنان تصمیم گرفتند که بهتر است بمیرند به زور مسلمان شوک و دین اجداد خود را ترک گویند. یکن سباهی از موضوع اطلاع یافت و آنان را دستگیر نموده نزد کوتوال برد و وی ایشان را نزد امیر فرستاد. والا حضرت گفت که آنان سر سخت ترین کافران اند مشکل است که مسلمان شان ساخت در حضور دیگران بدار شان اویخت.

در مکتوب محرمانه شماره (۴۳ ۱۰) ف مورخ ۶ جون ۱۸۸۵ - (۵۰) کوننگم
Cunningham

عنوانی کلونل لوکهارت ماده سوم ویرا چنین هوشدار داده است :
سعی کنید در صورت ممکن به کافرستان داخل شوید و حکومت خاصه آرزو دارد تمام معلومات ممکن را درباره مردم و کوتل های آن به دست آرد. در حال حاضر آرزو این نیست که از کافرستان به کدام منطقه افغانی داخل شوید بهتر است که مقامات اداری افغانی وجود شما را در کافرستان درک نکنند. و در ماده هفتم مینگارد: تمام مکاتیب بین حکومت هند و مامورین هیئات شما باید از ملاحظه شما بگذرد و علاوه باید کرد که بطور قطع هیچ گونه خبری را در اختیار روز نامه نگاران نگذارید و از مکاتبه با موسسات علمی جغرافیائی و انجمن ها خود داری ننمائید وقتی از سرحد عبور می-
نمائید هر قدر کمتر از شما آگاه شوند بهتر است (ص ۱۸) مکتوب قلمی محرمانه مورخ

پانزده اگست ۱۸۸۵ هانری مورتیمر دیورند Henry. Mortimer. durand

عنوانی (اوند تو دور) Henry. Mortimer. durand

چنین تذکار یافته است:

... امید است کوتل های هندوکش و اخان و بدخشان به درستی توسط لوکهارت و هیئت آن مطالعه شود. . . . به لوکهارت توصیه شده است که از هر گونه نشرات خود داری نماید تا کسی فکری دوباره کافرستان نکند. امیر نباید از این قسمت کار ما آگاه شود.

همیشه اندکی در این مورد اندیشه داشته ام مبدا تفنگ های پر کرده ما به سوی قبایل آزاد خاصا کافران دور بخورد مرحله نخستین انقیاد آنان خواهد بود. علاوه بر آن آرزو نداریم حرکات لوکهارت به روس ها انتشار یابد. هدف سفر هیئت لوکهارت از مکتوب مورخ (۲۸) اگست ۱۸۸۵ دوفیرین

Duffrin

Lord Rnadolf Churchill

عنوانی (لاردر اندولف چرچیل

بخوبی روشن میگردد چه موصوف در ماه دوم مکتوب خویش تحریر داشته است که مرام شان از فرستادن کلونل لوکهارت اینست که مناسبات دوستانه با حکمران چترال مهمتر امان الملك بر قرار نماییم و اطلاعات درست درباره سرک ها، کوتل ها، منابع و باشندگان چترال و به منطقه شمال شرق آن در هندوکش در ماده سوم نوشته است که علاوه بر آن آرزوی ما اینست اگر ممکن باشد مناسبات دوستانه با کافرستان قایم نماییم و خلای معلومات خویش را بپوکنیم . (ص ۲۰)

در دو فروردی سال ۱۸۸۶ از هند به امیر عبدالرحمن خان نامه فرستاده میشود که هیئت کلونل لوکهارت از واکان و بدخشان عبور کرده در ۲۵ مارچ ۱۸۸۶ همینکه زمستان بگذرد داخل کافرستان میشود و در صورتیکه در مورد سفر هیئت موصوف اعتراضی نداشته باشد التذا کرده است تلموضوع را به مامورین خویش ابلاغ نمایند. امیر عبدالرحمن خان طی نامه مورخ ۲۳ مارچ ۱۸۸۶ از دستور خویش به مامورین سرحدی اطمینان میدهد اما طی مکتوب مورخ ده اپریل ۱۸۸۶ عنوانی ویسرای هند مینگارد که هدف رفتن هیئت کلونل لوکهارت و به کافرستان نمیداند و موافقت خود را دریغ میدارد تا اینکه هدف حرکت هیئت واضع نگردد.

در ۲۲ اپریل ۱۸۸۶ به جواب نامه یی حاصل میدارد مبنی بر اینکه هدف هیئت محض گرفتن اطلاعات درباره سر زمین و مردم آن میباشد و حکومت هند بر تانوی هرگز در فکر اشغال کافرستان نیست. (ص ۲۲)

امیر عبدالرحمن خان مکتوب فوق الذکر را اطمینان داده مینگارد که به هیئت اجازه

داده نمیشود که از بدخشان به کافرستان داخل شود.

به تاریخ ۹ جون ۱۸۸۶ به امیر موصوف نامه ای فرستاده میشود و در آن اطلاع میدهد که هیئات کلونل لوکهارت قبلاً بطرف نواخان حرکت کرده است و ویسرا اظهار امیدواری کرده است که امیر تصمیم خود را تغییر بدهد.

در ۱۶ جون ۱۸۸۶ تلگرام شماره (۹۲ ۱۰) ف به معاون کمیساری پشاور صادر میشود در آن به موصوف دستور داده است که پیام فوری را به امیر صادر کند که هیئات کلونل لوکهارت را پور داده اند که به مشکلات زیادی گرفتاراند و درخواست پول و مواد را نموده‌اند و ویسرا از امیر توقع دارد که او امر فوری صادر نماید که با هیئات رفتار دوستانه شود و از مهمان نوازی بر خوردار گردد.

در ۲۲ جون ۱۸۸۶ امیر عبدالرحمن خان مکتوب (۹) جون ۱۸۸۶ را اطمینان داده و رفتن هیئات موصوف ممانعت میکند زیرا آشوب های در حال بروز است.

سوم اگست ۱۸۸۶ مکاتیب از هند جلد (۴۷) . Vol (ترجمه یک مکتوب اعطا الله خان سردار بهادر نماینده برتانوی از کابل به سکرتریت حکومت هند شعبه شماره (۶۲) در پغمان پراگراف (۸):

چنینکه غذا صرف میگردم به امیر گفتم : حکومت هند آرزو دارد که یک نقشه ای کافرستان را بدست آرد یا اطلاعاتی از شخصی بدست آرد که جغرافیه آن منطقه را بداند و دوباره کوتل های آن معرفی داشته باشد.

امیر به جواب گفت : (من سرحدات کافرستان را دیده‌ام اما یک نقشه درست کافرستان را کشیده نمی توانم سپس امیر یک نقشه را بدست خویش کشید که کابی آنرا در ضمیمه ارسال میدارم. امیر بمن گفت که این نقشه را به حکومت روان مکن تا اینکه نقشه مکمل و درستی بدست نیاید و علاوه کرد که شاید اشتباهاتی در آن باشد. من از امیر استفسار کردم که آیا کوتلی وجود دارد که از آن به بدخشان و هند عبور کرد. امیر به جواب گفت :

(به اطراف راه عبور نیست در عصر جفتای مردم به دره نور داخل میشدند و به بدخشان می بر آمدند این کوتاه ترین راه است امانهات باریک یک سوار دومیل سواره و دو میل پیاده برود. به دبیر امر کرد که به مقامات کنر، دره نور، لمگان، تگاو، نجر،

بنجشیر اندراو * Indrao خوست، فیض آباد، جرم، شاه خسرو و انجمن
بنویسد که تاجری را به کابل اعزام دارد که در داخل کافرستان تجاوز نموده باشد.
امیر گفت که بعد از کسب اطلاع از چنین اشخاص نقشه تهیه میشود.

امیر افزود: (سرحد افغانی از کنر الی سرحدات چترال وسعت دارد چترال و اسمار
یگانه جاهایی است که شامل قلمرو افغانستان نیست. سال گذشته مهتر چترال به
اسمار قصدی کرده بود مردم آنجا از من معاونت خواستند من به مهتر چترال نوشتیم
که چنین فکری را از شرش دور سازد در غیر آن جنگ خواهد شد. کافرستان منطقه
پر نفوس است که در دو جناح قرار دارد.) از امیر پرسیدم که آیا جاده یی از کافر-
ستان به سوات وجود دارد امیر جواب داد که سرک به کنر ختم شده است. سپس
امیر گفت که طول کافرستان تقریباً شصت میل به خط مستقیم است. (ص ۲۴)
(۱۸). اکتوبر ۱۸۸۷ مکاتیبی از هند جلد (۵) ترجمه مکتوب عطا الله خان سردار

British Agent

بہادر نماینده انگلیسی

به سکرتریت حکومت هند شعبه خارجی شماره (۸۳) مورخ ۱۸ اکتوبر ۱۸۸۷ بعد از
قضات. به اطلاع میرسانم کہ والا حضرت شان به روز شنبه به بالا حصار مراجعت
کردند و من به حضور شان رفتم بعد از احوال پرسی به چوکی نشستیم. پنج دختر
کافر و یک زن کافر را کہ طفلی در بطن داشت به حضور امیر آوردند کہ امیر امر
قیمت گذاری آنان را عنایت کرد. نصف قیمت ایشان به خزانه دولت پرداخته میشود
و نصف آن به شخصی کہ آنان را ربوہ داشت. به اساس آن چهار صد روپیہ قیمت
گذاشته شد دو صد روپیہ آن به شخصی آنان را آورده بود داده شد. از والا حضرت
استفسار کردم کہ آنان را به این تازہ گی آورده اند. والا حضرت شان در پاسخ اظهار
داشتند: (بلی. مردم ہمیشہ آنان را می آورند بعضی اوقات کافران از مسلمانان
افغانی را گرفتار میکند و با خود می برند. من از لحاظ مانع باز دید ہیئت از کافرستان
شدم تا افغانها از این سفر ہیئت برانگیخته و به قہر نشوند.) من هدف بازدید
هیئت را برایش توضیح دادم کہ عبارت گرفتن معلومات جغرافیائی آن منطقه است.
تا به اساس این معلومات بعد از آن نقشہ آن تهیه گردد. کدام هدف دیگری در نظر

ما خود شدہ

Indra

* این نام احتمالاً از نام معبود ویدائی

باشد و مقصد از اندراب امروزہ باشد.

نگارندہ

نیست. روی این مقصد اروپائی ها در تمام دنیا سفر میکنند تا معلومات جغرافیائیسی ممالک را بدست آرند. از مصرف پول و مشقتی که در این راه متحمل میشوند باکی ندارند. (۱۷) اپریل ۱۸۸۸ از مکاتیب هند جلد (۵۵) پشاور روز نامه محرمانه شماره (۷) هودخ (۱۷) اپریل ۱۸۸۸ کافرستان کتر (۵ - ۱۰) کافر سیاه پوش از طریق کتر Katar به جلال آباد رسید تا بحضور امیر باریاب

شوند. آنان به امیر اظهار کردند که در منطقه شان سه هزار خانواده امرار حیات میکنند که هر یک با هم کینه می ورزند و خواهش کردند که آنان را با اسلحه گرم تقویت و حمایت کند ایشان حاضر اند قبایل خویش را مجبور سازند تا تسلیم وی شوند امیر موافقه کرد به کولنل محمد امین در کنره نوشت که به آنان معاونت کند. (ص ۲۶) (۲۳) فروری ۱۸۹۲ از مکاتیب هند جلد (۶۵) روز نامه محرمانه از پشاور شماره عمر خان و کافرستان :

۹- وقتی که قبایل کافر در زمستان در کرانه های چترال و دریای کتر فرود می آیند مسلمانان باجور در فرصت های مناسب بالای آنان تاخت و تاز و حمله ناگهانی میکنند. اطفال و داریایی آنان را به یغما برده به فروش میرسانند. به ادامه این رسم و رواج یک گروه تاراج کننده گان باجور اخیراً به کلبه کافری که در کنار چترال واقع بود. حمله کردند اما کافران سه نفر از آنان رادستگیر و دست های شانرا قطع نمودند. .
عمر خان بغرض انتقام بوسیله ریسمان ها از دریا موفقانه عبور نمود. بعد از جنگ سه مرد پنج زن و یک تعداد زیاد بز به غنیمت گرفت. اما در مراجعت (۱۷) نفر از همراهان چنلول به دریا افتیدند که از آنجمله (۱۴) نفر آن غرق شدند یک زن از جمله پنج زن را عمر خان به غلام خان. اسمار طور تحفه فرستاد. یکی از زنان که زیبا و خوش اندام بود و احتمالاً زن یکی از سر کرده گان کافر بوده باشد برای استرداد آن کافران سه هزار روپیه پیشنهاد کردند. اما عمر خان این پیشنهاد را رد کرد.

در بین قبایل کافر فروش زن و دختر بسیار قابل اعتراض است اما در مقابل رهایی یک محبوس یا گروهان از زنان (بری) * مبادله بطرف متخاصم میدهند.

مکتوب (۲۲) مارچ ۱۸۹۶ مکاتیب از هند. جلد (۶۵) پشاور روز نامچه معرمانه شماره (۷) کافرستان.

عمرا خان به دهکده کافران حمله برد و در حدود دوازده هزار بزرگوار، گاو، نر گاو ها را از کافران بزور به تاراج گرفت و اراده دارد که حمله دیگر را بعد از عید (۲۶) اپریل به دهکده کافران انجام دهد دو نفر از سرکرده گان کافر که توسط عمرا خان آسیب دیده است یکی آن میرک نام دارد که چندین بار بالای مسلمانان تاخت و تاز نموده است. و تعداد زیادی را به قتل رسانده است و از طرف قبیله لقب بهادر (بتور) * را حاصل کرده است.

نخست عمرا خان اراده داشت او را بکشد بعد تصمیم خود را تغییر داده او را نزد برادر خود محمد شاه خان فرستاد. میرک اکنون مسلمان شده است. عمرا خان هدایت داد قبل از آنکه میرک توقع رهائی نماید نزد خانواده اش فرستاده شود. بین محبوبین دیگر (مسلمات بارچانی) زن تنگ Tanal که به کلکته نزد راجسین رفته بود نیز مییاشد.

امیر و کافرستان.

۸. در (۱۱) مارچ غلام حیدر خان (۳۲۰) کافر را از کمپ خود مرخص کرد. اما قبل از مرخصی از آنها تعهد شفاهی گرفت که به حکومت کابل وفادار باشند آنان دوباره شتر، بتان شانرا و پنج بار شتر تیر و کمان و دیگر سلاح های شانرا که در کافرستان استعمال میکردند به امیر تقدیم کردند.

(۲۲) اگست ۱۸۹۲ مکاتیب از هند. پشاور روز نامچه معرمانه شماره (۱۸) گزارش رسیده که علاقه مومند مورد تهاجم کافران کامدیش واقع شده است و تعداد از صافی های دره پیچ را کشته اند. ملکان دره پیچ نزد امیر کابل رفته خواهش نمودند تا غلام حیدر خان را هدایت دهد که آنها را کمک نماید. . . . گزارش دیگر حاکی است که مردم (دیر) Dir از دست تهاجم کافران سخت در رنج اند.

قبیله کافر سه زن را نزد عمرا خان فرستادند تا آنان را قبول و در عوض میرک را رها نماید. عمرا خان دو زن را پذیرفت اما یکی آنرا مسترد کرد و اظهار داشت هر گاه زن دیگر فرستاده شود میرک را آزاد خواهد کرد.

* بتور همان با تورا بهادر است.

چترال :

۱۱- عمرا خان فعلا دختر و بچه کافر را که نظام الملک مهتر طور تحفه فرستاده بود قبول کرد اما مکتوب ذیل را به مهتر فرستاد:

(بدون سبب و یا دلیلی قبایل کافر پیوسته به جنوای دست به چپاول میزنند و سرک بین دیر و چترال بسیار بی امنیت است. در زمان مهتر امان الملک سرک آنطرف لاوری

Lowarai

حتی برای یک نفر مسافر مصئون بود اما حالا سرک آنقدر نامصئون است که من مجبور میشوم (۸۰ الی ۱۰۰) نفر محافظ بآدمستی حکومت برتانوی ارسال نمایم. چنین وضعی با قول و قرار رفیقانه شما ناهماهنگ است و نشانه نا پیکری و بیوفانی میباشد. اگر آرزوی حفظ روابط دوستانه را با من دارید مانع تاخت و تاز قبایل کافر شوید تا به قلمرو من تجاوز نکنند اما اگر به ممانعت آنها توجه ندارید این دختر و بچه کافر را پس بگیرید و من راه چترال را بروی همه مسدود مینمایم.

عمرا خان تا کنون جواب مکتوب فوق را حاصل نکرده است. پنجم سپتامبر ۱۸۹۳ یاد داشت ماورای سرحد. مکتوب شماره ۱۹۲

هیاتی از کافران به چترال آمدند تا نظام الملک و کپتان (یانگ ازبند)

Yavng husband

را ببینند و اصرار دارند جواب قطعی حاصل که آیا آنها را در مقابل عمرا خان که حمله فوری را از جانب موصوف انتظار دارند معاونت میکنند یا نه: کپتان (یانگ ازبند) برای آنها گفت که امسال از چترال معاونتی بدست آورده نمی توانند در عوض از آنها در خواست شد که در تحت حمایت برتانیه در آیند.

عمرا خان به جمعد از رب نواز خان (گزارشگر چترال) نوشت که هر گاه تاخت و تاز کافران متوقف میشود حتما حمله ناگهانی را بالای کافران اجرا خواهد کرد. نظام الملک در حال فرستادن یاد داشت شدید اللحن منع تاخت و تاز به سر کرده گان کافر است. و کپتان (یانگ ازبند) به عمرا خان پیامی فرستاده است که از دست تاخت و تاز کافران و پتان های همسایه آن بسیار اذیت شد او و مهتر هر دوی شان تمام قوت خویش را بخرج خواهند داد تا آنها را از این کار مانع شوند.

(۱۲) نوامبر ۱۸۹۳ موافقتنامه خط هانری مورتیمر دیورند سکرتر وزارت خارجه هند برتانوی با امیر عبدالرحمن خان در مقدمات کار رفته است بعضی مسایل سرحدی

افغانستان یا سرحد هند در میان است هردو جانب والا حضرت امیر و حکومت هند خواهان تفاهم دوستانه است تا در آینده اختلاف نظر در مورد بین جانین نباشد. یاد داشت ماورای سرحد مکتوب شماره (۲) مورخ (۲) جنوری ۱۸۹۵ گلگت . چترال . دره سند. روابط بین عمرا خان و منتر نظام الملك بیش از پیش متشنج شده است. یک کاروان برنج که از سوات برای مہتر روان میشد به اساس او امر عمراخان توسط شیر افضل یکی از پیروان او در دیوگستانده شده است. در حال حاضر در حدود شصت چترالی در آنجا پناهنده شده اند مہتر پلانی به مقصد تلافی آن طرح کرده است. عمرا خان به این تازه گی به کافران کامدیش فرستاده و از آنها خواهش نموده که با او دوست و رفیق شوند و به آنها اجازه داده تابه نصرت تجارت نمایند. کافران موضوع را با نظام الملك در میان گذاشتند و او آنها را نصیحت کرد که پیشنهاد عمرا- خان را قبول نکنند هر گاه بر خلاف عمراخان باشند هر نوع معاونت را با آنها خو- اهد کرد. (۲۲) سپتامبر ۱۸۹۵ مکاتیب از هند جلد (۸۳) نماینده گی گلگت روز نامه چه پایان هفته ۳۶ اگست.

۱- کافران کامدیش قاصدان را نزد مہتر چترال فرستادند. قاصدان اخبار ذیل را دارند :

الف : در مذاکره با سپاه سالار بعضی کافران موافقه کردند که بدین اسلام مشرف شوند اما در خواست کردند که تنها چند نفر ملا به منطقه شان فرستاده شود تا آنها را تعلیمات اسلامی بدهند و هیچ عسکری به کافرستان فرستاده نشود و امیران باج را که به چترال می پرداختیم قبول کنند سپه سالار غلام حیدر خان این شرط را قبول نکرد و به آنها گفت علاوه بر اینکه دین اسلام را قبول میکنید و عشرعینات خود را می پردازید باید به کشیدن سرک به کافرستان موافقه نمائید و یکصدو بیست نفر را باید به خدمت عسکی بدهید و چند دختر زیبا را نیز برای حرم بدهید. کافران فکر کردند که شرایط بسیار سخت است و تصمیم گرفتند که جنگ نمایند.

Istargaz

ب : لشکر افغانی در ماورای گوردیش

بیشرفت کرده اند.

ج : یک شیخ و دو افغانی بعیت نماینده کامدیش فرستاده شدند کافران شیخ را پس فرستادند اما دو نفر افغان را نگه داشتند.

د : کافران پیوسته قاصدان را نزد مهتر می فرستند و سعی دارند آنها را به دادن با روت و گلوله معاونت نمایند و هم در خواست نموده اند که در صورت شکست در مقابل امیر به ایشان اجازه پناهنده گی بـه اراضی چترال داده شود. در خواست اخیر توسط مهتر چترال به معاون نماینده گی انگلیس رجعت داده شد.

۲- آذر خان باشنده اوتسوم Utzum نزد مهتر چترال اند و به مهتر گفت که کدام خان سر کرده ناری Nari اخیراً چند نفر را به چراه گاه شان فرستاده است تا مواشی آنها را تاراج نمایند مردم (اوتسوم) به هر حال مواشی خویش را نقل دادند و نفر های اکرم خان به مقصد خود ناکام شدند و پس رفتند. او اظهار داشت که از جیورج رابرتسن اطلاع حاصل کرده است که (از تسزوم) مربوطه به علاقه چترال بوده و زیر اثر مهتر چترال است و در خواست کرده اند که افغانها شاید مانع مداخله با آنها شوند. (۲۲)

ه : درباره نسخه خطی شیخ محمد عبدالله و تاریخ نورستان :

سردار ازدر Azar یکی از باشنده گان کافرستان از دره برگماتل Bragmatol که بعداً نام شیخ عبدالله را به خود گرفت در موقع لشکر کشی امیر عبدالرحمن خان در آن منطقه از زاد وبوم خویش فرار وبه هند در کمپ جلندر اقامت اختیار کرده بود. موصوف اولین نورستانی است که بعد از فرا گرفتن زبان اردو در هند کتابی راجع به تاریخ مذهب و فرهنگ کافرستان نگاشت که در نوع خود منحصر به فرد است.

موردن سیتون در سال ۱۹۲۹ (۱۳۴۸) را چترال ملاقات و نسخه خطی موصوف را از نزدش خریداری کرده بود این نسخه قلمی دارای (۱۳۹) صفحه است و به خط نستعلیق زیبا نوشته شده است. سبکش سلیس و روان است به استثنای بعضی جملات که خواسته است به طرز آردوی عالی بنگارده امایش عموماً درست است. خواندن نسخه اشکالاتی دارد. اول اینکه لکه های آب بر روی بعضی صفحات به چشم میخورد دوم اینکه کلمات بار ها توسط مؤلف حذف و اصلاح شده است. تاریخ تحریر آن تعیین

* نام لپچه کاتی نورستان شرقی است. کتاب (خورشید و جهان) ص ۳۱۸ این نام را با (زا) معجمه ضبط کرده است.

نیست. در مورد وقایع سال ۱۹۰۸ گفتگو نمی‌نماید.

کتاب دو قسمت دارد : از صفحه (۱ - ۸۳) معرفی قبیله کاتی رسوم و عادات آنان مذهب و تاریخ شان است و از صفحه (۸۵ - ۱۳۹) درباره زندگی نامه مولف میباشد که بیشتر در هرد سیری کرده است. فصل نخست به این عبارت شروع شده است:

(داستان من آنقدر درد ناک است که قلب هر خواننده را پاره میکند.)

بعد از عنوان نگاشته است : (قلبمزون و قصه درد ناک من) تالیف شیخ عبدالله خان صاحب باشنده کاهرستان فعلا معیم که نلندر. در صفحه (۷۷) شجره نسب خویش را چنین شرح داده است : (خانواده من از شاخه چندران شاهی است که دیگر شاخه های کاتی Kattes به آن مربوط است . . . شجره خانواده می من از اینن قرار است: سردار مارو سردار شیت. سردارچانو، سردار کسن، سردار کشمیر و اینن کناد کار حقیر شیخ عبدالله خان) بعد پرنگ ارغوانی نام اصلی خود را سردار (ازر) نگاشته است.

مودمن ستیرن * چند صفحه از این نسخه قلمی را ترجمه کرده انتشار داد. چند سال بعد کنفرانس نیز در اکادمی علوم نروژ درباره این نسخه خطی داد اما خطابه او که بزبان نارویژی ایراد کرده بود ترجمه شده است.

Knutkrstensen

کنت کریستن سن

در کنفرانس فرهنگی هندوکش این نسخه را معرفی کرده و بعضی قسمت های آنرا در مجله فوق العاده پوهنتون هید برگ (۵۱) انتشار داده است که بعضی قسمت های آن ترجمه اقتباس میشود:

(در زمان عبدالرحمن صاحب بهادر حکمران افغانستان به منطقه حمله شد. بعد از جنگ زیاد آنان را مغلوب ساخت. قتل و قتال و خونریزی آنقدر زیاد بود که دریا هایی از خون جاری شد.

خواننده خود تصور کرده میتواند که چه قهرمانان جانبای شانرا از دست دادند. و خود را قربان شرف منطقه و مردم خویش کردند. همینکه احساس کردند که در مقابل پیش روی امیر ناتوان اند به شورای ذیل همه موافقه کردند :
نواب چترال دوست دیرینه ماست.

سردار (مارو) را نزدش بفرستم تا ما را در کار رهایی از چنگال امیر یاری رساند.

با این اراده سردار مارو را نزد نواب چترال فرستادند حین ورود قصه خویش را نمود اما چون مریض بود نواب صاحب جواب را به تعویق انداخت او تا چار مراجعت کرد. سپس سردار کشمیر با بسیاری از همراهانش از راه دیگری که از چترال به بر-

Bomborot

گمتال وصل میشود به دره بامبوروت

رسیدند. در حین ورود همراهان سردار کشمیر و برادر زاده های او (پسران) مارو و خویشاوندانش که بالغ بر ششصد نفر میشدند سردار مارو موفق نشد به خانه اش مراجعت کند زیرا لشکر یان امیر عبدالرحمن خان او را اسیر کرده و به کابل فرستادند. در صفحه (۸۱) تحریر یافته است که وقتی که به کابل رسیدند بدین اسلام گرانیدند و تا اخیر عمر به کابل ماندند. چهار برادر این دو رهبر با خویشاوندانش در کافرستان باقی ماندند حاضر به تسلیم به امیر شدند اسلام آوردند و بکار خویش دوام دادند. . . . نواب چترال و حکومت برتانوی ترحم و دلسوزی خویش را به سردار کشمیر و آنانیکه همایش به (بامبوروت) دره چترال آمدند ابراز داشت و به عنوان معاونت به ایشان زمین بخشید. در آنجا آزاد بودند سه سال از تسلط اسلام در کافرستان گذشت سپس تمام قطعات تصمیم به بغاوت گرفتند. تمام قاضی ها و ملا ها را کشتند و عساکر امیر افغانستان را در یک قلعه محاصره کردند. امیر به خشم شد و قشون بزرگی فرستاد. قشون از طریق جلال آباد به کافرستان رسید و تمام منطقه را تسخیر کرد. امیر عبدالرحمن خان حکمران افغانستان بعد از پیروزی امر قتل و قتال عمومی را برای مدت پنج روز در سر تا سر کافرستان اعلام داشت. تمام قلعه ها و قصبات بزرگ منهدم و به آتش سوزانیده شد. بعد از این فتح مردمانیکه به خانواده های قدیم مربوط بودند. یعنی خویشاوندان سردار کشمیر و (مارو) از ترس امیر مرز و بوم خود را ترک داده به چترال پناه گزین شدند. آنان دین اسلام را ترک و به دین قدیم خویش برگشتند. آنان تا کنون در چترال اند و پیر و همان دین قدیم خویش هستند. تاچانیکه قدرت دارند حتی دیگران را نمیگذارند بدین اسلام معتقد شوند. اما چهارگروه دیگر که بعد از سرکشی باقی ماندند دین اسلام را ترک ندادند و چندان بدین اسلام پا بند ماندند که کمتر نظیر دارد.

بعد از پیروزی امیر نام این منطقه کاکا فرستان بود به (جاندهی اسلام) (یعنی فدایی اسلام) مبدل گشت. دو گروه آنان که هنوز هم در آنجا مستقر هستند بنام سفید پوش و سیاه پوش یاد میشوند.

بعد از آن دریا داشتی برنگ ارغوانی تحریر یافته است که (اکنون آن منطقه بنام جدید الا اسلام شهرت یافته است)

ح : تذکرات وزیر علی شاه درباره تاریخ نورستان : (۱۱۰)

وزیر علی شاه نماینده چترال در کنفرانس فرهنگی هندوکش منطقه دنهاوک نکات جالبی در مورد تاریخ نورستان اظهار داشت :

نخستین بر خورد چترال با نورستان در شروع قرن شانزده در زمان (راجوی) صورت گرفت که حکمران با مپورت به (لوت ده) هجوم برد و برگمتال را تاراج کرد.

تعداد زیاد مردم که در آن جمله بیست دختر نیز شامل بود اسیر و محبوس گردیدند روایت می کنند که او آن دختران را برهنه و قصاصند و این حرکتش موجب خشم معبودان گردید خودش و خانواده اش را نفرین کرد.

در (۱۵۴۰) میلادی حکمران چترال که یک مسلمان بود لشکری تحت قوماندانی محمد بیگ تیموری به کامدیش نورستان فرستاد موصوف آن دره را اشغال کرد و از آنان روغن، عسل، و دیگر مواد از مردم کام باج گرفت. در سال ۱۷۲۸ وقتی که مردم کام از پرداخت باج سر باز زدند مهتر چترال شخصا به نورستان لشکر کشی کرد و قبایل آنرا مطیع خویش ساخت. در این جنگ دو نفر از جنرال هایش کشته شدند. در جریان ۱۷۶۰ مهتر خیرالله قشون برای سوبگویی مردم کام فرستاد که چرا (موهنداره - شاه مهتر اسبق را در مقابل موصوف معاونت کرده اند. در باز گشت توسط قوای افغان که مردم کتور را یاری میکرد کشته شد.

- نظام الملك مهتر چترال نیز در سال ۱۸۹۳ به دلیل عدم پرداخت باج از سوی مردم محل به آن منطقه هجوم برد (لوت ده) را تاراج نمود و به تعداد (۱۵۰) نفر از سر کرده گان شانرا اسیر گرفت. در موقع لشکر کشی افغان ها در ۱۸۹۶ تعداد زیادی از

مردم کام به چترال پناهنده شدند و در (بامپورت علیا) (گوبار) Gubar

بود و باش اختیار کردند به ایشان اجازه داده شد که مذهب و فرهنگ خویش را حفظ

کنند این نکته قابل تذکار است که با فتح نورستان از طرف حکومت افغانستان نورستان-
نیان از دادن باج به مہتران چترال رهایی یافتند.

خ : تاریخ مردم کام از روی بیانات مردم بومی روایات مردم کام در مورد تقسیمات
قبایلی آنان قبل از ۱۸۹۰ در نورستان شرقی روشنی زیادی می اندازد. به اساس این
بیانات بعضی از آنها توسط قبایل همسایه تائید شده است. تقسیمات قباایلی این ساحه
نسبت به پانزده نسل قبل تا اکنون فرسوده شده است.

روایات گواهی میدهد که زمانی گروه های متعدد قباایلی نورستان در وسط حوزه پنج
نورستان مرکزی تمرکز یافته بودند. مردم کام در دهکده کامنول کنار دره کامگل بود-
و باش داشتند. مردم کشتو Ksto مومو Mumo

و بینو Binyo متقابلا در قریه های (کست) Kust
(موم) Mum و بونی زنده می میکنند.

در شرق نورستان مردم (چزی) fozi در ساحه کامدیش حالیہ کوچیده اند.
مردمان (وی) Vay بطرف شرق الی (کن) (Kotya) Kun
توسعه یافته اند.

با وجودیکه کرونو لوجی آن از بسا جهات مشخص نیست جنبش اکثر قبایل ظاهرا به
ترتیب ذیل به نظر میخورد.

مردم کشتو از (کست) Kust بطرف شرق به نیچنگل Nieingal

و دره های (دنل) Dunul و در اراضی پایین لندی سین محل ملتقای

دریا های نیچنگل و لندی سین به (کامو) Kamu کوچ

کردند. مردم چزی Jazi نشیب های علیای دره لندی سین را حفظ
کردند.

مردم (بینو) Binyo از (بونی) Buni بساحه

(بینوم) Binorm دهکده ای نزدیک کامدیش کوچ کردند.

ساحه زراعتی زیادی را در قسمت نشیب های علیای ساحل راست لندی سین (که زمین های

پابوستو Pabusta کامدیش رانیز در بر میگرفت) گمائی کردند.

قوای مشترک (سیرو) Seru و کتیوی وکلا شوم بر (کامنول) حمله کردند.

Kamgel خانواده هایی که جان سلامت بردند. از کامگل
 فراد و به دهکده (ساسکو) Sasku در لندی سین علیا مهاجرت کردند. مردم
 (جژی) Jozi از ترس جنگجویان کام از کامدیش به
 پایان دره در نقاط آرام کوچیدند. مردم کام بعد از یک سلسله جنگها به اراضی
 کشتو Ksto بینو Binyo و جژی تجاوز کردند تا اینکه صاحبان تمام
 حوزه لندی سین سفلی گردیدند برای کشتوهانو ساحه کوچک منزوی باقی ماند. مردم
 کام در حوزه کنر پراگنده شدند و با مردم (وی) Way باشند آنجا
 مزاحمتها صورت گرفت. درمواظات دریای کنردهکدههای دیگری رانیز تصاحب کردند. (۱۱۱)
 پایان

تصاویری از عرصه‌های مختلف

زنده‌گی مردم نورستان





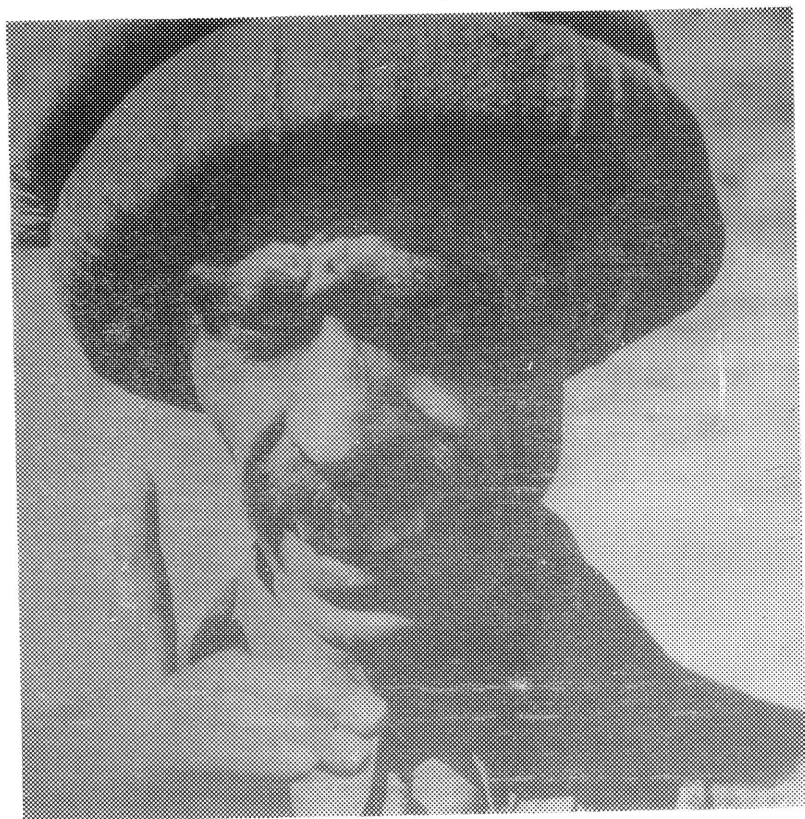
و چی، مرد کهن سال با آله موسیقی که «اوربا» (گیتار نامدارد سرود های مذهبی
را می سراید.



از هزاران سال به این طرف در دره های چترال مردمانی زنده گی میکنند، دارای جلد سفید، مو های خرمائی، چشمان شفاف و آبی رنگ، قبایل آنرا کلاش گویند ایشان طبق آئین کهن بهترین بز ان خویش را برای معبود مهادیوه قربانی میکنند.



دو روز قبل از عید بهار دختران جوان دسته های گل را برای آرایش و
زینت منازل خویش میچینند.

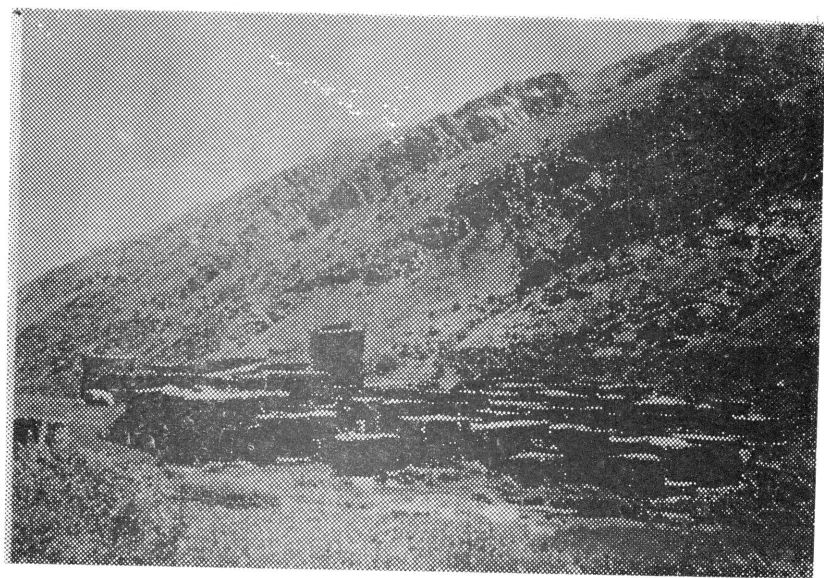


چهره یک «نا گاه دهار» (پشور) که محافظ سنت های کهن دره های هندوکش
است. (رج ص ۷۲)

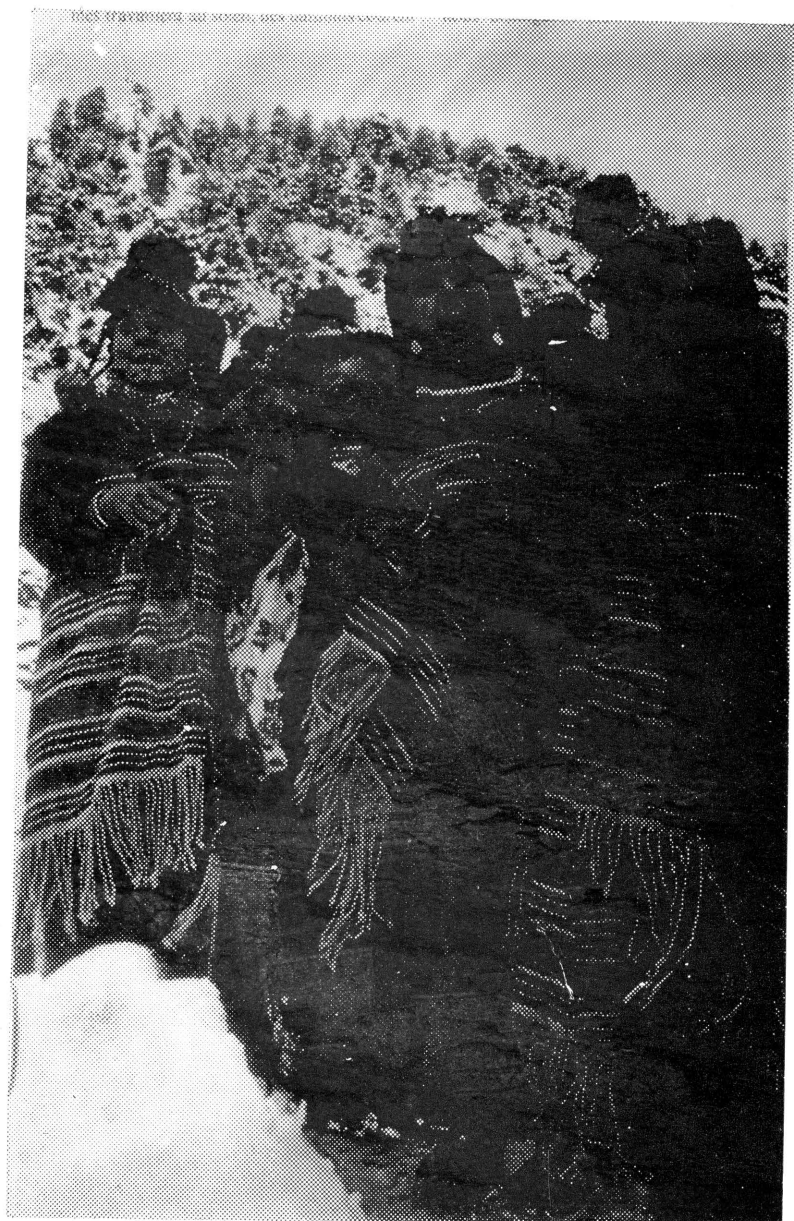


بر کی های هنرمند با آله های واج و سرنی سرود های مذهبی را می نوازند

دهکده وامه



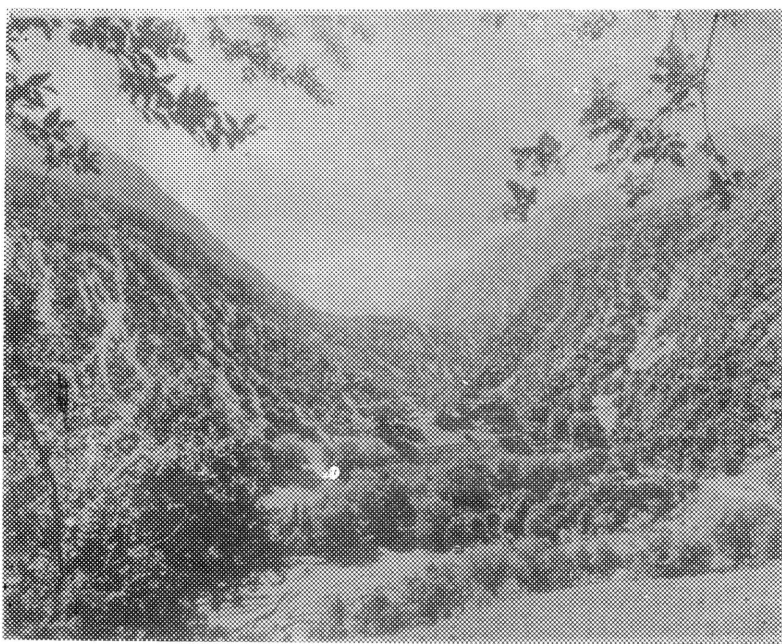
نمایی از مناظر نورستان



زنان قبیله کلاش در حال خواندن سرود مذهبی



منزل وامه



از مناظر زیبای هندوکش (دره رمپور)



رقص «الو گو لوگ»

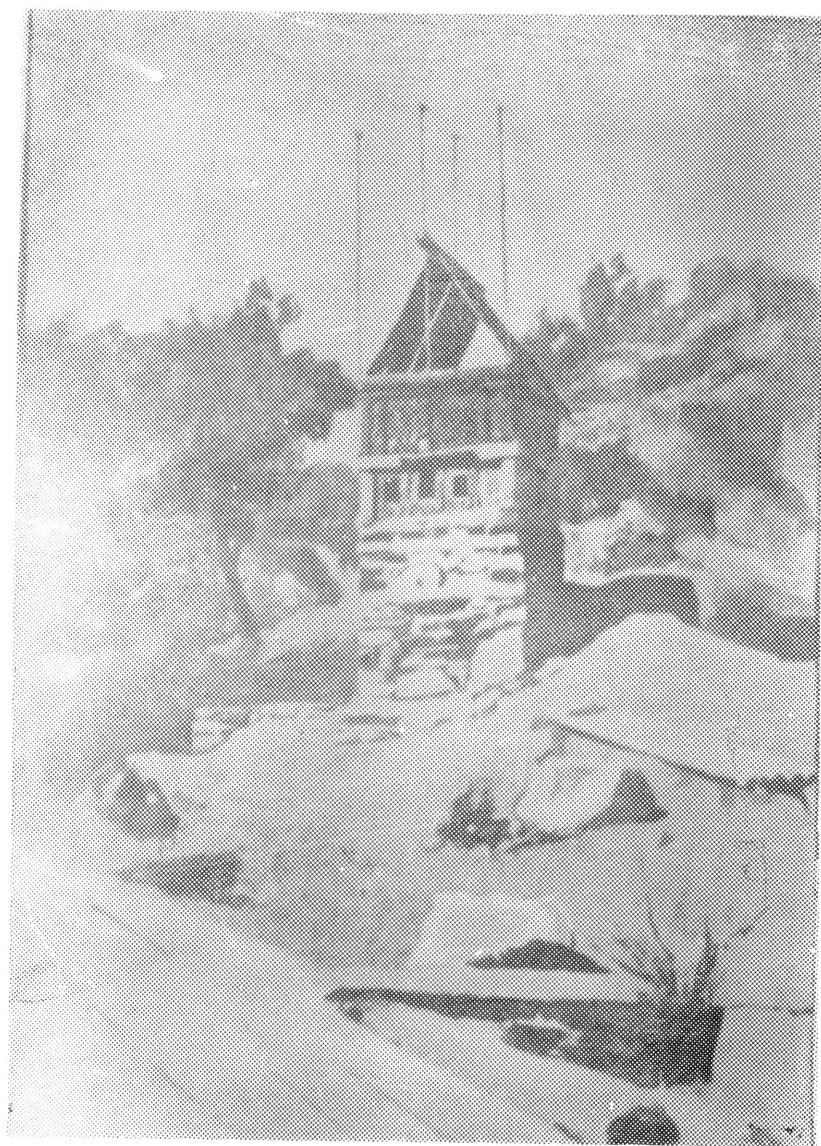
در هنگام شب منزل عبدالله (در دهکده کوغمتوز)



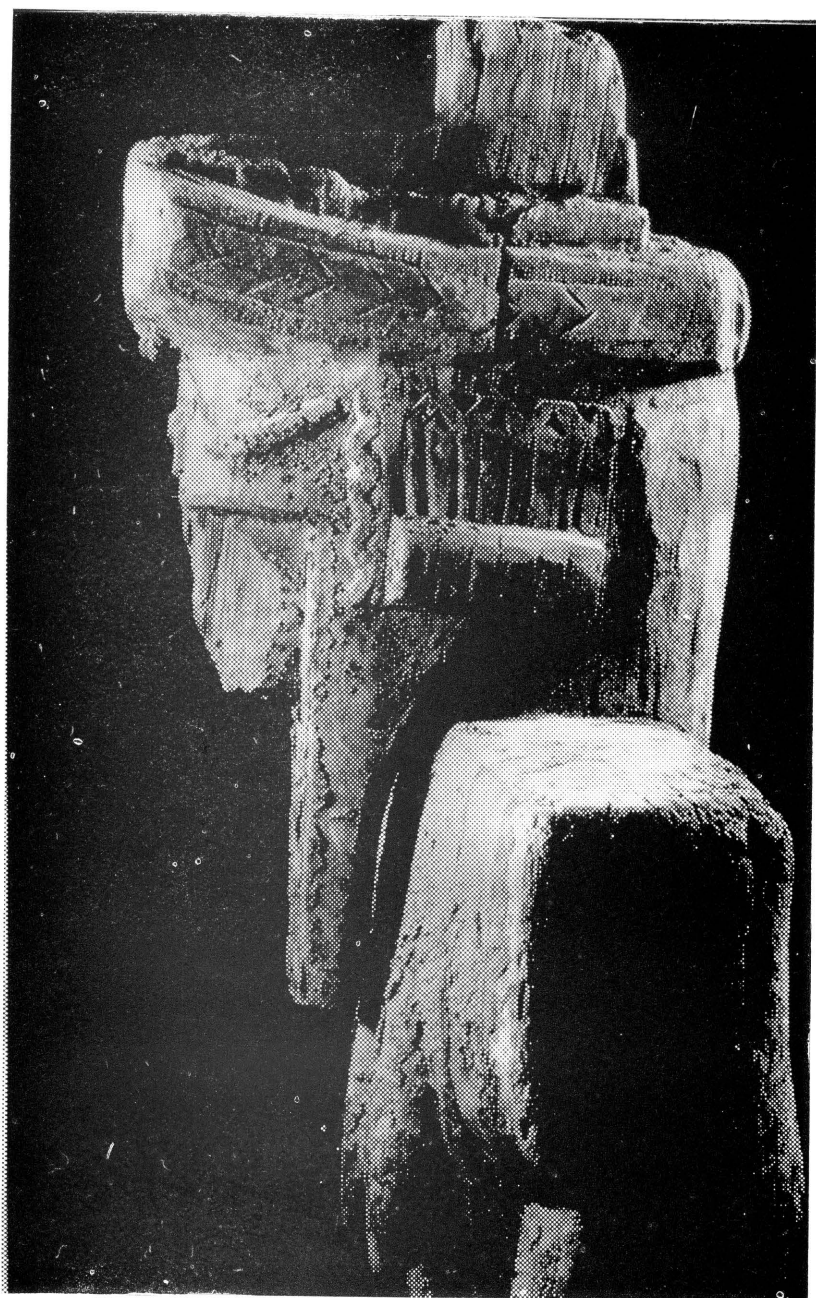
از مناظر نورستان (نمایی از یک منزل در نورستان)



طرز ساختن مشروب از عصاره انگور در کلاش (چترال)



مصبّد دیسمنی (یا دیزانی) (Dizane) در کامدیشس (از کتاب رابرتسن ص ۳۹۶)



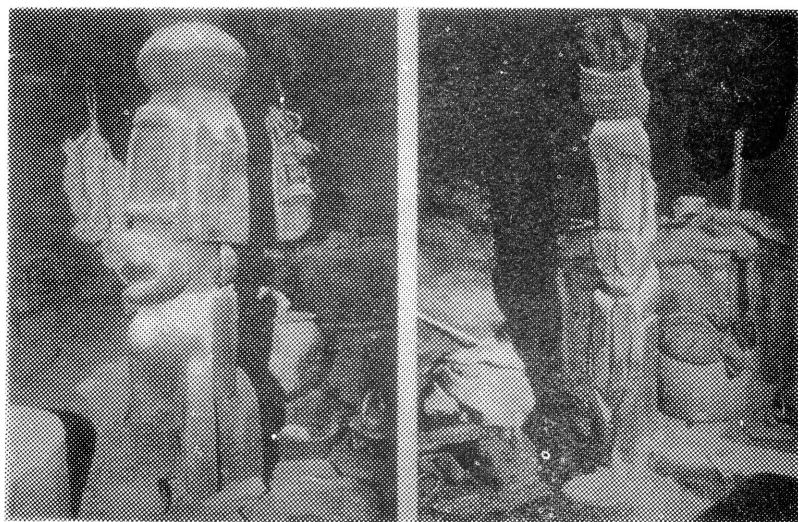
از تمثال های نورستان باستان که آثار خون قربانی بر روی آن دیده میشود.



ایندرا میگفت : همان ایندرا هستم که بطن من به اندازه بطن گاو است.

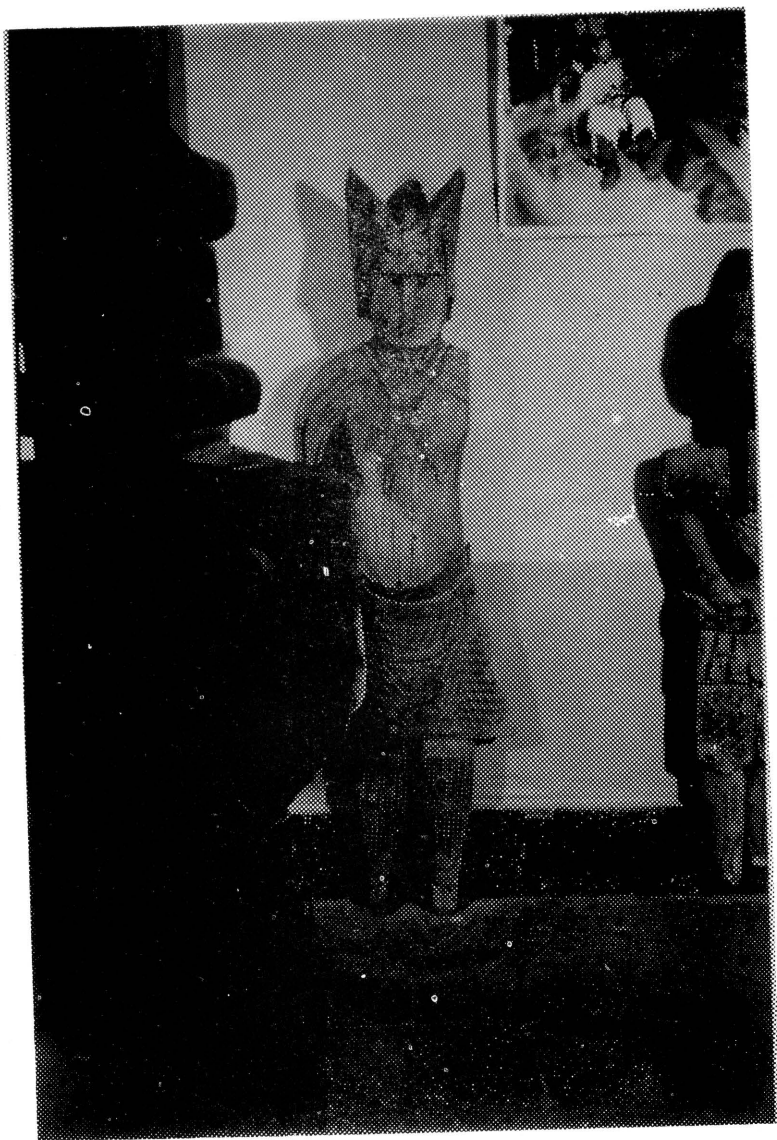


معبود دیسنی (در موزیم کابل)



الف : معبود دیسنی دهکنه دیوه در دره پزارون.

ب : مارا بالای اسپ سوار و قمچین در دست دارد



تمثال های از نیاکان نودستانی (موزیم کابل)



الف : شناختن هویت مجسمه های ب : سوار کار احتمالا ایمرای باشد.
 نیاکان نورستانی سخت دشوار است.
 شخصیکه بالای چوکی نشسته است، شاید
 ایندرا باشد.



قیافہ یک «اوتاہ» رهبر مذهبی



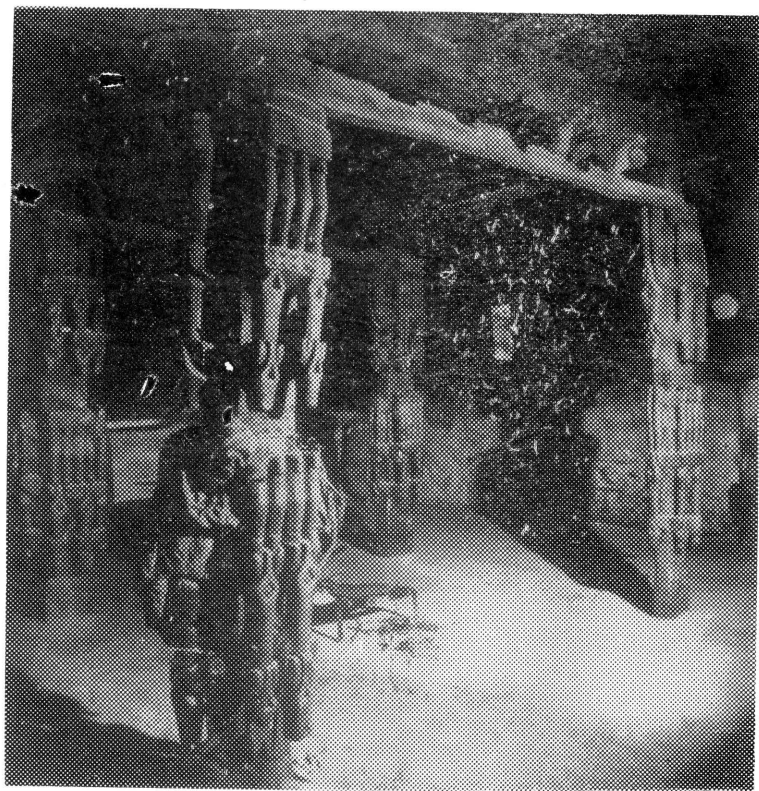
معبود دیسنی (در موزیم کابل)



الف : قدح نقره ئی که در آن مشروب سومرا را به رنگ های سرخ، سفید،

و سیاه می نوشیدند. این نوع ساغر مخصوص خواص بود ، که اوری ^{urei} می نامیدند.

ب : نمونه های از ظروف چوبی نورستان (موزیم کابل).

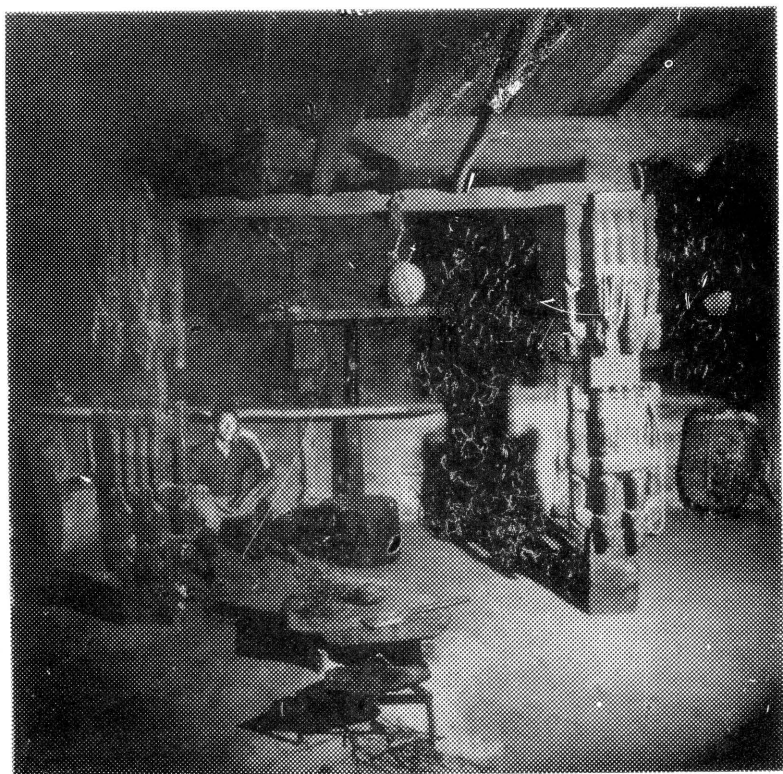


کنگر کوت یا منزل شخصی رهبر مذهبی (اوتاه) در چهار ستون پایه آن سر-

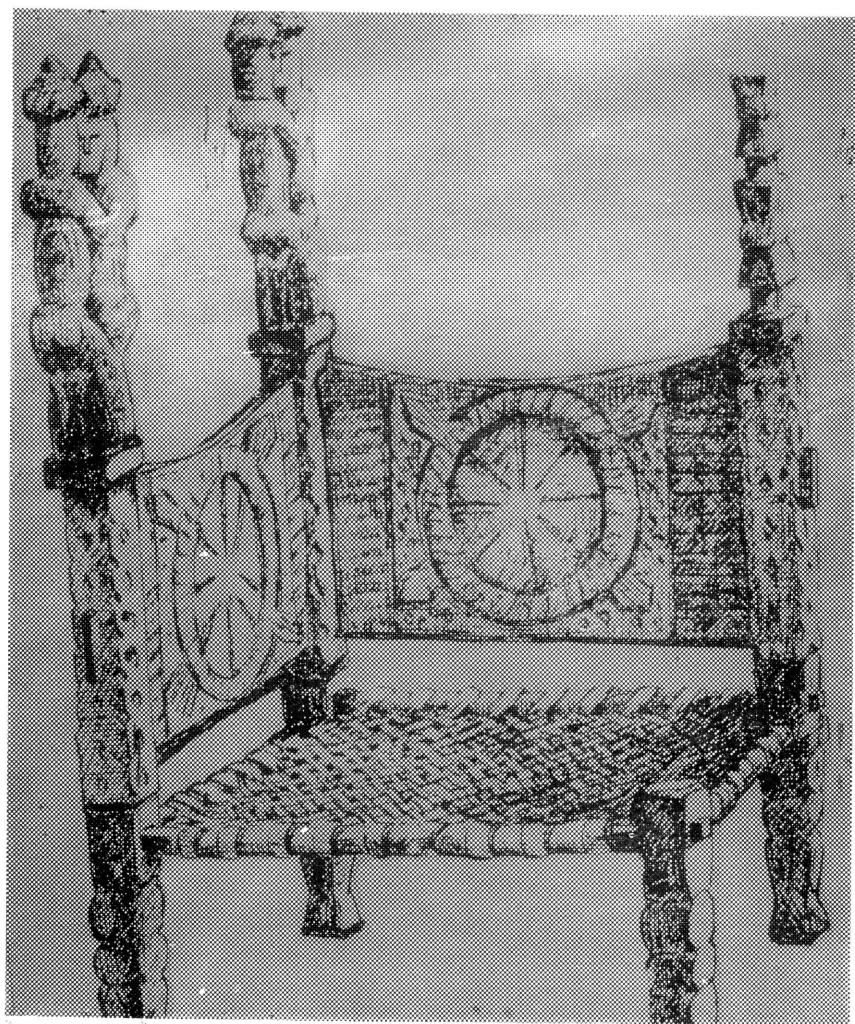
شاه بن حکاکي شده است.



منزل اوتاه (یگ رهبر مذهبی)

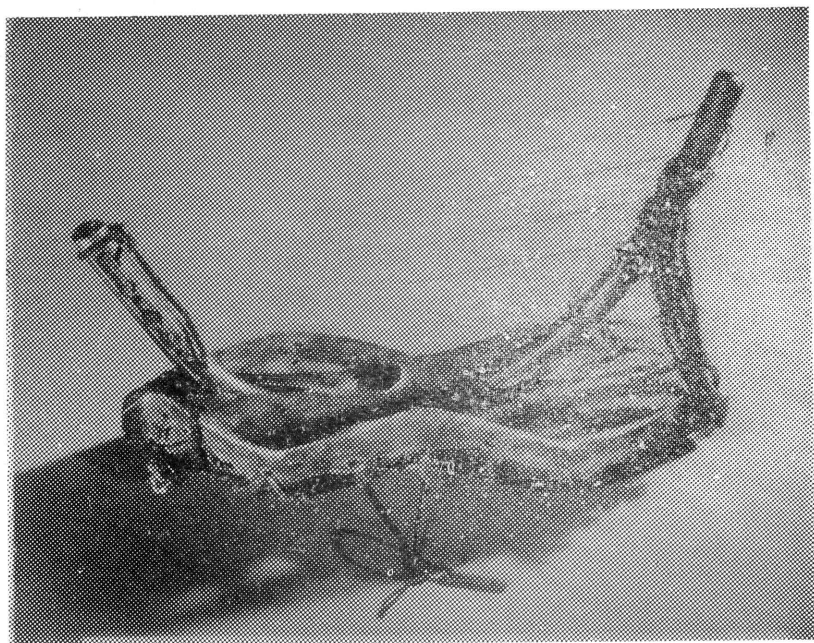


نمونه دیگر از کنتر کوت در دهکده واهه اکثر این منازل دارای یک برنده میباشند.

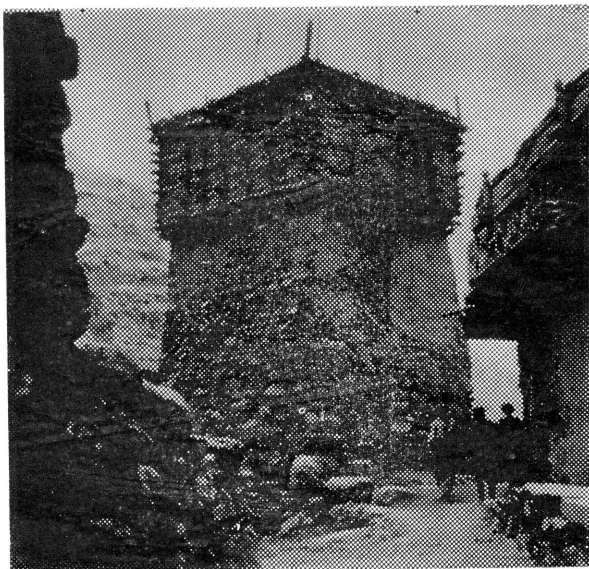


چوکی مخصوص رہبران مذہبی (اوتاہ)، و قہرمانان کہ باتور (بہادر) گویند.

(رج ص ۷۰)



آله موسیقی که «واچ» نامیده میشود، قدمت تاریخی چهار هزار ساله دارد یعنی هم عصر «هارپ» سومر یهاست نیاکان نورستان سرود های مذهبی را توسط این آله می نواختند.



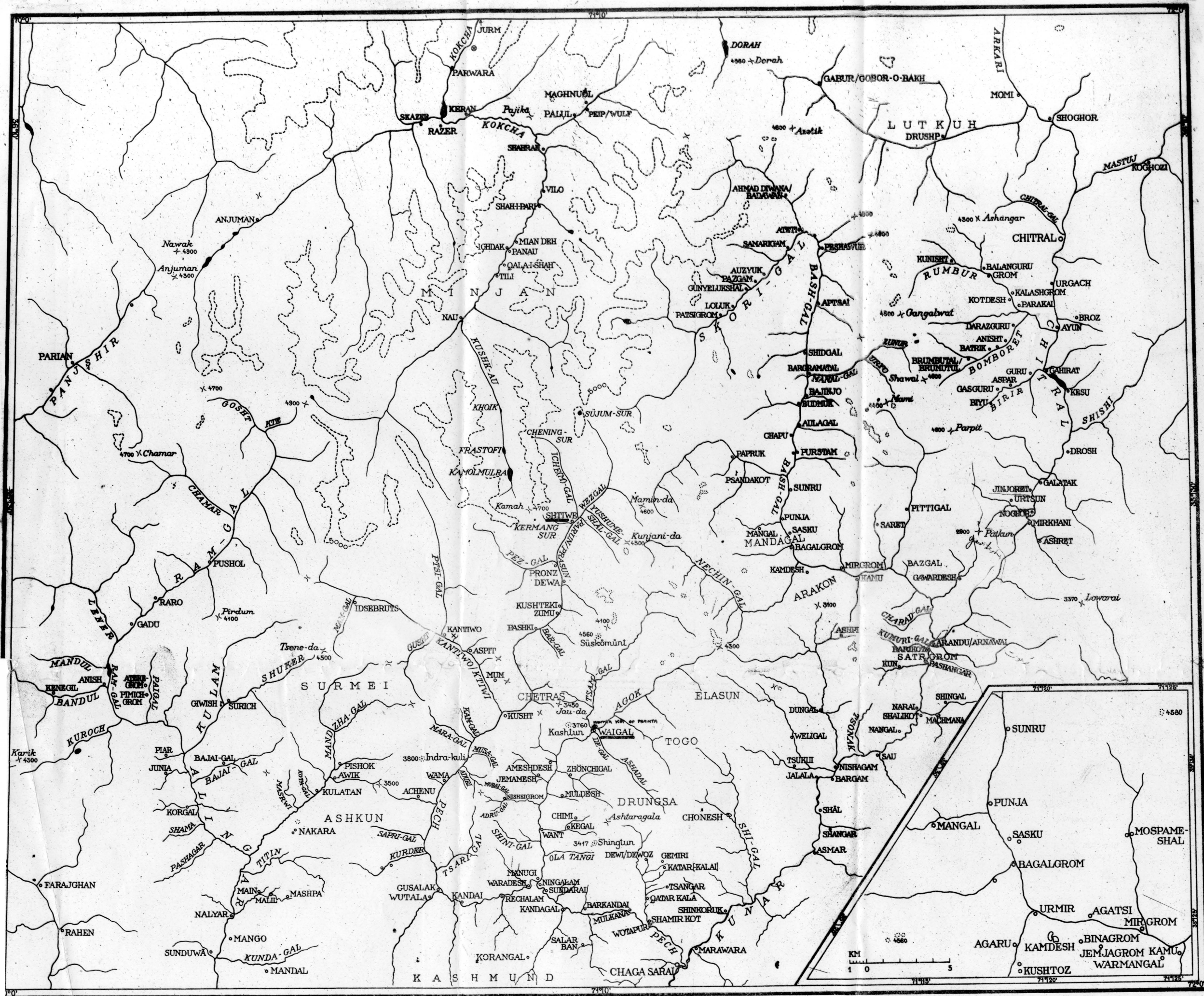
- برج دره پارون



ستون پایه طرف راست معبود «مارا» را تمثیل میکند که بالای اسب سوار است.

ستون پایه چپ زن «مارا» را نمایش میدهد دهکده دیوه ، در دره پارون

(فوتو از ماکس کلمبورگ)



KILOMETERS
5 0 5 10 15 20 25

NURISTAN (1969)

BASH-GAL, river
DORAH, lake

LUTKU, region
Dorah, mountain pasture
Dorah, pass

Kashun, summit
3760, 3760 meters above sealevel

CHITRAL, town
WAIGAL, village/hamlet

tower/ruin
mines of Lapis Lazuli
steatite quarry near KANTW

The Culture of Nuristan

First Volume

The Ancient Religion of

Nuristan

by

Ahmad Ali Motamedi

Social Sciences Center Academy of Sciences of
the Republic of Afghanistan

Kabul 1991

Dedicated to
My son Kamran
and my daughter Roya



1— Ethnological Research in Dardistan
by Jettmar K. P. 79

Philadelphia 6, PA 1958

2— The Kafirs of the Hindu-Kush

P. 389

S. G. S Robertson

Karachi 1974

3— R. G. The K. H. P. 534

4— Nuristan

P.13

Edelberg Lennart, Schuyler Jones

Graz-Austria 1976

5— Report on a linguistic Mission to Afghanistan

P. 39

Georg Morgenstierne

Norwegian Institute for comparative Research in
human Culture

Norway 1924

6— Cultures of the Hindu-Kush

P.1

G. Morgenstierne, Languages of Nuristan and
surrounding Regions University of Heidelberg
Wiesbaden 1974

7— East and West

M. Klimburg

P. 481

Ismeo/Rome 1974

رجوع شود به مقاله کلیمبرگ

8— Nuristan, "The land of light"

شماره ۶ جلد پانزده

P.I

ص

L. Dupree

South Asia Series No. 6 Vol. XV

American Universities

9— Afghanistan

P. 186

ص

Raymond Furon

Paris 1951

10— Nuristan

P. 34

ص

Edelberg L. and Schuyler Jones

Austria 1979

11—

شماره اول سال ۱۳۰۰ مجله ادب - پوهنتون کابل

(Boeswort)

مقاله بوسورت

کابل - نورستان ص ۱۴۶

12—

شماره ۳ سال ۱۳۰۰ و شماره ۱ سال ۱۳۰۶ مجله ادب ص ۱۴۹

و شماره ۳ پاورقی ص ۸۱ مقاله محمد علم الله بار

دکوشه های از فرهنگ عامیانه کلا شوم نورستان

13— R. G.

The K. H. P. 71

ص

14— La civilisation Ira nienne

Paris 1952

P. 241

ص

15— Physical Anthropol ogy of Afghanistan

P. 20

Debets G. F.

Massachusetts U.S.A 1970

z

16— Nuristan "Land of light"

P. 2

ص

L. Dupree

South Asia Series No. 6 Vol. XV

American Universities

U.S.A

مجله ادب شماره ۱ سال ۱۳۵۵

مقاله بوسورت (Boswort)

ص ۱۴۱ کابل - نورستان

18— The Emergence of Modern Afghanistan of
Political Reforms and Modernisation 1880-1946

P. 136

Vartan Gregorian
Stanford 1969

19— R. G.

The K. H. P. 376

20— Afghanistan

Vol. XXII No. 2-3-4 1969 (1348)

History of Former Kafiristan

Palwal A.

Part Four

"Kafir Cult of the Dead"

P. 146 130

21— Pour une problematique nouvelle des reli-
gions indiennes anciennes P. 29

Fussman G.

Paris 1977

22—

مجله ادب سال ۲۵ شماره اول ۱۳۵۶ گوشه های از فرهنگ عامیانه کلا سوم

نورستان ص ۱۴۸

به قلم محمد علم مله پور

23— Pour une problematique nouvelle des reli-
gions indiennes anciennes P. 32

Fussman G.

Paris 1974

24—

مجله ادب شماره اول سال ۲۵ ص ۱۵۱

پوهنتون کابل ۱۳۵۶

مقاله محمد علم مله پور

پوهنتون کابل ۱۳۵۶

- 25— R. G.
The K. H.
P. 388 ص
- 26— Afghanistan مجله
Vol. XXII No. 3-4
"History of Former Ka firistan"
Idolatry of the Kafirs
P. 146-130 ص
Palwal A.
- 27— KULM مجله کولم
Edelberg L. 1965
"Indrakun"
P. 193 ص
Copenhag
- 28— Afghanistan مجله
"The role of Edre in the Mythology of Nuri-stan"
P. 44 ص
Vol. 31 No. 2 Sept. 1976
29— KULM 1965
"Gods and Spirits in Zhonchigal"
by Edelberg L.
P. 175 ص
Copenhagen
- 30— R. G. the K. H. P. 388 ص
- 31— Afghanistan مجله
"The role of Endr in the Mythology of Nuris-tan"
P. 44 ص
M. A. Melabar
Vol. 31 No. 2 1357 (1978)
- 32— "Soma Divine mushroom of Imortality"
R. Gordon Wasson 1967
New York

33— An iranianist's view of the Soma contro-
versy P. 75-45

by Gershevitch
New York 1974

34—

تواریخ خورشید و جهان

ص ۳۱۸

به قلم شیر محمد

لاهور ۱۸۹۲

35—

۳۵

تاریخ جامع ادیان

ص ۹۴

(J. Noss)

به قلم جان ناس

ترجمه : علی اصغر حکمت

36—

ص ۹۷

تاریخ جامع ادیان

37— Pour une problematique nouvelle des reli-
gions indiennes anciennes P. 3

Fussman G.

Paris 1977

38— R. G.

The K. H. P. 400

39— R. G.

The K. H. P. 161

40— Afghanistan

"History of Former Kafiristan"

P. 146-130

Vol. XXII No. 3 and 4 I 348

(1970)

41— Cultures of the Hin du-Kush

"Notes on Kalash folklor" P. 78

by Wazir Ali Shah

Edited by Jettmar K.

Wiesbaden 1970

Universität Heidelberg

42— R. G.

The K. H.

P. 402

43-R.G

The K. H.

P. 405-400

44— R. G.

The K. H.

P. 400

45— R. G.

The K. H.

P. 383-382

46— R. G.

The K. H.

P. 406

47— R. G.

The K. H.

P. 383 - 382

48— R. G.

The K. H.

P. 411

49— R. G.

The K. H.

P. 590

50— R. G.

The K. H.

P. 410

51— R. G.

The K. H.

P. 381

Afghanistan

مقاله ع پالوال در مجله

"History of Formere Ka firistan

P. 134

Vol. XXII 1348 (1969-19 70) No. 3-4

52— Arts Asiatique Tome XVIII 1968

"A Kafir Goddess"

مقاله احمد علی معتمدی و اید لبرگ

53— Acta Orientalia XXI 1965

No. 165

Morgenstierne G.

Afghanistan

رجوع شود به مجله

Vol. 22 No. 3 and 4

P. 134 1348

54— R. G.

The K. H.

P. 498

55— Afghanistan

Vol. XXII No. 3 and 4 1348 (1969-1970)

P. 134

and P. Snoy P. 144

and Robertson G. P. 505

56— R. G.

The K. H.

P. 497

57— R. G.

The. K.H P.596

58— The Kingdom of Caubul
Caufiristan

P. 375-373

ص

چاپ دوم، جلد دوم ۱۹۷۲

Mounstuart Elphinston

59—Man 183

شماره

مجله

The Wooden Statue of Dezalik,

A Kalash divinity P. 151-149

ص

by P. Grazisi

University of Florence 1961

60— Kalash

Jean-Yves Loude P. 21 Paris 1980

ص

61— Acta Orientalia XXI 1965 No. 176

Morgenstierne G.

۴ - ۳ شماره ۲۲ جلد ۲۲ Afghanistan

و مجله

1348 (1969-1970) P. 134

ص

62— Acta Orientalia XXI 1965

No. 164

Morgenstierne G.

Copenhagen

And Afghanistan Vol. 21 No. 4 P. 80 1347

ص

63— The Kingdom of Caubul

Caufiristan P. 373

ص

Elphinstone M. 1972

64— Acta Orientalia XXI 1965 No. 164

Morgenstierne G.

and Afghanistan Vol. 21 No. 4 P. 80 1347

65— Afghanistan

مجله

Vol. XXIII No. 4 1349 1971

History of Former Kafiristan

The Kafir's Religious Practitioners and their Rituals

P. 36-24

ص

66— R. G.

The K. H.

P. 618 616 411

67— Afghanistan

Vol. XXIII No. 4 1349 (1971) P. 24

The Kafir's Religious Practioners and Rituals
by Palwal A. R.

68— R. G.

The K. H. P. 386

69— R. G.

K. H. P. 409 P. 381

70— R. G.

The K. H.

P. 413

71— R. G.

The K. H.

P. 414

72— Acta Orientalia XXI 1965

No. 178

and Afghanistan Vol. 21 No. 4 P. 84 1347

73— Kalash

P. 57

Jean-Yves Loude

Paris 1980

74— The Cultures of the Hindu-Kush

Chitral Folklore P. 95

by: Shazada Husan-ul-Mulk

Wiesbaden 1974

75— Cultures of the Hindu-Kush P. 84

"Dizila Wat"

By P. Snoy

76— R. G.
The K. H.
P. 459 415

ص

77— R. G.
The K. H.
P. 416

78—Acta Orientalia XXI 1953
No. 165

Morgenstierne G.

Afghanistan

Vol. XXIII No. 4 1349 (1971)

P. 32-31

ص

and P. 421 R. G. the K. H.

79— R. G.

The K. H. P. 583

80— R. G.

The K. H.

601-494-434-194

627-465-447-220

229-216

صفحات

در موضوع رقص آبسه

صفحات

در موضوع رقص آبسه

7 81— Kalash P. 36

J. Loude

Paris 1980

82— R. G.

P. 113

83— R. G.

The K. H.

432, 429

همچنان رجوع شود به مقاله احمد علی متمدنی

عنوان ذیل :

“L'Importance socio-economique et socio-religieuse
de la chevre au Nouristan’

P. 420

ص

Ahmad Ali Motamedi

Festschrift für Kar Jett mer
Wiesbaden 1983

Universität Heidelberg

84— Kalash 1980

P. 58—57

ص

85— R. G.

The K. H.

P. 395-389

صفحات

86— R. G.

The K. H. P. 648-414

صفحات

87— Arts Asiatique Tome VII fascicul 4

P. 243

ص

Vol. 7 No. 4 1960

“Statues de bois rapportees du Kafiristan a Kaboul, apres la conquete de cette province par l'emir Abdul Rahman en 1895-96

Edelberg L.

Paris 1960

88— Cultures of the Hindu-Kush

“The Cosmology of the red Kafirs

P. 26

ص

Shahzada-Hussamul-Mulk

Wiesbaden 1974

89— R. G.

The K. H.

P. 388-383

ص

90—

داستان شماره ۱۳ و سرود شماره ۱۴ از گرد آوریهای نگارنده حین سیاحت

91—

از نوستان

ترجمه و اقتباس از مقاله طله بار

Afghanistan

مجله

"A Native account of the folk History of Kalashum a region of Nuristan in Afghanistan"

P. 38-32

ص

Vol. 31 No. 2 1978 (1357)

M. Melabar M. A.

92— Afghanistan

ترجمه و اقتباس از مقاله پالوال ، مجله افغانستان

Vol. XXI No. 4 P. 88-85

ص

1969 (1347)

"History of Former Kafiristan"

Palawal A. R.

93— Mythological texts the Kates of Nuristan

P. 538

ص

Morgenstierne G.

94—

از گرد آوریهای نگارنده

95— Afghanistan

ترجمه و اقتباس از مقاله پالوال مجله

Vol. XXI No. 4 P. 86

ص

1347 (1969)

ص

96— Mythological texts the Kates of Nuristan

P. 533-534

ص

Morgenstierne G.

1968

Paris

97— "Demuta, Folk-Hero of Nisheigrom; Myth and Social Structure"

Acta Orientalia

XXXIV 1973

P. 20-18

ص

Schuyler Jones

98—

از گرد آوریهای مشترک نگارنده و لیتات. ایدلبرگ در سال ۱۹۵۳ -
سیاحت علمی در نورستان

99—

سرود شماره ۲۶ و ۲۷ از گرد آوریهای قاضی غلام الله باشنده کامدیش -

100—

سرود شماره ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ از گرد آوریهای نگارنده

101—

سرود شماره ۳۱ از گرد آوریهای قاضی غلام الله

102— Cultures of the Hindu-Kush

"Some Refelection on a Kafir Myth"

P. 31

ص

Buddruss

Wiesbaden 1974

103— Cultures of the Hindu-Kush

"Western parallels to the Deed of Imra"

P. 37

Wolfgang Lents

ص

104— Afghanistan

Land In Transition P.4

ص

Mary Bradley Watkins

The Asia Library

New Nork 1963

105— Esat and West

مجله

Ismeo Vol 26 Nos. 3-4 1976 Rome

P. 488-479

ص

Klimburg M.

106— Kalash

P. 150

ص

J. Loude

Paris 1980

107— Nuristan "The Land of Light" P. 20

L. Dupree

108— A Bibliography of Nuristan (Kafiristan)
and the Kalash Kafirs of Chitral,

Part Two: Selected Documents from the Se-
cret and Political Records, 1885-1900 Hist. Filos
Medd. Dan. Vid Selsk., Vol. 43 No. 1

Jones Schuyler

Kobenhavn

1969

109— Cultures of the Hindu-Kush

"A Kafires on Kafir History and Festivals"

P. 11

K. Kristansen

Wiesbaden 1974

110— Cultures of the Hindu-Kush

"Invasions Preceding the conquest of Nuristan"

P. 24

Wazir Ali Shah

111— Cultures of the Hindu-Kush

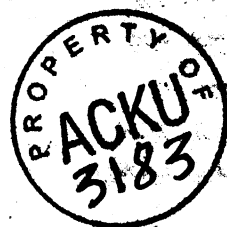
"Natives Accounts of Kom History

P. 22

R. F. Strand

یاد داشت: ماخذ شماره ۱.۴ الی ۱.۱۱ ترجمه و اقتباس شده است.

Kantiwo	Kantiue	۸	۲۹
Innar	Innav	۲۳	۴
dedic	dedie	۲۵	۲۰
		۲۶	۲۲
اکتا	دکتاورا اوریشالراج	۲	۳۴
اور ینتالیا			
Rgveda	Raveda	۲۱	۴۰
نچار	بخار	۱۰	۴۷
Shumai	Srumay	۲۶	۵۷
	پاورقی در جایش چاپ نشده		۶۳
روح	روح بد ماه بود	۳	۶۵
بنو ماده بوده اند			
اصطلاح	اصلاح	۲۲	۷۲
مغاطره	مغابره	۳	۷۶
	یک سطر زاید است.	۲۱	۸۳
	نیم سطر بدون ارتباط	۷	۸۵
یگانه	یگان	۳۶	۹۳
مشاهده	شاهد	۱۱	۹۸
بز	پاورقی بد		۱۰۳
	کلمه حکاکی اضافه شود	۱۹	۱۲۱



صفحه	موضوع	موضوع	موضوع
ج	مزد	مزد	مزد
ز	تجویدی	تجویدی	تجویدی
۱	شناسی	شناسی	شناسی
۴	فقهی عمده	فقهی عمده	فقهی عمده دارند
۵	دو	دو	دو
۶	ایروپائی	ایروپائی	آریائی
۶	شناسان	شناسان	زبان شناسان
۸	منزل	منزل	منزوی
۱۰	بلری	بلری	باری
۱۰	اولنی	اولنی	هونی
۱۵	با زبان شناسی هنی ندارد	با زبان شناسی هنی ندارد	با زبان شناسی ندارد
۱۶	اندازه گیری است	اندازه گیری است	اندازه
۱۷	خصوصیت	خصوصیت	خصوصیت
۱۸	نموده اندوا	نموده اندوا	نموده اند
۱۹	بالتان	بالتان	بالتان
۱۹	تبت	تبت	تبت
۹۹	مانع خارجی	مانع خارجی	مانع نمود خارجی
۲۱	دیدن و همچنان	دیدن و همچنان	دیدن میکنند
۲۷	Bagyst	Bagyst	و همچنان
۲۸	صحت	صحت	صفت
	(الفنی)	(الفنی)	افنی

The Culture of Nuristan

First Volume

The Ancient Religion
of
Nuristan

By

Ahmad Ali Motamedi

Academy of Sciences of Afghanistan

Kabul

1331

مطبعه دولتی



بنیاد اندیشه
شماره ۱۳۳۱